



استاد

فصلنامه

فرهنگی

اجتماعی، اقتصادی

سال دوم - شماره ۲ و ۵ - بهار ۱۳۸۴



صندوق‌های قرص‌الحسنه سنت
حسنة‌ای که باید بماند

● شناسایی فیل سیاست با

حسن بساوی اقتصاد (انتخابات ۸۴)

● تحلیل منطق حاکم بر خطبه

حضرت زهرا (سلام الله علیها)

● جهانی شدن؛ تهدیدها و فرصتها

● نقش رسانه‌ها در مردم‌سالاری نوین

● شادی پژوهی از گذشته تا حال

● علل تشکیل و نتایج برداشت از

صندوق‌های ذخیره ارزی

● اثر آموزش زنان بر باروری

● نرخ بهره و شرایط کتونی اقتصاد ایران



حسنت

فصلنامه
فرهنگی
اجتماعی، اقتصادی

سال دوم - شماره ۲ و ۵ - بهار ۱۳۸۴

اصفهان - خیابان ۲۲ بهمن، مجموعه اداری امیرکبیر، ورودی دوم
جنب بانک ملی، ساختمان تعاونی اعتبار حسنت اصفهان
تلفن: ۲۶۶۲۲۳۳ (خط ۱۱ خط) | شماره: ۲۶۶۷۲۲۷

www.hasanat.ir

E-mail: info@hasanat.ir

مدیرمسئول: حسین ملایی

سرمدیر: دکتر سید ابراهیم جعفری

جانشین سرمدیر: سید علی اکبر نوری زمان آبادی

هیأت تحریریه: دکتر نعمت‌الله اکبری، دکتر محسن دوازده امامی، دکتر محسن رنایی

مجید زهتاب، دکتر عبدالحسین ساسان، دکتر مصطفی عمادزاده

دکتر وحید قاسمی، دکتر اصغر محمودآبادی، دکتر محمدرضا ناصر

آماده سازی: انتشارات نقش ما

ویراستار و مدیر اجرایی: حشمت‌الله انتخابی

نسخه‌پردازی و نمونه‌خوانی: بهجت قریشی‌نژاد

حروف نگاری: مرضیه کوچکزاد، آرزو کیوان

طراحی جلد و صفحه‌آرایی: مجتبی میراحسان

عکس: پیام انتخابی

امور روابط عمومی: الهام محسنی

لیتوگرافی: آرمان

چاپ جلد: ملت / چاپ متن: نوای امید

صحافی: آذین

مقالات ارسالی به فصلنامه بازگردانده نمی‌شود.

فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است.

نقل مطالب با ذکر ماخذ بلامانع است.

آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.

بها: ۸۰۰ تومان



فهرست

- ۳ صندوق‌های قرض‌الحسنه، سنت حسنه‌ای که باید بماند
حسین ملایی
- ۵ شناسایی فیل سیاست با حس بساویبی اقتصاد (انتخابات ۱۳۸۴)
عبدالحسین ساسان
- ۲۰ تحلیل منطق حاکم بر خطبه حضرت زهراء (سلام الله علیها)
محمد عبیدی نجف‌آبادی
- ۲۴ جهانی شدن؛ تهدیدها و فرصتها
رضا اسماعیلی
- ۳۵ شادی پژوهی از گذشته تا حال
مریم مرادی، سید ابراهیم میرشاه جعفری، محمد رضا عابدی
- ۴۶ نقش رسانه‌ها در مردم سالاری نوین
ترجمه محب علی دیانی دردشتی
- ۵۹ اثر آموزش زنان بر باروری
مطصفی عمادزاده
- ۶۸ علل تشکیل و نتایج برداشت از صندوق ذخیره ارزی
خدیجه نصراللهی
- ۷۶ نرخ بهره و شرایط کنونی اقتصاد ایران
رسول بخشی دستجردی

صندوق‌های قرض‌الحسنه، سنت حسنه‌ای که باید بماند

حسین ملایی



سالیان طولانی است که صندوق‌های قرض‌الحسنه در اصفهان پناهگاه و محل مراجعه نیازمندان آبروداری است که برای رفع نیازهای ضروری از آنها، کمک می‌گرفته‌اند. ریشه این سنت حسنه را افرادی متدین و علاقه مند به مشارکت در حل مشکلات مردم بنا نهاده‌اند و امروز این مؤسسات در استان اصفهان درخت تنومندی شده‌اند که روزانه صدها نفر بیهوده کمک آنها رفع نیاز می‌کنند. این در صورتی است که نه تنها هیچ اتکایی به دولت و منابع آن ندارند، بلکه هر از گاهی مورد حمله نیز قرار می‌گیرند.

جریان تأسفانگیز تعدادی از صندوق‌های قرض‌الحسنه، که بر اثر بی‌توجهی به مبانی سنت قرض‌الحسنه مشکلاتی را ایجاد کردند که سالها تبعات آن برای مردم باقی خواهد ماند، نمی‌تواند به خدمت بسیار شایسته صدها صندوق در استان لطمه بزند. افراد دلسوز و دینداری که در صندوق‌های قرض‌الحسنه واقعی تلاش می‌کنند نخواهند گذاشت گرد و غبار حاصل از آن جریان غم‌انگیز روی خدمات شایسته آنها تأثیر منفی بگذارد. ما لازم دیدیم بنا به تجربه‌ای که در این سالها اندوخته‌ایم به بیان نکاتی بپردازیم و صندوق‌های قرض‌الحسنه واقعی را از آسیب جدی نجات دهیم.

۱- فعالیتهای اقتصادی، تولیدی، بازرگانی و خدماتی به صورت کلان آن نمی‌تواند و نباید به صندوق‌های قرض‌الحسنه متصل شود. منابع اندک این صندوق‌ها توان پرداختن به آن امور را ندارد. مفهوم این مطلب این نیست که هر صندوق به این مسیر کشیده شد در جریان فراز و نشیب مسائل اقتصادی کشور آسیب جدی خواهد دید و از وظیفه خود نیز دور خواهد ماند. بانکها و مؤسسات مالی و اعتباری برای همین کار بنا شده‌اند آنها با مشارکت در امر تولید، بازرگانی، خدمات و... با عقود اسلامی باید مسائل آنها را حل کنند.



توقع بیجایی نیست لیکن به این نکته باید توجه داشت این افراد اگر در جریان فعالیت اقتصادی خریدی هستند از جمله کسبه‌های جز و... همکاری و کمک به آنها در حد معقول پسندیده است. ولی قطعاً نباید به یک سنت تبدیل شود.

در هر حال صندوقی موفق است که پس‌اندازکنندگان آن از نظر تعداد زیاد ولی از نظر مقدار پس‌انداز، اندک باشد. پس‌اندازهای خرد مقادیری نیستند که برای کسی مشکل گشا باشند، ولی انباشت آنها برای صندوق‌ها سرمایه‌ای قابل اتکا است. تلاش فراوانی باید کرد که این روش دستور کار همیشگی قرض‌الحسنه‌ها باشد.

۵- پرداخت وام به افراد نیز در دو حال آسیب جدی به صندوق‌ها وارد می‌کند:

الف) مبلغ وام سنگین باشد

ب) اقساط طولانی باشد.

اگر مبلغ وام سنگین باشد با خطر عدم پرداخت در موقع مقرر مواجه خواهد شد و اساساً در کشوری که فراز و نشیب‌های فراوانی هم در مسائل اقتصادی هم اجتماعی هم سیاسی دارد، در این فراز و نشیب‌ها قبل از هر چیز پول و اقتصاد آسیب خواهد دید و این آسیب برای ارقام سنگین بیشتر خواهد بود. از این رو صندوق‌های قرض‌الحسنه باید از پرداخت وام‌های سنگین خودداری کنند که البته سنگینی رقم به نسبت صندوق‌ها و موقعیت‌های محلی و سرمایه آنها متفاوت خواهد بود. و هیأت مدیره و مدیران صندوق باید با توجه به این شرایط سقف وام‌ها را تعیین کنند.

اقساط طولانی برای هر وام نیز از گردش نقدینگی در صندوق جلوگیری می‌کند و در مواقع بحرانی مشکل به وجود خواهد آورد. به‌طور سنتی اقساط ماهیانه تا بیست ماه قابل قبول و مناسب است. هم‌اکنون مشکل بسیاری از صندوق‌ها که دچار بحران شده‌اند این است که باید چند سال منتظر بمانند تا وام‌گیرندگان اقساط خود را بپردازند. اگر مبلغ وام هم سنگین باشد مشکل دو چندان می‌شود.

یک مسأله قابل توجه در صندوق‌های قرض‌الحسنه موضوع دریافت کارمزد است بنا به فتوای علما و مراجع چون مردم پول خود را در این صندوق‌ها برای پرداخت قرض‌الحسنه پس‌انداز کرده‌اند از این رو فقط به اندازه‌ای می‌توان کارمزد گرفت که هزینه‌های صندوق تأمین گردد و گرفتن ارقام بیشتر به هیچ وجه صحیح نبوده و نیست و هیچ صندوق قرض‌الحسنه‌ای حق ندارد از محل پس‌انداز مردم برای قرض‌الحسنه مبادرت به انجام اموری که صرفاً درآمدزا باشد نماید و وارد شدن در چنین اموری آثار تلخ و زیانباری برای مردم خواهد داشت و اعتبار صندوق‌ها را نزد مردم خواهد شکست.

۲- مردم با سپرده‌گذاری در بانکها و مؤسسات اعتباری و دادن وکالت به آنها در فعالیتهای اقتصادی کشور سهیم می‌شوند و این فعالیت اقتصادی قطعاً دارای منافی است که بخشی از آن منافع، حق سرمایه‌گذار است که از طریق مقررات قانونی پرداخت خواهد شد. در منابع بانکها بخشی نیز منابع دولتی هستند که سرمایه‌های کلانی را در اختیار دارند و طاقت و تحمل فراز و نشیب‌های اقتصادی کشور را دارند و از آنجا که به خزانه مملکت وصل‌اند در نهایت آسیبی نخواهد دید.

۳- منابع صندوق‌های قرض‌الحسنه، پس‌اندازهای ریز و مداومی است که نه به قصد انتفاع بلکه به قصد پرداخت قرض‌الحسنه به دیگران حاصل شده است.

این منابع هر چه خردتر و بیشتر باشد در بقا و سلامت امور صندوق‌ها مؤثرتر است، چون پس‌اندازهای ریز و کوچک در فراز و نشیب جریانات اقتصادی کشور آسیب نخواهند دید. از این رو این صندوق‌ها به‌صورت سنتی اگر یک سوم پس‌اندازها را نقد داشته باشند، هرگز دچار مشکل نخواهند شد. اما اگر منابعی با ارقام درشت وارد شود به همان نسبت آسیب‌پذیری آن بیشتر خواهد شد و مدیران صندوق‌ها نمی‌توانند روی آن ارقام با خیال راحت وام پرداخت کنند. از این رو باید نقدینگی بیشتری را نگه دارند و یا تکیه‌گاههای دیگری را در نظر بگیرند، که وجود ندارد.

۴- توسل به هر روشی حتی قول و قرار پرداخت وام‌های سنگین به قصد به‌دست آوردن منابع کلان از آسیب‌های دیگری است که صندوق‌ها را تهدید می‌کند. روش‌های غلطی که صندوق‌های جدولی به کار گرفته‌اند ناشی از همین نگاه به سپرده‌های مردم و به قصد افزایش منابع صندوق است. البته این نکته را باید توجه داشت افراد فراوانی هستند که اندوخته‌های ریز و درشت خود را فقط در این صندوق‌ها قرار می‌دهند. و به‌طور طبیعی انتظار دارند در مواقع ضروری بتوانند از این صندوق‌ها وام دریافت کنند.

توسل به هر روشی حتی قول و قرار پرداخت وام‌های سنگین به قصد به‌دست آوردن منابع کلان از آسیب‌های دیگری است که صندوق‌ها را تهدید می‌کند. روش‌های غلطی که صندوق‌های جدولی به کار گرفته‌اند ناشی از همین نگاه به سپرده‌های مردم و به قصد افزایش منابع صندوق است.

اشاره

رخدادها و حوادث به‌ویژه آن دسته از وقایع که پیچیدگیهای خاصی دارند، از زوایا و دیدگاههای مختلف می‌توانند مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند. از جمله این حوادث پدیده انتخابات است که در کشور ما از مختصات ویژه‌ای برخوردار است. برگزاری نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری که هم به دلیل کم و کیف برگزاری و نحوه حضور کاندیداها و هم به لحاظ نتیجه، در نوع خود منحصر به‌فرد بود، دیدگاهها و تحلیل‌های گوناگونی را آشکار و نهان برانگیخت و هر کسی از ظن خود آن را تفسیر کرد. آنچه در پی می‌آید جستاری نسبتاً بیطرفانه درباره انتخابات ریاست جمهوری است که چاپ آن به‌دلیل اعتقاد به ضرورت پرداختن علمی به رخدادهای اجتماعی و سیاسی در شرایط کنونی صورت پذیرفته است. بدین وسیله از تمامی اصحاب قلم انتظار می‌رود ما را در این باب که نتیجه‌ای جز روشنگری و وسعت‌بخشی افق اندیشه‌ها در پی نخواهد داشت دوستانه یاری نمایند. مشتاقانه در انتظار نقش‌آفرینی قلم‌های سبز عزیزان هستیم.

پیشگفتار

هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که پیل عظیم‌الجثه سیاست را که در تاریکی به‌سر می‌برد، کاملاً مشاهده کرده و به‌خوبی می‌شناسد. شناسایی این موجود پیچیده و ناشناخته در یک خانه تاریک فقط به یاری حس بساواپی (لامسه) امکان‌پذیر است. ولی چنین شناختی تا چه پایه درست است؟ به این پرسش می‌توان با تعبیر زیبای مولانا پاسخ گفت:

پیل اندر خانه‌های تاریک بود

عرضه را آورده بودندش هنود

از برای دیدنش مردم بسی

اندر آن ظلمت همی شد هر کسی

دیدنش با چشم چون ممکن نبود

اندر آن تاریکی اش کف می‌بسود

آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد

گفت همچون ناودان هستش نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید

خود بر او چون بادبزن شد پدید

آن یکی بر پشت او بنهاد دست

گفت خود این پیل چون تختی بُدست

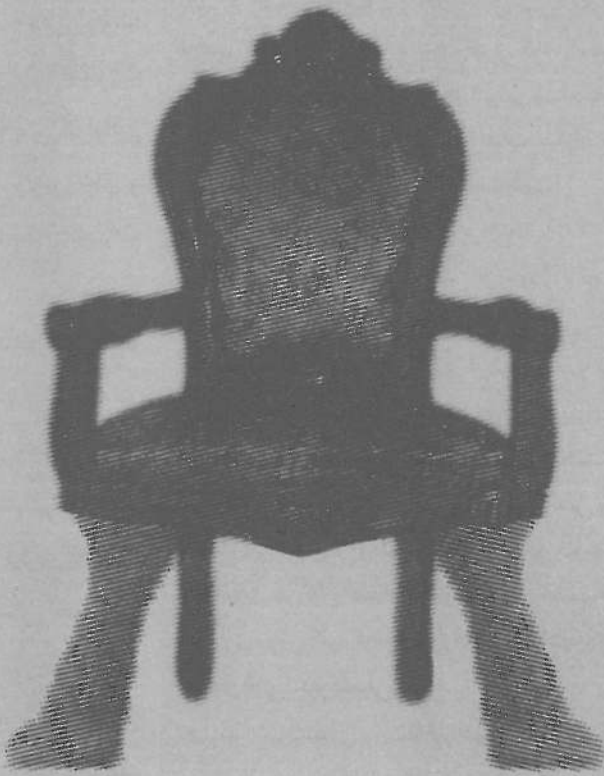
چشم حس همچون کف دست است و بس

نیست کف را بر همه‌ی آن دست رس



انتخابات ۱۳۸۴ شناسایی فیل سیاست با حس بساواپی اقتصاد

عبدالحسین ساسان
گروه اقتصاد - دانشگاه اصفهان



در کشورهایی که پیشینه انتخابات طولانی است، پس از هر رویداد انتخاباتی شمار فراوانی از رساله‌های کارشناسی ارشد، دکترا، و نیز اعتبارات پژوهشی فراوانی برای بررسی علل و موجبات تحولات سیاسی اختصاص می‌یابد. هزینه سنگینی که در این زمینه صرف می‌شود، در حقیقت به تحکیم سرمایه‌های اجتماعی و تقویت مبانی مردم‌سالاری می‌انجامد.

شناخت یک پدیده بسیار پیچیده، به نام انتخابات با ابعاد گوناگون اقتصادی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، مذهبی، ملی، بین‌المللی و جنگ‌های روانی گسترده مطلقاً کار آسانی نیست. هرگونه اظهارنظری ممکن است به‌طور کلی نادرست باشد. بنابراین ارزش این نوشتار عمدتاً به دلیل تأکید بر لزوم انجام تحقیقات وسیع درباره فرایند انتخابات است و فرضیه‌های که — رای گفت‌وگو و آزمون‌های متعدد پژوهشگران در آینده فراهم می‌آورد.

روش بررسی

پیروزی و شکست در همه زمینه‌های زندگی امری نسبی است. ذکر چند مثال برای اثبات این گزاره سودمند است. کشوری در جنگ با یک کشور ضعیف‌تر از خود پیروز می‌شود، ولی در جنگ با یک کشور قوی‌تر شکست می‌خورد. می‌توان مسابقات فوتبال را مثال آورد. یک تیم فوتبال در مسابقه با تیم ضعیف‌تر از خود پیروز می‌شود، ولی به تیم قوی‌تر از خویش می‌بازد. فرایند انتخابات نیز — فارغ از اینکه در چه کشوری و با چه فرهنگی برگزار شود — بازیگران فراوانی دارد. برخی از بازیگران به‌طور نسبی از رقبای خود قوی‌تر و برخی ضعیف‌تر هستند. بنابراین شکست یا پیروزی در انتخابات نیز یک امر نسبی است. معنای این گزاره این است که نمی‌توان یکی از گروه‌ها، یا احزاب، یا جناح‌های بازیگر را جدای از رقبایش مورد بررسی قرار داد. مثلاً نمی‌توان نقاط قوت و ضعف یک بازیگر را بدون توجه به نقاط قوت و ضعف بازیگران دیگر، تجزیه و تحلیل نمود و بر این پایه نتیجه‌گیری کرد. راه درست آن است که رفتار همه بازیگران در قیاس با یکدیگر مورد سنجش و ژرفکاوی قرار گیرد، تا موقعیت واقعی که هر رأی‌دهنده را فراگرفته بود بهتر دریافت شود.

اگر بخواهیم با این شیوه به بررسی انتخابات ۲۷ خرداد و ۳ تیرماه ۱۳۸۴ بپردازیم نخست باید ذهن خود را از تحلیل‌های ناسازگار با این روش پاک کنیم. برای این کار می‌توان تحلیل‌های رایج را شناسایی کرد، تا بتوان از مدار جاذبه آنها گریخت. به‌طور کاملاً قراردادی، می‌توان نامی برای این‌گونه ژرفکاوی‌ها برگزید. مثلاً می‌توان آنها را «تحلیل‌های غیرنسبی» نامید. تحلیل‌هایی که از دیدگاه من نادرست هستند. ولی گاهی از زیبایی و جاذبه فراوانی برخوردارند. در نقطه مقابل می‌توان اصطلاح «تحلیل‌های نسبی» را برای نامگذاری روش کلی نگر به منظور درک بهتر انتخابات برگزید.

تحلیل‌های غیرنسبی

تحلیل غیرنسبی را به‌طور عمده هواداران یا مخالفان سرسخت جریان‌های درگیر در بازی انتخابات ارائه

می‌دهند. بنابراین می‌توان آنها را برحسب جناح‌های سیاسی موجود در کشور دسته‌بندی کرد.

در دور اول انتخابات هفت بازیگر شرکت داشتند. ولی از دیدگاه جناح‌بندی‌های سیاسی می‌توان گفت این هفت بازیگر در حقیقت به سه جناح از پنج جناح سیاسی عمده موجود در ایران تعلق داشتند. روشن است که این جناح‌بندی نیز کاملاً نسبیست‌پذیر، ناپایدار و شکننده تلقی می‌شود. پیش از ۲۷ خرداد ۱۳۸۴، آرایش سیاسی ایران بر پایه پنج جناح سیاسی شکل گرفته بود که عبارت‌اند از:

الف - جناح مخالفان نظام (اپوزیسیون غیردینی، برانداز و خشونت‌گرا)

ب - جناح مخالفان قانون اساسی (اپوزیسیون دینی، اصلاح‌طلب و مخالف خشونت)

ج - جناح چپ هوادار ساختار قانون اساسی (اصلاح‌طلبان حکومتی، اصلاح‌طلبان دینی)

د - جناح میانه‌رو هوادار چارچوب قانون اساسی (ارزش‌گرایان)

ه - جناح راست هوادار ثبات قانون اساسی (اصولگرایان)

اکنون تعریف دقیق‌تری از این پنج جناح و تحلیل‌های غیرنسبی نویسندگان و هواداران آنها ارائه می‌شود.

الف - جناح مخالفان نظام

این جناح شامل طیف ناهماهنگی از طبقات اجتماعی داخل و خارج کشور است، که یگانه وجه مشترک آنها مخالفت با کیان نظام جمهوری اسلامی، اعتقاد به براندازی و برخورد فیزیکی با مسئولان نظام است.

این جناح خود را برنده اصلی انتخابات سال ۱۳۸۴ می‌داند. آنها با وجود عدم اعتقاد به انتخابات و هرگونه بازی سیاسی که یکی از بازیگران آن نظام جمهوری اسلامی ایران باشد، می‌کوشند تا نتایج انتخابات را به سود خود تفسیر کنند. مثلاً می‌گویند با وجود شست‌وشوی مغزی و بمباران تبلیغاتی مردم، و دخالت‌های وسیع و سازمان‌یافته حکومت در امر انتخابات، و با وجود بزرگنمایی و بیش‌شماری آراء، حدود ۶۰ درصد مردم در انتخابات شرکت کردند. بنابراین این جناح وزن سیاسی هواداران خود را ۴۰ درصد برآورد می‌کند.

این تحلیل از چندین نقطه آسیب‌پذیر است، که مهمترین آن این است که نسبت در آن راه ندارد. مثلاً ممکن است در میان ۴۰ درصد واجدان شرایط که در انتخابات شرکت نکرده‌اند افرادی باشند که به هیچ یک از نامزدها، یا برنامه‌های آنها علاقه‌مند نشده باشند. ولی هیچ مخالفتی نیز با کیان نظام نداشته‌اند. یا حتی ممکن است تعداد بیشتری مخالف کیان نظام بوده‌اند، ولی مثلاً به تصور

جناح برای نشر افکار خویش تربیون ندارد، ولی با همان روشهای متعارف خود - یعنی گفت‌وگوهای چند جانبه و دو جانبه - خود را برنده انتخابات سال ۱۳۸۴ اعلام می‌کند. ادعای پیروزی این جناح نیز سسند علمی ندارد. زیرا این تحلیل نیز «غیرنسبی» است. ممکن است اگر نامزدهای دیگری به میدان می‌آمدند می‌توانستند، رأی‌دهندگان بیشتری را جذب کنند. افزون بر اینکه نتایج برآمده از صندوق‌های رأی نشان نمی‌دهد که همه شرکت‌کنندگان در انتخابات موافق قانون اساسی باشند، چنانکه معلوم نیست کسانی که شرکت نکرده‌اند لزوماً مخالف نظام یا مخالف قانون اساسی نظام باشند.

بنابراین به هیچ‌وجه نمی‌توان ادعا کرد که نتایج انتخابات ابزار مناسبی برای سنجش وزن سیاسی این جناح بوده است. به فرض که بتوان به یک عدد تقریبی دست یافت، نباید فراموش کرد که چنین عددی بسیار متغیر خواهد بود. یعنی اندکی موفقیت در کاهش بی‌یکاری و تورم و افزایش آزادی‌های مدنی موجب ریزش شدید هواداران این جناح می‌شود و میزان مشارکت سیاسی را بالا می‌برد. برعکس افزایش میزان بی‌یکاری و تورم و یا وضع محدودیت‌های بیشتر برای مردم، شمار هواداران این جناح را به شدت بالا می‌برد.

ج - جناح چپ هوادار ساختار قانون اساسی

این جناح که با عنوانهای دیگری مانند اصلاح‌طلبان حکومتی یا دینی نیز شناخته شده‌اند ساختار قانون اساسی را پذیرفته‌اند. ولی معتقدند که نارسایی‌های بسیاری در قانون اساسی پدیدار شده که باید هرچه زودتر برطرف شود. بخشی از این جناح اصطلاح «التزام» به قانون اساسی را به جای اصطلاح «اعتقاد» به قانون اساسی برگزیده است. هواداران این بخش می‌خواهند در چارچوب همین قانون و با توسل به روشهایی که در متن قانون اساسی موجود پیش‌بینی شده آن را اصلاح و بهنگام کنند. این جناح کتمان نمی‌کند که بازنده بزرگ انتخابات بوده است. زیرا پس از ۲۷ سال حضور در قوای سه‌گانه نظام، اکنون همه پایگاههای خود را از دست داده است. با وجود این تحلیل‌هایی که شخصیت‌ها و رسانه‌های وابسته به این جناح ارائه کرده‌اند، نشان می‌دهد که در جست‌وجوی گریزگاههایی برای توجیه این شکست از رهگذر بزرگنمایی تخلفات رقیب خویش هستند.

تحلیل‌های این جناح نیز «غیرنسبی» است، زیرا به این واقعیت توجهی ندارد که در این دوره انتخابات، جناح اصلاح‌طلب رقیب بسیار ضعیفی برای بازیگر پیروز بوده است. رقیبی که سردرگم، کلافه، ناهماهنگ و نامنسجم



هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که پیل عظیم‌الجثه سیاست را که در تاریکی به‌سر می‌برد، کاملاً مشاهده کرده و به‌خوبی می‌شناسد. شناسایی این موجود پیچیده و ناشناخته در یک خانه تاریک فقط به یاری حس بساویبی (لامسه) امکان‌پذیر است. ولی چنین شناختی تا چه پایه درست است؟

وارد میدان رقابت گردید. بخش دانشجویی منشعب از این جناح علت انشعاب خود را سر در گریبانی و سرگردانی نظری جناح چپ می‌داند. آنها می‌گویند جناح چپ در گرداب تضادهای سیاسی و تناقض‌های نظری غرق شده است. مهمترین تناقض جناح چپ آن است که اگر نهاد نظارت استصوابی شخصیت‌های سایر جناح‌ها را «رد صلاحیت» کند، مورد تشکیک واقع نمی‌شود. ولی هرگاه اشخاصی از جناح چپ رد صلاحیت شوند مورد اعتراض قرار می‌گیرند. انشعابگران دلیل این مدعا را آن می‌دانند که «نظارت استصوابی» جز قواعد بازی جمهوری اسلامی ایران است. جناح چپ هنگامی که وارد بازی می‌شود به معنای آن است که این قواعد بازی و داورانی را که در میدان سیاست سوت می‌زنند به رسمیت شناخته است. پس بازیگرانی که هم قواعد بازی و هم داوران بازی را پذیرفته‌اند از نظر اخلاقی باید هر جا که این قواعد و یا این داوروری‌ها به زیان آنهاست آن را نیز بپذیرند.

منطق گم شده جناح چپ آن است که با مشارکت در انتخابات عملاً قواعد بازی را به رسمیت می‌شناسد ولی در لفظ آن را نفی می‌کند. از نظر انشعابیون، این تناقض موجب ریزش نیروهای فهیم جناح چپ شده و شعارهای انتخاباتی آنها را برای مردم غیر جذاب کرده است. این تحلیل نیز ماهیتاً غیرنسبی است. از این رو چند واقعیت را نادیده گرفته است. نخست اینکه حتی اگر جناح چپ دچار تضاد و تناقض نظری نمی‌شد باز هم نمی‌توانست در همه انتخابات پیروز شود. زیرا بارها اثبات شده است که ساز و کار مردم‌سالاری به گردش قدرت می‌انجامد. دوم اینکه جناح چپ پایگاه اقتصادی در بازار و در صنعت خصوصی ندارد. از این رو حتی اگر یک بار هم بخواهد از انتخابات کناره‌گیری کند، و به جناح تحریم‌کننده قواعد بازی بپیوندد، اشتغال کادرهای خود را از دست می‌دهد. متعاقب این رویداد ممکن است با ریزش نیروهای خود مواجه شود. اگر چه جناح چپ در انتخابات سال ۱۳۸۴ به دلیل تحریم نکردن انتخابات به شدت مورد نکوهش قرار گرفت، ولی این شکست به معنای اخراج کامل از حاکمیت نیست. افزون بر آنکه هواداران این جناح نیز تحریم‌کنندگان انتخابات را شدیداً سرزنش می‌کنند. آنها می‌گویند اگر جناح مخالفان قانون اساسی انتخابات را تحریم نکرده و از نامزد جناح چپ در دوره اول حمایت کرده بودند آرایش سیاسی کشور چنین نمی‌شد و ساختارهای سیاسی آن نوسازی و بهنگام می‌گردید و آزادی‌های مدنی گسترش می‌یافت.

این مدعا را نیز می‌توان در شمار «تحلیل‌های غیرنسبی» تلقی کرد. زیرا اگر چه عدم مشارکت در انتخابات نمی‌تواند

به‌عنوان یک راهبرد بلندمدت انتخاب شود، ولی می‌تواند به‌عنوان یک تاکتیک موقت و کوتاه‌مدت اتخاذ شود، تا آرایش سیاسی یک کشور را تغییر دهد.

د - جناح میانه‌رو هوادار چارچوب قانون اساسی

این جناح که عمدتاً از بقایای حزب کارگزاران سازندگی، طیف فن‌سالار (تکنوکرات) و فرهنگی جناح راست، اعضای حزب اعتدال و توسعه، شماری از پاسداران بازنشسته یا بازخرید شده، و برخی از شخصیت‌های جناح چپ تشکیل شده گهگاه جناح ارزشگرا خوانده شده است. یکی از شایع‌ترین و رایج‌ترین تحلیل‌های موجود پس از دور دوم انتخابات ۱۳۸۴ این است که بزرگترین شکست این انتخابات نصیب جناح میانه‌رو گردید. در مقابل برخی از هواداران این جناح ادعا می‌کنند که به پیروزی حیثیتی و اخلاقی دست یافته‌اند. مستندات این ادعا این است که طیف گسترده‌ای از فیلسوفان و نظریه‌پردازان (مانند داریوش شایگان، عزت‌الله فولادوند) شاعران (محمدعلی سپانلو) نویسندگان (محمود دولت‌آبادی) کارگردانان (عباس کیارستمی، مجید مجیدی، بهمن فرمان‌آرا، کمال تبریزی، رسول صدرعاملی) موسیقیدانان (سید عبدالحسین مختاباد)، هنرمندان (مرتضی ممیز، داود رشیدی، محمود فرشچیان، پری صابری)، روحانیان (آیت‌الله صانعی، آیت‌الله طاهری، آیت‌الله جوادی آملی، حجت‌الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی) ورزشکاران (علی دایی، علی کریمی) و فهرست بالا بلندی از ناشران، مدیران صنایع، حقوقدانان، جامعه‌پزشکان و حتی شخصیت‌های سیاسی رقیب مانند مهدی کروبی، عزت‌الله سبحانی، ابراهیم یزدی، مصطفی معین، عمادالدین باقی، اعضای مجمع مدرسین حوزه علمیه قم و مجمع روحانیون مبارز در دور دوم انتخابات، از نامزد این جناح حمایت کردند. در تاریخ کشور هرگز این همه نام از گنجینه مشاهیر زنده ایران در کنار هم قرار نگرفته بود. می‌توان گفت تاریخ ایران هر چه نیروی تأثیرگذار بر روندهای حرکت اجتماعی در اختیار داشت یکجا به میدان آورد تا از رخ دادن اتفاقی جلوگیری کند که سرانجام رخ داد.

برخی از تحلیل‌گران نوشته‌اند جمع‌آوری این همه نام‌های بلندآوازه، که تقریباً معادل کل موجودی کشور از سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی است، فی حد ذاته یک پیروزی است. ولی در همین حال بسیاری می‌گویند این فهرست استثنایی تاریخ ایران را نمی‌توان به حساب بستانکاری جناح میانه‌رو ثبت کرد. بلکه باید آن را به حساب بدهکاری جناح هوادار ثبات قانون اساسی گذاشت. به دیگر سخن این فهرست بالا بلند یک فهرست سلبی بوده است نه

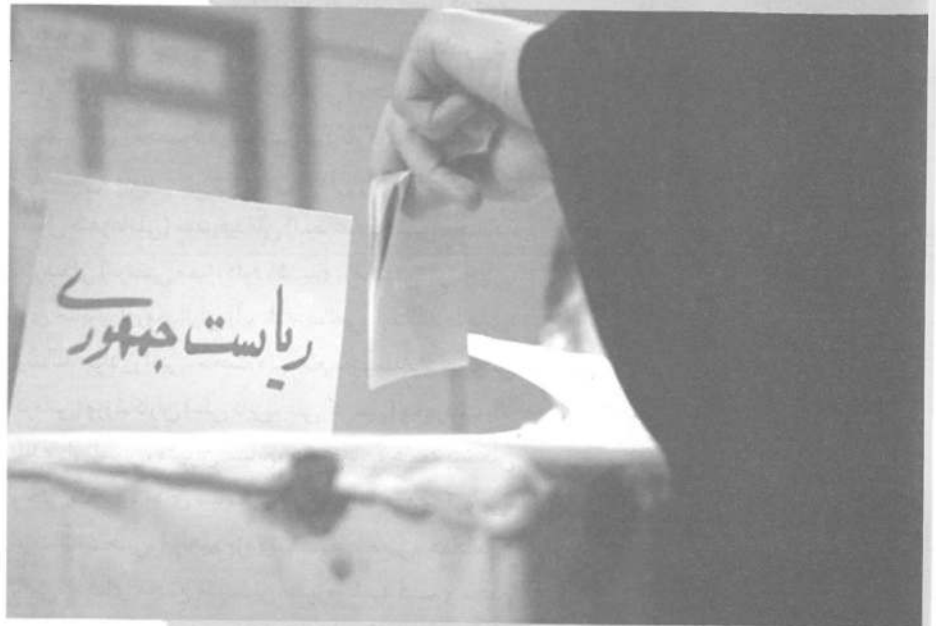
یک فهرست ثبوتی. با وجود این، چنانکه پس از این به یاری تحلیل‌های نسبی بیان خواهد شد، به هیچ‌وجه نمی‌توان جناح میانه‌رو را «بازنده بزرگ» انتخابات ۱۳۸۴ نامید. زیرا اصولاً انتخابات ۱۳۸۴ یک بازی دارای برنده و بازنده نبوده است.

هـ- جناح راست هوادار ثبات قانون اساسی

جناح راست یا جناح محافظه‌کار، که در سالهای گذشته با نام «تشکل‌های همسو» و در سالهای اخیر با عنوان «اصولگرایان» در صحنه سیاست حضور دارد، به سومین پیروزی مطلق و بی‌پای خود در انتخابات اخیر کشور دست یافت. این پیروزی انتخاباتی به این دلیل حایز اهمیت فراوان است که اولاً برای همه ناظران سیاسی غیرمنتظره و غافلگیرکننده بود، ثانیاً با کنار گذاشتن بخش فرهنگی و فلسفی این جناح که حاوی شعارهای مترقی و پیشرو بود حاصل شد. ثالثاً برخلاف میل مجموعه کامل سازندگان تاریخ ایران یعنی مشاهیر زنده کشور اتفاق افتاد. رابعاً از پیدایش یک شکاف عظیم طبقاتی (اعم از فرهنگی، اقتصادی و سیاسی) در ایران خبر می‌داد، که پیش از انتخابات ۱۳۸۴ هیچ‌کس از عمق آن به روشنی آگاه نبود. خامساً به‌خوبی آشکار شد که با این انتخابات، سرعت تحولات ژئوپولیتیک بین‌المللی افزایش خواهد یافت و آرایش سیاسی مصوب خاورمیانه با شتاب بیشتری رو به دگرگونی خواهد گذاشت. مگر آنکه جناح برنده فراموش نکند که ایران کشوری است بر روی کره زمین، نه بر کرات غیرزمینی.

گذشته از دلایل اهمیت انتخابات سال ۱۳۸۴ تحلیل‌های غیرنسبی فراوانی در محاورات روزمره مردم، در صفحات روزنامه‌ها و در گزارش‌های خبری رادیو و تلویزیون‌های داخلی و خارجی دیده و شنیده می‌شود. رایج‌ترین تحلیل آن است که پیروزی این جناح ناشی از حمایت‌های گسترده سپاه پاسداران و بسیج سپاه پاسداران بوده است. این تحلیل نیز مطلق‌گرا و غیرنسبی است. زیرا عوامل عدیده مؤثر بر این رویداد مهم تاریخی را نادیده می‌گیرد، و همه آنها را تا مرز یک عامل ساده تقلیل می‌دهد. نباید فراموش کرد که در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ نیز حمایت‌های مشابهی از رقیب آقای خاتمی به عمل می‌آمد. ولی مؤثر واقع نمی‌شد. بنابراین این پرسش مطرح می‌شود که چرا در سال ۱۳۸۴ حمایت‌های مزبور مؤثر واقع شد؟

تحلیل غیرنسبی دیگری که برای توجیه این رویداد تاریخی به کار می‌رود آن است که مردم از تعارض میان دو جناح حاکم دلگیر و گلایه‌مند بودند، از این‌رو خواسته‌اند تعارض و دوگانگی در حاکمیت را از میان بردارند، تا



در دور اول انتخابات، هفت بازیگر شرکت داشتند.

ولی از دیدگاه جناح‌بندی‌های سیاسی می‌توان گفت

این هفت بازیگر در حقیقت به سه جناح

از پنج جناح سیاسی عمده موجود در ایران

تعلق داشتند.

روشن است که این جناح‌بندی نیز کاملاً نسبییت‌پذیر،

ناپایدار و شکننده تلقی می‌شود.

بهانه‌های مسؤلان نظام برای توجیه عدم پیشرفت در امور کشور را خنثی سازند. این تحلیل از این واقعیت چشم‌پوشی کرده که در مرحله دوم انتخابات حدود نیمی از واجدان شرایط رأی دادن بی‌اعتنا ماندند. بخش مهمی از این «نیمه خاموش» را شهروندان صاحب‌نظر تشکیل می‌دهد. بنابراین اگر در میان مردم تحلیلی وجود داشت علی‌القاعده، هم میزان مشارکت در انتخابات دور دوم بالاتر می‌رفت، و هم اختلافات آرای نامزدها با یکدیگر بیشتر می‌شد.

تحلیل‌هایی همانند این‌گونه تحلیل‌ها فراوان است. گروهی از روان‌شناسی پیچیده ایرانی‌ها سخن می‌گویند. برخی پا را از این فراتر گذاشته مردم را به شوخ‌طبعی متهم می‌کنند. افرادی نیز در گوشه و کنار یافت می‌شوند که جامعه ایرانی را به باد ناسی—زا گرفته و تهمت‌های ناروایی نثار آن می‌کنند. روشنفکرنمایی که همیشه با زمان خویش قهر هستند، ولی همواره در تشییع جنازه رویدادهای تاریخی شرکت می‌کنند تا با بازماندگان آشتی نمایند چنان در باب مقصد و منظور رأی‌دهندگان داد سخن می‌دهند که گویی در قلب همه آنها حضور داشته‌اند. مثلاً می‌گویند مردم می‌خواهند با رأی دادن‌های حساب شده خود برای حکومت تضاد و تنش ایجاد کنند. برخی پا را از این هم فراتر می‌گذارند و پیش‌بینی می‌کنند که محیط بین‌المللی را برای دولت آشفته و تشنج‌زا کرده‌اند. سرانجام افرادی نیز یافت می‌شوند که همچون نیاکان خود در پشت هر رویدادی دست توطئه‌گران خارجی را می‌بینند و کارآگاهوار به دنبال اثر انگشت خارجی‌ها می‌گردند.

تحلیل‌های غیرنسبی دیگری در قطب مخالف این تحلیل‌ها ارائه شده است. برخی می‌گویند مدیران و کارمندان دولت در ۱۶ سال گذشته فاسد بودند و برای مردم هیچ کار مثبتی نکردند. از این‌رو مردم به‌عنوان اعتراض به جناح آنها پشت کردند. این‌گونه تحلیل‌ها را شماری از نامزدهای ریاست جمهوری در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های دوران مبارزات انتخاباتی ترویج کردند. حتی در انتخابات گذشته نیز جناح راست با شعار «دولت پاک» به میدان آمد، و تبلیغات وسیعی علیه مدیران و کارکنان دولت به راه انداخت. ولی این حربه در ادوار گذشته بی‌تأثیر بود. اکنون هم با اطمینان نمی‌توان گفت که همین حربه در دور جدید انتخابات مؤثر واقع شده است. برخی نیز سادگی ظاهری، غیرروحانی بودن، شهرت به دیانت و تقوا، برتری در تبلیغات، حسن سابقه مدیریت در استانداری اردبیل و یا حسن مدیریت در شهرداری تهران را عامل پیروزی نامزد جناح راست در انتخابات ۱۳۸۴ می‌دانند. ولی به نظر می‌رسد این تحلیل‌ها نیز غیرنسبی، یکجانبه، کم‌دامنه و نادرست باشند.

در کشورهایی که پیشینه انتخابات طولانی است، پس از هر رویداد انتخاباتی شمار فراوانی از رساله‌های کارشناسی ارشد، دکتر، و اعتبارات پژوهشی فراوانی برای بررسی علل و موجبات تحولات سیاسی اختصاص می‌یابد. هزینه سنگینی که در این زمینه صرف می‌شود، در حقیقت به تحکیم سرمایه‌های اجتماعی و تقویت مبانی مردم‌سالاری می‌انجامد. شایسته است که در کلیه رشته‌های علوم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روان‌شناسی دانشگاه‌های ما نیز، انتخابات ۱۳۸۴ به موضوع تحقیق پایان‌نامه‌های تحصیلات تکمیلی تبدیل شود. همچنین لازم به نظر می‌رسد که احزاب، جناح‌ها، مراکز تحقیقاتی، مراکز هم‌اندیشی و رسانه‌های گروهی نیز پژوهشگران بسیاری را برای تحقیق در این زمینه بسیج کنند. اما تحلیل نسبی انتخابات ۱۳۸۴ که رؤوس آن ذیلاً تشریح می‌شود، نباید یک کار مکفی ارزیابی گردد. بلکه می‌تواند نخستین گام در این زمینه تلقی شود.

تحلیل‌های نسبی

تحلیل‌های نسبی به روشهایی گفته می‌شود که نتایج انتخابات در رابطه با نوع عملکرد هر یک از بازیگران بررسی شود، تأثیر شرایط زمانی و مکانی بر فرایند انتخابات نیز به‌دقت ارزیابی گردد. پیروزی یک جناح سیاسی در انتخابات میوه درختی نیست که یک، دو یا سه ماه پیش از برگزاری انتخابات کاشته شده باشد. همچنین محصول تصادف، اتفاق یا برنامه‌ریزی‌های کوتاه‌مدت هم نیست. آنچه را باید به‌طور جدی مورد توجه قرار داد و آن را برای «توطئه‌باوران» تشریح کرد این است که نتیجه انتخابات معلول توطئه قدرت‌های استعماری هم نیست. حتی در کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا نیز نتیجه انتخابات تا حدود زیادی به اراده و عمل مردم بستگی دارد.

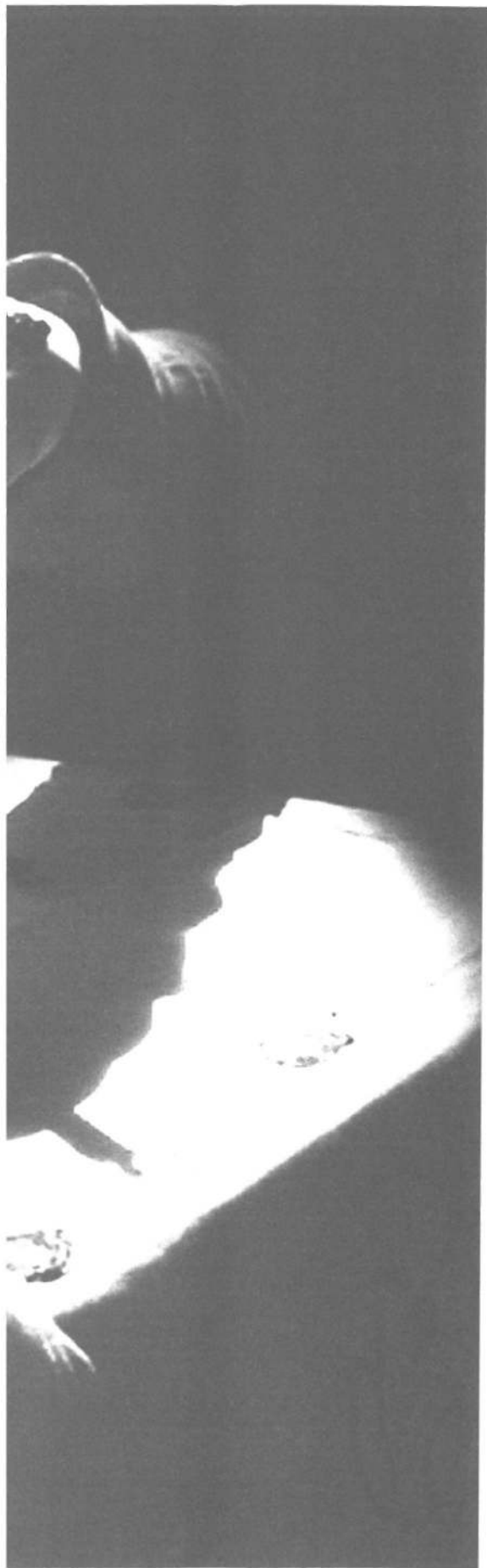
نتایج دور اول و دوم انتخابات ۱۳۸۴ نیز میوه درختی بود که در فرایند انتخابات سال ۱۳۷۶ غرس شد. در آن سال تهدیدهای خارجی و احتمال آشوبهای داخلی فراوان بود. ناوهای نیروی دریایی آمریکا که در جنگ برای آزادسازی کویت شرکت کرده بودند خلیج فارس را ترک نمی‌کردند. با وجود عقب‌نشینی نیروهای صدام از کویت، آمریکا به تقویت نیروهای خویش در پایگاههای نظامی مستقر در خلیج فارس و دریای عمان پرداخته بود. وضعیت در جبهه داخلی نیز مناسب نبود.

هر از گاهی در یکی از شهرها و یا یکی از محلات شورش‌هایی رخ می‌داد و گروهی از مردم با هر بهانه به

ویرانگری اموال عمومی یا تأسیسات شهری می‌پرداختند. روحیه بیشتر مردم تضعیف شده بود، و آثار تنش‌های عصبی جنگ طولانی ایران و عراق در کوی و برزن دیده می‌شد. حتی تجمع کوچک تماشاگران یک مسابقه فوتبال به خسارت عظیمی برای مردم و اموال عمومی منجر می‌گشت میزان مشارکت مردم در انتخابات نیز ناامیدکننده بود. در انتخابات ۱۳۶۸ برای پنجمین دوره ریاست جمهوری فقط ۵۲/۴۴ درصد واجدان شرایط رأی داده بودند. این میزان در انتخابات سال ۱۳۷۲ یعنی در ششمین دوره ریاست جمهوری ۱۰ درصد دیگر افت کرد و به رقم ۴۲/۶ درصد رسید. از این رو امکان آن وجود داشت که در انتخابات سال ۱۳۷۶ دست کم ۱۰ درصد دیگر از میزان مشارکت مردم کاسته شود و به سطح غیرقابل قبول ۳۲ درصد سقوط کند. اگر سیر کاهش مشارکت به روال قبلی ادامه می‌یافت، در آن شرایط خاص منطقه‌ای و بین‌المللی امنیت همه مرزهای آبی کشور از میان می‌رفت. موضوع علم سیاست، موضوع علم آمار و احتمالات است نه علم ریاضیات که با مسائل قطعی و محرز سر و کار دارد. به همین دلیل در صحنه سیاست آن دوره احتمال گزینه‌های تلخ بسیار بالا بود.

در آن روزگار از گوشه و کنار اخبار ناامیدکننده‌ای می‌رسید. هیچ شخصیت محبوبی تمایل به نامزدی نداشت. برخی از شخصیت‌های موجه ملی، دانشگاهی و مذهبی کنمان نمی‌کردند که با خاتمی تماس گرفته و از او درخواست کرده‌اند نامزدی انتخابات را بپذیرد. ولی او به همه دعوت‌کنندگان پاسخ منفی داده بود. سرانجام کسانی او را متقاعد کرده بودند که مصلحت خویش را فراموش نماید و هنگامی که کشور و جامعه به از خودگذشتگی نیاز دارد از این کار دریغ نکند. در چنین شرایطی خاتمی وارد صحنه انتخابات شد. هدف اصلی او بالا بردن میزان مشارکت، بازگردان امید و آرزو به مردم و دور کردن سایه وحشتناک خطرهایی بود که بر سراسر کشور گسترده شده بود. کسی چه می‌داند، شاید او هم مانند بیشتر مردم احتمال پیروزی خویش را بسیار اندک می‌دانست از این رو آرزوهای فروخته مردم را بیدار کرد، به مردم وعده آزادی‌هایی را داد که تاریخ چند هزار ساله این کشور هرگز اجازه تحقق آن را نداده بود - حتی در یک مقطع زمانی کوتاه. به مردم وعده امنیت کامل جانی و مالی داد، که جغرافیای این کشور هرگز اجازه تحقق آن را نداده بود - حتی در یک مقطع زمانی کوتاه. به مردم وعده مهر و محبت و مسامحه و مدارایی را داد که روان‌شناسی گروه‌های واپسگرا هرگز اجازه تحقق آن را نداده بود - حتی برای یک مقطع زمانی کوتاه. و به

برخی از تحلیل‌گران
نوشته‌اند جمع‌آوری
این همه نام‌های
بلندآوازه، که تقریباً
معادل کل موجودی
کشور از
سرمایه‌های
فرهنگی و اجتماعی
است، فی حد ذاته
یک پیروزی است.
ولی در همین حال
بسیاری می‌گویند
این فهرست
استثنایی تاریخ
ایران را نمی‌توان به
حساب بستانکاری
جناح میانه‌رو ثبت
کرد. بلکه باید آن را
به حساب بدهکاری
جناح هوادار ثبات
قانون اساسی
گذاشت.



مردم وعده خیر و برکت و رفاهی را داد که آفتاب سوزان آسمان بی‌ابر ایران هرگز اجازه تحقق آن را نداده بود - حتی برای یک مقطع زمانی کوتاه.

اواخر اردیبهشت سال ۱۳۷۶ فضای ایران فضای دیگری بود. هوای ایران سبک‌تر شده بود. اخم پیشانی‌ها اندکی باز، لبها اندکی خندان و چهره‌ها اندکی گشاده‌تر به نظر می‌رسید. آری در دلها شکوفه امید جوانه زده بود. چنین بود که حماسه دوم خرداد ۱۳۷۶ با مشارکت غیرمنتظره ۷۷/۶ درصد واجدان شرایط در تاریخ ایران طلوع کرد. رویدادی که سرچشمه امیدها و ناامیدی‌ها، شادی‌ها و غم‌ها، آسودگی‌ها و رنج‌ها، آزاد شدن و زندانی شدن‌ها و زنجیره بلندی از پیامدهای نیک و بدی است که تا چند قرن دیگر ادامه خواهد یافت. کسی چه می‌داند - شاید ریشه فرایندها و برآیند انتخابات ۱۳۸۴ نیز از همین حماسه نشأت گرفته باشد.

فرضیه این نوشتار همین است و دلایل پشتیبان آن چنین:

۱- اصلاح‌طلبی از چنان احترام و آبرویی برخوردار شد که همه مردان رند را وسوسه کرد تا به خیل اصلاح‌طلبان بپیوندند.

۲- مسامحه، مروت، مدارا و مهربانی چنان بازار گرمی یافت که انسان می‌توانست هزاران چهره خشونت‌طلب را ببیند که در این بازار پرسه می‌زنند.

۳- زنگار واژه‌های طلسم‌شده‌ای چون مردم‌سالاری، دموکراسی، آزادیخواهی، روشنفکری و فرهیختگی زدوده شد و چنان درخششی یافت که واژه‌های دیگر را به وحشت دچار کرد. واژه‌های بسیار گرمی که به نظر می‌رسید چندان تکرار نمی‌شود.

۴- رانت‌جویان و رانت‌خواران پرده مقدس و مورد احترام زمان خویش را به خوبی تشخیص دادند. در پشت آن پنهان شدند، تا با سوءاستفاده از اعتماد و احترام مردم منافع خویش را پیگیری کنند. برای اینان هیچ دولتی با دولت دیگر فرقی نمی‌کند، چون با نفوذ در هر دولتی می‌توان به ثروت سرشار دست یافت.

۵- برخی با نسیم آزادی، که در همان ماههای اول وزیدن گرفت، تعادل خود را از دست دادند و از روی ریسمان باریکی که باید با صبر و شکیبایی می‌پیمودند سقوط کردند.

۶- برخی چنان بی‌قرار و سینه‌چاک آزادی بودند که بی‌درنگ ظرف آن را شکستند تا آزادی را لاجرم در کام خود ریزند. چه می‌توان کرد؟ تجربه اول ما بود. نمی‌دانستیم که آزادی سیال است و نیازمند جامی بلورین و بسیار شکننده. جام بلورین آزادی چیست؟ چه می‌دانستیم که عبارت‌است از حفظ آبرو و اسرار مردم، مروت با دوستان، مدارا با دشمنان و راه رفتنی آهسته و خرامان، نه شتابان که



امروز سرنوشت

کشور به دست

«نیمه خاموش»

افتاده است

هنگامی که

در رأی‌گیری

شرکت کنند

جناح‌های مترقی و

آینده‌گرا برنده

انتخابات می‌شوند،

ولی هنگامی که

رأی‌گیری را

تحریم کنند همه

جناح‌های مترقی که

الفبای زمان و الفبای

جهان را می‌شناسند

شکست می‌خورند.

زیننده شیرها و ببرها و پلنگ‌های خشونت‌پسند باشد. چه می‌دانستیم که آزادی فقط در جام بلورین اخلاق امکان تجلی می‌یابد، نه در خرف شکسته حرمت‌شکنی و پرده‌داری.

۷- احترام غرور می‌آورد و غرور غفلت. و چنین بود که اصلاح‌طلبان هنگامی که غرق افتخار و احترام شدند مغرورانه نردبان‌های صعود خود را شکستند. فروتنی پیشین خود را در برابر دانشجویان، استادان، هنرمندان و نویسندگان از دست دادند و در هر مجلسی بالادست آنان نشستند. مردمی که بالانشینی اصلاح‌طلبان را دیدند با خود گفتند نوید شایسته‌سالاری چه زود از یادها رفت؟

۸- اصلاح‌طلبان به جوانان رشیدی تبدیل شده بودند که دیگر به گهواره دوران کودکی و نوجوانی نیازی نداشتند. از این رو دانشگاهها دچار تنگنای مالی شدند. پروژه‌های عمرانی دانشگاهها کند شد، ولی بودجه‌های مراکز قدرت روز به روز افزایش می‌یافت، تا بلکه از کارشکنی و بحران‌سازی‌های ۹ یا ۱۰ روز یک‌بار دست بردارند. غافل از آنکه با افزایش اعتبارات در مبارزه جری‌تر و در خنثی ساختن طرحهای اصلاحاتی تواناتر می‌شوند.

۹- در جرگه اصلاح‌طلبان صرفاً آوای روشنفکرانه استادان دانشگاه، جراحان، پزشکان، حقوقدانان، کارگردانان، موسیقیدانان، نویسندگان، هنرمندان و روزنامه‌نگاران شنیده می‌شد. کسانی که غم امروز را نداشتند و یگانه درد آنها درد فردا بود. در میان این آواهای رسا همه‌مه نارسای بیکاران و تازه‌بیکارشدگانی گم می‌شد که غم فردا را نداشتند و یگانه درد آنها نان امروزشان بود.

چنین شد که حکومت اصلاح‌طلبان در مهلت کوتاهی که به‌دست آورده بودند، یکی از بزرگترین و مهمترین مراکز پتروشیمی و فرآورده‌های انرژی جهان را در برهوت عسویه طراحی کردند و برافراشتند، در جای جای رودخانه عظیم کارون و رودخانه‌های دیگر کشور سد زدند و نیروگاهی بر پا کردند، بدهی‌های خارجی را بازپرداخت نمودند و میلیاردها دلار هم در صندوق ذخیره برای محافظه‌کاران اندوختند ولی فرصت نکردند تا ببینند فرهنگیان، پرستاران، دانشگاهیان و کارگران چقدر درآمد دارند و چقدر هزینه می‌کنند. فرصت نکردند تا سری به زندان‌ها بزنند و ببینند چه کسانی دارند هزینه پیشرفت اصلاحات را در کتج بندهای انفرادی می‌پردازند.

اصلاح‌طلبان از اینکه از سقوط نظام و فروپاشی کشور جلوگیری کرده و میلیون‌ها شناسنامه سفید را به مهر انتخابات مهور کرده بودند سرمست بودند و هنگامی که نام زندانیان سیاسی برده می‌شد، زیر لب می‌گفتند «فلانی

قابل دفاع نیست خیلی تندروی می‌کند.» آنها از خود نپرسیدند آیا رسیدن میزان مشارکت مردم از ۴۲/۶ درصد به رقم افسانه‌ای ۷۷/۶ درصد بدون آزادی نگارش چند کتاب و مقاله به اصطلاح تندروانه ممکن بود؟

اصلاح‌طلبان که از کتابخانه‌ها و دانشگاهها آمده بودند چه زود گفتار خواجه نظام‌الملک به ملکشاه را فراموش کردند که: «اگر این دوات از پیش من برگیری آن تاج از سر تو برگیرند.» چه زود فراموش کردند که مردم میزان آزادی را با حضور تندروان در میان خویش اندازه می‌گیرند. اگر هزاران نویسنده عادل و منصف آزادانه کتاب و مقاله بنویسند مردم وجود آزادی را حس نمی‌کنند. ولی هنگامی که چند نویسنده عصبی، پرخاشگر و غیرمنصف آزادانه کتاب و مقاله می‌نویسند، مردم بی‌درنگ آزادی را لمس می‌کنند. بذر شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات ۱۳۸۴ همان روزی کاشته شد که یک‌ایک نویسندگان به اصطلاح تندرو و کلاهی به اصطلاح ناباب به زندان افتادند و اصلاح‌طلبان به بهانه تفکیک قوا سکوت کردند.

۱۰- هنگامی که اصلاح‌طلبان مشغول سدسازی، راهسازی یا کارخانه‌سازی و ذخیره ارز برای فرداها بودند، گسل‌های زمین شناختی در مسجد سلیمان، بزم، زرنند و نقاط دیگر کشور فعال می‌شدند و فاجعه می‌آفریدند. ولی به مراتب خطرناک‌تر از گسل‌هایی که در عمق زمین ایجاد یا فعال می‌شدند، گسل‌هایی بودند که بر روی زمین و میان مردم ش—کل می‌گرفتند. دیگر اصطلاح متعارف «اختلاف طبقاتی» افاده معنی نمی‌کرد. جامعه ایران پر از گسل‌های سیاسی، گسل‌های فرهنگی و گسل‌های اجتماعی شده بود. پیش از این گفته می‌شد که ایران کشور بلاخیزی است. گفته می‌شد که ما بر روی گسل‌های زمین شناختی زیست می‌کنیم و هر لحظه ممکن است با یک زلزله زنده به گور شویم. پس از انتخابات ۱۳۸۴ دریافتیم که ما نه تنها بر روی گسل‌های زمین شناختی، که همچنین بر روی گسل‌های طبقاتی و گسل‌های فرهنگی و گسل‌های سیاسی زندگی می‌کنیم. جامعه ایران در دوران اصلاحات به‌سوی میانگین‌ها پیش نرفت. به جای بخشودگی و عفو عمومی «خشونت قضایی» شدت گرفت. قرار بود دشمنان به مخالف و مخالفان به منتقد تبدیل شوند، ولی کاملاً برعکس شد. شمار فراوانی از منتقدان به صفوف مخالفان پیوستند و میلیون‌ها مخالف به صف دشمنان رفتند و از رأی دادن - حتی به مترقی‌ترین جناح حکومت - امتناع کردند. امروز سرنوشته کشور به دست «نیمه خاموش» افتاده است و هنگامی که در رأی‌گیری شرکت کنند جناح‌های مترقی و آینده‌گرا برنده انتخابات می‌شوند، ولی هنگامی که

گروهی از روان‌شناسی پیچیده ایرانی‌ها سخن می‌گویند، برخی پا را از این فراتر گذاشته مردم را به شوخ‌طبعی متهم می‌کنند. افرادی نیز در گوشه و کنار یافت می‌شوند که جامعه ایرانی را به باد ناسزا گرفته و تهمت‌های ناروایی نثار آن می‌کنند. روشنفکرنمایانی که همبیشه با زمان خویش قهر هستند، ولی همواره در تشییع جنازه رویدادهای تاریخی شرکت می‌کنند تا با بازماندگان آشتی نمایند چنان در باب مقصد و منظور رأی‌دهندگان داد سخن می‌دهند که گویی در قلب همه آنها حضور داشته‌اند.

رای گیری را تحریم کنند همه جناح‌های مترقی که الفبای زمان و الفبای جهان را می‌شناسند شکست می‌خورند.

۱۱- «نیمه خاموش» عنوانی است که من برای نامیدن ۴۰ تا ۶۰ درصد واجدان شرایط که به هر دلیلی در انتخابات شرکت نمی‌کنند برگزیده‌ام. وزن این جمعیت بیش از شمار آنان است، زیرا بسیاری از آنان را جمعیت فرهنگی تشکیل می‌دهد. از این رو کناره‌گیری و سکوت آنان در فرایند انتخابات میدان را برای ترکتازی «نیمه پرخروش» باز می‌گذارد. «نیمه خاموش» از مرحله «خرد کوتاه‌مدت» عبور کرده و به مرحله «خرد بلندمدت» رسیده است؛ ولی «نیمه پرخروش» در مرحله «خرد کوتاه‌مدت» قرار دارد. چون باید مسائل روزمره و کوتاه‌مدت خود را حل کند. بنابراین سکوت «نیمه خاموش» همه برنامه‌های سیاسی کشور را به برنامه‌های کوتاه‌مدت و روزمره تبدیل خواهد کرد. در حقیقت «نیمه خاموش» از ایفای نقش به‌عنوان «چکش تعادل» اجتناب می‌کند و کشور را به «عدم تعادل» مبتلا می‌سازد.

۱۲- «نیمه خاموش» در سال ۱۳۷۶ با اشاره چهره‌های فرهنگی و هنری شور جناح اصلاح‌طلب را پذیرفت. ولی از سال ۱۳۸۲ تاکنون دیگر جناح اصلاح‌طلب نتوانسته سکوت «نیمه خاموش» را بشکند، تا از نامتعادل شدن عرصه‌های سیاسی کشور جلوگیری کند. شمار زیادی از چهره‌های فرهنگی، هنری و ورزشی تلاش کردند تا آنان را به پای صندوق‌های رأی بکشند، ولی هر چه بیشتر کوشیدند کمتر موفق شدند. از این رو در محافل علمی کشور این نگرانی پدیدار شد که مبادا هویت «نیمه خاموش» ایران دگرگون شده باشد. آیا ممکن است تأثیر یک شبکه رادیویی یا ماهواره‌ای برون‌مرزی از تأثیر صدها و حتی هزارها چهره بزرگ فرهنگی، هنری، فلسفی، دانشگاهی، ورزشی و رهبران اپوزیسیون سیاسی درون کشور بیشتر شده باشد؟

۱۳- هشت سال مدیریت اصلاح‌طلبان به‌طور عمده به سرمایه‌سازی اقتصادی تبدیل شد، نه سرمایه‌سازی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی. زیرا همه بدهی‌های اقتصادی بازپرداخت شد و صندوق‌های پولی و مالی پراز ارزهای خارجی گردید، ولی «سرمایه‌های اجتماعی» کشور افزایش نیافت.

سرمایه اجتماعی چیست؟ شادمانی، امید، اعتماد، خوشبینی و پندار نیک هنگامی که این سرمایه‌ها از دست برود، دیگر «نیمه خاموش» حتی به دعوت روحانیان، فیلسوفان، چکامه‌سرایان، داستان‌پردازان، موسیقیدانان، کارگردانان و ورزشکاران کمترین توجهی نمی‌کند. زیرا دیگر نسبت به هیچ‌کس پندار نیک ندارد. خوشبین نیست، اعتماد ندارد و امید به فردای بهتر در وی برانگیخته نمی‌شود...

هنگامی که مجلس اصلاحات مصوبه تحقیق و تفحص از سازمان‌های تحت مدیریت جناح راست یا اصولگرایان را تصویب می‌کرد، با وجودی که اطمینان داشت این‌گونه مصوبه‌ها را شورای نگهبان رد خواهد کرد، آیا می‌دانست مردم به همه سازمان‌ها بدبین می‌شوند و سرمایه‌های اجتماعی نابود می‌شود. در پی آن هنگامی که سازمان صدا و سیما برای هجو نمایندگان مجلس اصلاحات سریال تلویزیونی می‌ساخت، و اعتصاب غذای تعدادی از نمایندگان را به سخره می‌گرفت، آیا می‌دانست که سرمایه‌های اجتماعی، اعتماد، خوشبینی، پندار نیک و امید یک ملت را نابود می‌کند تا از رقبای خود انتقام بگیرد. آیا درست بود که برای یک دستمال قیصریه را آتش بزنند؟

هنگامی که یک روزنامه عصر تهران، در آستانه دومین دور انتخابات شورای شهر کشور کاریکاتوری از یک ساختمان به نام شورای شهر می‌کشد و جای سم دهها گاو و خر را به زمین‌های منتهی به درب ورودی شورا تصویر می‌کند، آیا دلسوزان کشور می‌دانستند که دارند سرمایه‌های اجتماعی را می‌سوزانند. آیا می‌دانستند که این خلیفه‌کشی‌ها به کجا می‌انجامد؟!

۱۴- اگرچه اصلاح‌طلبان از دانشگاهها، کتابخانه‌ها و تحریریه روزنامه‌ها آمده بودند، ولی دستانشان از نظریه‌های بومی شده تهی بود. اگرچه جهان را و زمان را می‌شناختند، ولی مکان را نه. نمونه‌ای از این وضعیت را می‌توان در ترویج قانونگرایی دید. اصلاح‌طلبان در باب حرمت و ضرورت قانون صدها سخنرانی ایراد کردند و کتاب و مقاله نوشتند. هنگامی که به موجب قانون هر طرح اصلاح‌طلبانه‌ای رد شد و به موجب قانون برخی نمایندگان پس از یک نطق پرشور به زندان رفتند، و به موجب قانون هر روزنامه منتقدی بسته شد، اصلاحات به بن‌بست رسید، زیرا رقبای اصولگرا همه مجاری قانون را به موجب قانون در دست داشتند. اصلاح‌طلبان هنگامی به ضعف نظریه قانونگرایی خود پی بردند که دیگر همگی در تور قانون گرفتار شده و در عرصه شطرنج سیاست مات و مبهوت مانده بودند.

۱۵- چنان بود که چنین شد. وعده‌های اصلاحات تحقق نیافت. مردم دیدند اصلاح‌طلبان نه تنها نمی‌توانند از آنان حمایت کنند، بلکه قادر نیستند از خودشان نیز حمایت نمایند. دیدند که اصلاح‌طلبان خود همچون مگسی که در تور عنکبوت دست و پا بزند در تور گسترده قانون گرفتار شده و دست و پا می‌زنند. دیدند که تفکیک قوا، یعنی مجلس حق ندارد از آنچه در قوه قضاییه یا مراکز دیگر

اصلاح‌طلبان که از کتابخانه‌ها و

دانشگاهها آمده

بودند چه زود گفتار

خواجه نظام‌الملک

به ملکشاه را

فراموش کردند که:

«اگر این دوات از

پیش من برگیری

آن تاج از سر تو

برگیرند»، چه زود

فراموش کردند که

مردم میزان آزادی

را با حضور تندروان

در میان خویش

اندازه می‌گیرند.

اگر هزاران نویسنده

عادل و منصف

آزادانه کتاب و مقاله

بنویسند مردم وجود

آزادی را حس

نمی‌کنند. ولی

هنگامی که چند

نویسنده عصبی،

پرخاشگر و

غیرمنصف آزادانه

کتاب و مقاله

می‌نویسند، مردم

بی‌درنگ آزادی را

لمس می‌کنند.

می‌گذرد کسب اطلاع کند. دیدند که ۲۲ میلیون رأی با ۱۰ میلیون رأی هیچ فرقی ندارد. احساس کردند که فریب خورده‌اند. چون انتظارات آنها که اصلاح‌طلبان بالا برده بودند برآورده نگردید.

۱۶- انسان هنگامی که احساس می‌کند مورد ستم و تعدی واقع شده خشمگین می‌شود و فریاد می‌کشد، ولی هنگامی که احساس می‌کند فریب خورده در خود فرومی‌رود، سکوت می‌کند و صدها اندیشه متفاوت و متناقض در مغزش غلیان می‌نماید. پزشکان این حالت را یک بیماری می‌دانند این بیماری را در زبان فارسی «افسردگی» ترجمه کرده‌اند.

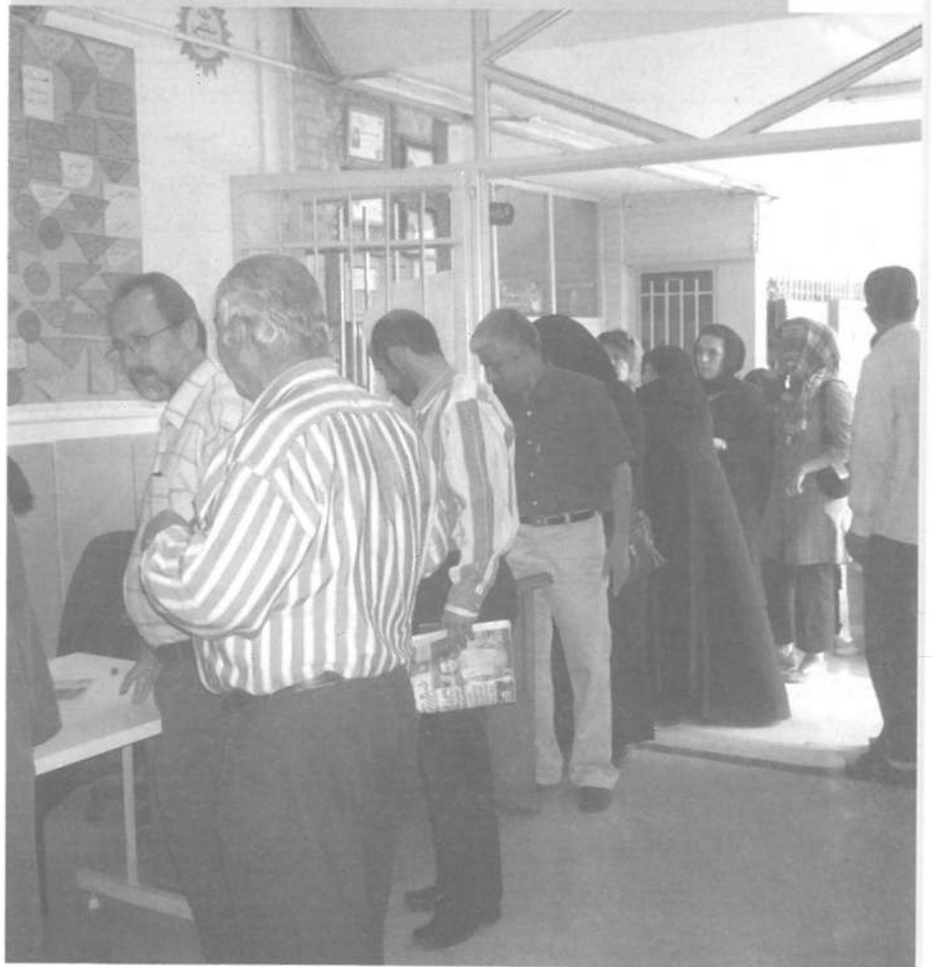
اشخاص افسرده همسر و فرزندان خود را نیز افسرده می‌کنند. افسردگی یک بیماری واگیردار است. یک همه‌گیری روحی و روانی است. افسردگی یک بیماری فردی است مانند میگرن، ولی هنگامی که شمار بسیاری از مردم به افسردگی مبتلا شوند به یک بیماری اجتماعی تبدیل می‌گردد. مانند طاعون. نام این بیماری اجتماعی «افسردگی جمعی» است. بالا رفتن انتظارات مردم در زمینه حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی و فرهنگی در فرایند انتخابات ۱۳۷۶ و تحقق نیافتن آن انتظارات در دوران مدیریت اصلاح‌طلبان موجب احساس فریب‌خوردگی در «نیمه خاموش» جامعه شد. این احساس خود به «افسردگی جمعی» تبدیل گردید.

بیماری افسردگی دو مرحله دارد. یک مرحله آن را مرحله انفعالی و مرحله دوم آن را مرحله فعال می‌نامند. در مرحله انفعالی بیمار گوشه‌گیر، کم‌تحرک و بردبار می‌شود، ولی در مرحله فعال همین بیمار خشمگین، پرجنب‌وجوش و بسیار فعال خواهد شد. انتخابات سال ۱۳۸۴ در مرحله انفعالی اکثریت خاموش انجام شد. نمی‌دانم مرحله دوم بیماری افسردگی اجتماعی چه هنگامی و چگونه آغاز خواهد شد؟

۱۷- افزون بر همه این پس‌زمینه‌ها، ضعف سازماندهی و تشکیلات نیز در اردوگاه اصلاح‌طلبان دیده می‌شود. اصلاح‌طلبان انتخاب ۸۴ را به یک مسابقه بدون برنده تبدیل کردند. یا به دیگر سخن، این یک بازی بازنده - بازنده بود. هر سه نامزد منسوب به جناح اصلاح‌طلب با غرور و سرمستی با هم رقابت می‌کردند و به یکدیگر گل می‌زدند. هر سه نامزد خوش‌باور بودند. باور کرده بودند که جناح رقیب نیز سه نامزد دارد. از تاکتیک‌های پیچیده رقیب خود، از قدرت سازماندهی و تشکیلات آن غافل بودند. نمی‌دانستند که آنها در زمان مناسب بازیکن خط دفاعی را به خط حمله منتقل می‌کنند و همه پاس‌ها به او ختم خواهد شد.

اصلاح‌طلبان لشکری بدون فرمانده و تیمی فاقد مربی و

شکست یا پیروزی در انتخابات نیز یک امر نسبی است. معنای این گزاره این است که نمی‌توان یکی از گروهها، یا احزاب، یا جناح‌های بازیگر را جدای از رقیبانش مورد بررسی قرار داد. مثلاً نمی‌توان نقاط قوت و ضعف یک بازیگر را بدون توجه به نقاط قوت و ضعف بازیگران دیگر، تجزیه و تحلیل نمود و بر این پایه نتیجه‌گیری کرد. راه درست آن است که رفتار همه بازیگران در قیاس با یکدیگر مورد سنجش و ژرفکاوی قرار گیرد، تا موقعیت واقعی که هر رأی‌دهنده را فراگرفته بود بهتر دریافت شود.



کاپیتان هستند. هیچ کس در موضع و مقامی قرار نداشت که از آقای مهرعلیزاده تقاضای انصراف نماید. افرادی که دوستانه چنین درخواستی را مطرح می کردند، پاسخ‌های شگفت‌انگیزی می شنیدند. بنابراین این یک بازی بازنده - بازنده بود. زیرا هر کسی در این میدان پیروز می شد نمی توانست به شایستگی‌های خود در کسب امتیاز مباحات کند. چرا که همه گل‌هایی که وارد دروازه بازنده شد بازیکنان همین تیم بازنده زده بودند. اصلاح‌طلبان باید سپاسگزار شورای نگهبان باشند که بقیه داوطلبان منسوب به آنها را تأیید نکرد و گرنه به جای سه بازیکن که به طرف دروازه خود شلیک می کردند، صدها بازیکن را می دیدیم که چنین می کنند. هنوز هم تحلیل‌گران زنده جناح اصول‌گرا، نخستین شورای اسلامی شهر تهران را سرمایه اصلی پیروزی‌های خویش می دانند، و کتمان نمی کنند که بیشترین گل‌های آنان را یکی از اصلاح‌طلبان شورای اول به ثمر رسانده است.

۱۸- گفته شد نتیجه انتخابات ۸۴ از یک سو به هشت سال پیش باز می گردد که وعده‌های انتخاباتی به بالا رفتن سطح انتظارات مدنی انجامید و برآورده نشدن آن انتظارات به ناامیدی ملی منجر شد. از سوی دیگر نبود کاپیتان و مربی در تیم اصلاح‌طلبان این گروه را به یک تیم بسیار ضعیف تبدیل کرده بود. ولی این گزاره به معنای آن نیست که خود اصولگرایان در این پیروزی نقشی نداشتند و به پیروزی باد آورده‌ای رسیدند.

هنگامی که سه تیم در اردوی تدارکاتی بودند و به شدت تشنه اطلاعات از اردوی رقبای خویش، اصولگرایان توانستند حجم وسیعی از اطلاعات گمراه‌کننده را به خورد رقبای خود بدهند. از جمله این اطلاعات پوششی و استتاری، اخبار مربوط به تعدد نامزدهای اصولگرا، تقسیم شدن آرای گردانندگان این جناح میان چهار نامزد متفاوت و نظرسنجی‌های دستکاری شده و جهت‌دار بود. این اطلاعات پوششی باعث شد که اصلاح‌طلبان سردرگم‌تر از گذشته شوند و کوشش‌های لازم را برای نیل به وحدت انجام ندهند.

۱۹- مانور دیگر اصولگرایان در مورد رد صلاحیت اولیه و تأیید صلاحیت ثانویه دو تن از نامزدهای اصلاح‌طلبان نیز بسیار مؤثر واقع شد. سخنرانی آقای دکتر محمدرضا خاتمی که در مطلع فیلم تبلیغات انتخاباتی آقای دکتر معین قرار گرفت بارها بر این جمله تأکید داشت که «ما با وجود تأکید بر اصول و شعارهایمان صلاحیت‌مان را گرفتیم». ایشان از تاکتیک اصولگرایان در تأیید صلاحیت دکتر معین با عنوان پیروزی یاد می کرد. در حالی که پیروزی واقعی آن بود که صلاحیت آقای دکتر معین تأیید نمی گردید، تا جبهه اصلاحات در یک بازی بازنده - بازنده درگیر نمی شد.

۲۰- همچنین نباید از آگاهی کامل اصولگرایان نسبت به «روان‌شناسی اجتماعی» ایرانیان به‌سادگی گذشت. اگر اصولگرایان هیچ امتیازی نداشتند جز اینکه به روان‌شناسی جامعه ایرانی اشراف و احاطه کامل داشتند، شایسته این پیروزی مقطعی بودند. اصولگرایان به درستی می دانند که مردم ایران حساسیت زیادی به مظلومیت دارند. از این رو اعضای خود را آموزش داده بودند که در هر میزگرد، سخنرانی یا مصاحبه‌ای که با یک سؤال جدی و اساسی روبه‌رو شدند، فوراً فرافکنی کنند و به جای ارائه پاسخ واقعی به مظلومیت نامزد این جناح اشاره نمایند. چنین بود که هیچ کس سرانجام پاسخ سو تفاهم‌هایی را که مطرح می کرد نگرفت. بلکه مدافعان این جناح استادانه و زیرکانه به فرافکنی و بی‌پاسخ گذاشتن سؤالات می پرداختند. مهارت شگفت‌انگیز جناح اصولگرا که همه ضعف‌های خود را به نقطه قوت - یعنی مظلومیت - تبدیل کند ستایش برانگیز است. زیرا در باب مهارت‌های مدیریتی می‌گویند مدیر باید تهدیدها را به فرصت تبدیل نماید کاری که جناح اصولگرا به بهترین نحو ممکن انجام داد.

۲۱- من در حال حاضر نسبت به تاکتیک مظلومیت‌نمایی انتقادی ندارم. به دیگر سخن گمان نمی‌کنم این تاکتیک بجز پیروزی مقطعی اصولگرایان پیامدهای اجتماعی نامناسبی به بار آورده باشد، ولی از تاکتیک دیگری که هم اکنون مطرح می‌کنم به شدت انتقاد دارم. تاکتیک خطرناک اصولگرایان در این انتخابات انتقاد فله‌ای و یکدست کلیه سیاست‌های مدیران نظام از اول انقلاب تاکنون بود. در سخنرانی‌ها و تبلیغات و انمود می‌شد که همه دولتمردان و سیاستمداران دوران انقلاب - به استثنای شهید رجایی - فاسد، دزد، مستکبر و مترف بوده‌اند. و کلیه سیاست‌هایی که در تمام این دوران اتخاذ شد - بجز سیاست‌های دولت شهید رجایی - ضدحرمون و مستضعفان بوده است. شعار سرتاسری جناح اصولگرا در انتخابات ۱۳۸۴ ایراد اتهام فساد به مسؤولان بود: «فقر و فساد و تبعیض... بیا خیز». تردیدی نیست که اشخاص فاسد، یا به اصطلاح «مردان رند» فراوانی در مدیریت بخش‌هایی از این نظام وجود داشته‌اند که صرفاً به منافع خویش می‌اندیشیدند. تردیدی نیست که بسیاری از سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این دوران اشتباه بوده است. کارهای مثبت بی‌شماری نیز در همین دوره انجام گرفته و مردان و زنان فداکار و از خودگذشته زیادی عمر خویش را در راه رفاه و آسایش مردم صرف کرده و بسیاری از آنان اکنون بیمار و خسته یا فرتوت و از کار افتاده در گوشه خانه‌های ویران و نابسامان حتی در تأمین هزینه دارو و درمان خویش سرگردان هستند. اصولگرایان ستم‌بزرگی به خانه‌نشینان و فراموش‌شدگان روا داشتند، هنگامی که همه مدیران و مسؤولان دوران انقلاب را

پیروزی یک جناح
سیاسی در
انتخابات میوه
درختی نیست که
یک، دو یا سه ماه
پیش از برگزاری
انتخابات کاشته
شده باشد.
همچنین محصول
تصادف، اتفاق یا
برنامه‌ریزی‌های
کوتاه‌مدت هم
نیست. آنچه را باید
به‌طور جدی مورد
توجه قرار داد و آن
را برای
«توطئه‌باوران»
تشریح کرد این
است که نتیجه
انتخابات معلول
توطئه قدرت‌های
استعماری هم
نیست. حتی در
کشورهای آمریکای
لاتین و آفریقا نیز
نتیجه انتخابات تا
حدود زیادی به
اراده و عمل مردم
بستگی دارد.

فاسد و رانت‌خوار معرفی کردند.

۲۲- شاید بیندیشیم که استفاده تبلیغاتی از خانه سازمانی شهرداری و کسب اعتبار برای نامزدی که از رفتن به این خانه اجتناب کرد تا بتواند به خانه ریاست جمهوری برود به خودی خود کاری زیرکانه و پسندیده است. ولی اشکال بزرگ آن این است که جامعه‌شناسی و جهان‌بینی ملت را تباه و سیاه می‌کند. کسب پیروزی به هر قیمتی که باشد خوب و پسندیده است، مگر به قیمت ایجاد انحراف عقیدتی در جهان‌بینی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی ملی. بازگشت به «راه طی شده»، نادیده گرفتن همه آزمون‌های اجتماعی و تجربیات گرانمای تاریخی و رجعت به نقطه صفر، و صفر اگر تاکتیک دستیابی به قدرت باشد مانعی ندارد، ولی اگر استراتژی یک جناح سیاسی باشد چه؟

برآیند نوشتار

«تئوری تصمیم‌گیری واکنشی» (Interactive Decision Theory) که به تدریج به نام «تئوری بازی‌ها» (Game Theory) شهرت یافت، نخست برای بررسی «بازارهای رقابت ناقص» و «بازارهای چند فروشی» در دانش اقتصاد به کار می‌رفت. سپس هرگونه وسعی در دانش سیاست، تاکتیک و استراتژی در علوم نظامی، به کار گرفته شد. آنگاه در زیست‌شناسی تکاملی و دانش ژنتیک اهمیت فراوانی یافت. سرانجام در دانش‌های کامپیوتر و تولید بسته‌های نرم‌افزاری به نحو گسترده‌ای به کار رفت. (۱) این تکنیک که ریاضیدانان و اقتصاددانان سیاسی به آن گستره بیشتری بخشیدند به درک بهتر بشریت از دنیای هزارتوی سیاست و اقتصاد یاری رسانیده است.

اصطلاح «بازی» در این نظریه به رفتار تصمیم‌گیرندگان (بازیگران) در وضعیتی که از رفتار دیگران تأثیر پذیرفته و متقابلاً بر رفتار آنان تأثیر می‌گذارد، اطلاق می‌شود. بنابراین ما در جهان بازیها زندگی می‌کنیم، بدانیم یا ندانیم از رفتارهای دیگران تأثیر می‌پذیریم و بخواهیم یا نخواهیم بر رفتارهای دیگران تأثیر می‌گذاریم. بازیها به سه گروه مهم تقسیم می‌شوند:

۱- بازیهای بازنده - بازنده

نمونه این گروه از بازیها بوکس است، هنگامی که برنده نیز به بیماری پارکینسون یا شکستگی فک یا تیغه بینی مبتلا می‌شود. در فوتبال هنگامی که یک تیم با خطاهای فراوان و دو اخطاره شدن بازیگران کلیدی به گل برتری دست می‌یابد در حقیقت برنده‌ای وجود ندارد، بلکه هر دو تیم به سود تیم رقیب برنده یا بازنده هستند. در تجارت هنگامی که فروشنده‌ای خریدار را فریب می‌دهد، ولی فریبکاری او بر همگان آشکار شده، رفته رفته اعتبار خود را در بازار از دست

می‌دهد. سرانجام در سیاست هنگامی که جناح یا حزبی با بالا بردن انتظارات همگانی و دادن وعده‌های غیرقابل اجرا به پیروزی می‌رسد در حقیقت هر دو طرف بازنده هستند.

۲- بازیهای بازنده - برنده

نمونه این گروه از بازیها شطرنج است، که در آن برنده بدون هرگونه آسیب جسمی یا ذهنی و یا بدون تخریب موقعیت‌های آینده به پیروزی می‌رسد. یک فوتبال بدون آسیب‌دیدگی بازیکنان و بدون اخطار کارت زرد و قرمز نیز از این نوع است. در تجارت هنگامی که سهام یک شرکت بالا می‌رود و فروشندگان بازنده و خریداران برنده هستند. سرانجام در سیاست هنگامی که جناح یا حزبی با پایین آوردن سطح انتظارات همگانی به پیروزی می‌رسد، و با ارائه خدمات بیش از حد انتظار، کسب محبوبیت می‌کند به پیروزی واقعی رسیده است، و طرف مقابل آن بازنده واقعی است.

۲- بازیهای برنده - برنده

نمونه بارز این گروه از بازیها ازدواج‌های موفق است، در یک ازدواج موفق نه تنها زن و شوهر، بلکه خانواده‌های آنها نیز از گسترش دایره ارتباطات، آشنایی‌ها، شناخت فرصت‌های تازه و اقتدارات خوب‌شوندان جدید بهره‌مند می‌شوند. در ورزش‌هایی که تواناییهای فکری و آمادگی بدنی بازیکنان دو تیم را افزایش می‌دهد، و یا بهترین ترکیب و چیدمان تیمی را برای مربیان هر دو تیم مشخص می‌کند یک بازی برنده - برنده است، حتی اگر نتیجه بازی برابر نباشد. در تجارت هنگامی که بنگاهی کالای با کیفیت خود را ارزان می‌فروشد هم خریدار و هم فروشنده برنده به‌شمار می‌روند. زیرا خریدار با قیمت کمتر کالای بیشتر می‌خرد، و فروشنده با قیمت کمتر شهرت، اعتبار و فروش بیشتری به دست می‌آورد.

سرانجام در سیاست هنگامی که همه جناح‌ها یا احزاب درگیر، از فرایند انتخابات بهره‌برداری می‌کنند تا آگاهی‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مردم را ارتقا دهند، تا اطلاع‌رسانی درست را برگزینند، تا به مردم دروغ نگویند، تا عوام‌فریبی نکنند، و تا سطح فکر و جهان‌بینی مردم را اعتلا بخشند در یک بازی برنده - برنده شرکت کرده‌اند. زیرا حتی کسانی که رأی نیاورده‌اند از ثمرات رشد و تکامل جامعه بهره‌مند خواهند شد، در حالی که هیچ‌گونه آسیب حیثیتی و اعتباری نیز متحمل نشده‌اند.

وضعیت انتخابات ۱۳۸۴

بدبختانه انتخابات ۱۳۸۴ ایران از نوع بازنده - بازنده بود. کسانی که شعارهایی را مطرح کردند که بیش از نیمی از تاریخ انقلاب را با اتهام فساد و غارت آلود، که ارزش ثروت ملی ایرانیان را در بورس نابود کرد، که فرار سرمایه‌ها و

«نیمه خاموش»

عنوانی است که من

برای نامیدن ۴۰ تا

۶۰ درصد واجدان

شرایط که به هر

دلیلی در

انتخابات شرکت

نمی‌کنند برگزیده‌ام.

وزن این جمعیت

بیش از شمار آنان

است، زیرا

بسیاری از آنان را

جمعیت فرهنگی

تشکیل می‌دهد.

از این رو سکوت

آنان در فرایند

انتخابات میدان

را برای ترکنازی

«نیمه پرخروش»

باز می‌گذارد.

مغزها را تشدید نمود، که سرمایه‌های اجتماعی مانند پندار نیک، امید و شادمانی را از میان برد، همگی بازندگان بزرگ این انتخابات بودند.

مستمندان و ستمدیدگان ما با چه اندوه جانکاهی روبه‌رو خواهند شد اگر ببینند بر اثر مهاجرت دیگر توانگری وجود ندارد تا سرمایه‌گذاری کند و فرزندان آنان را به کار گمارد. این نمونه بارزی از یک بازی بازنده - بازنده.

توصیه‌های سیاستی

۱- شایسته آن است که فیلسوفان، چکامه‌سرایان، نویسندگان، ورزشکاران، هنرمندان، روحانیان، فرهنگیان و روزنامه‌نگاران از هم اکنون گفت‌وگو بسا «نیمه خاموش جامعه را آغاز کنند تا آنها را متقاعد نمایند که انتخابات شوراها هنوز مشمول نظارت استصوابی نیست. چون هم حق رأی دادن و هم حق رأی گرفتن وجود دارد. به دیگر سخن شوراها شهر و شوراها روستا هنوز نهادهای غیرسیاسی و کاملاً مردمی هستند. از این رو شرکت نکردن در انتخابات شوراها نشانه بلوغ فکری و بلوغ سیاسی نیست.

۲- در غیاب «نیمه خاموش» هر نوع انتخاباتی که برگزار شود یک بازی بازنده - بازنده است. در چنین شرایطی خردمندان نیز به تماشای بازیهای بازنده - بازنده قناعت می‌کنند.

۳- هنگامی که یک «بازیگر بد» وارد میدان می‌شود و اصول اخلاقی را زیر پا می‌گذارد یا قواعد بازی را رعایت نمی‌کند، خردمندان آهسته و بی‌صدا میدان بازی را ترک می‌کنند. زیرا آنها توان آن را دارند که انتخابات را به بازیهای بازنده - بازنده تبدیل کنند.

۴- هنگامی که داوران یک بازی دیدگاه خوبی نسبت به یک یا چند بازیگر ندارند و هوادار یک یا چند بازیگر هستند، چیزی نمی‌گذرد که این فرایند به یک بازی بازنده - بازنده تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی بهتر آن است که بازیگران مورد پسند داوران در میدان بازی باقی بمانند و بازیگران دیگر به نیمه خاموش بپیوندند.

۵- شایسته آن است که همه شایستگان و همه برگزیدگان بکوشند تا انتخابات آینده کشور را به بازی برنده - برنده تبدیل کنند این یگانه راه بازگشت مغزها، بازگشت سرمایه‌ها و بازگشت اعتبار، اعتماد، امید، مهربانی، خوشبینی و پندار نیک نسبت به کارگزاران و بازیگران در میدان‌های مدیریت و سیاست کشور است. نگارنده راه‌حل دیگری برای نیل به این اهداف نمی‌شناسد.

پی‌نوشت:

1- John Eatwell and others, The New pal grave
A Dictionary of Economic, Macmillan press Ital.
(1988) Vol 2, p 460.



شایسته آن است که همه شایستگان و همه برگزیدگان بکوشند تا انتخابات آینده کشور را به بازی برنده - برنده تبدیل کنند این یگانه راه بازگشت مغزها، بازگشت سرمایه‌ها و بازگشت اعتبار، اعتماد، امید، مهربانی، خوشبینی و پندار نیک نسبت به کارگزاران و بازیگران در میدان‌های مدیریت و سیاست کشور است.

اشاره

انتشار این شماره از فصلنامه حسنات مصادف با ولادت دخت نبی گرامی اسلام، حضرت زهرا(س) گردیده و بدین مناسبت، فصلنامه بر خود فرض دانست در حد اختصار به نقش اجتماعی آن بزرگوار بپردازد. آنچه در پیش روی شماست نگاهی جامعه‌شناسانه به این مهم است.

کاویدن اندیشه و بررسی تجربه‌های درونی و بیرونی اشخاص و تعیین منزلت و نقش ایشان در سیر تحولات تاریخی و اجتماعی، بیش و پیش از تجلیل منطق تحلیل گفتمان (Dis Course Analysis) را می‌طلبد. این روش یاری‌رسان ماست که بتوانیم از زاویه تأویل فراگرد ارتباطی و بیان نوع ارتباط فرد با خود (Intra personal communication) و با دیگران (Inter personal communication) تلقی و تعریف وی را از خدا، جهان و انسان درک کنیم و بفهمیم. به گمان ما در قالب این فراگرد میان کنشی (Interactional) انسان متناسب با شناخت و به‌طور کلی پیش‌زمینه‌های معرفتی‌اش، معانی را خلق و با انتقال مفاهیم از طریق نمادها - چون خط و زبان که ترجمان خرد اوست - می‌کوشد حیات جمعی را از حضور خویش متأثر سازد و به عزم ایجاد تحول مطابق با باورهاش، به تسهیم تجارب بپردازد.

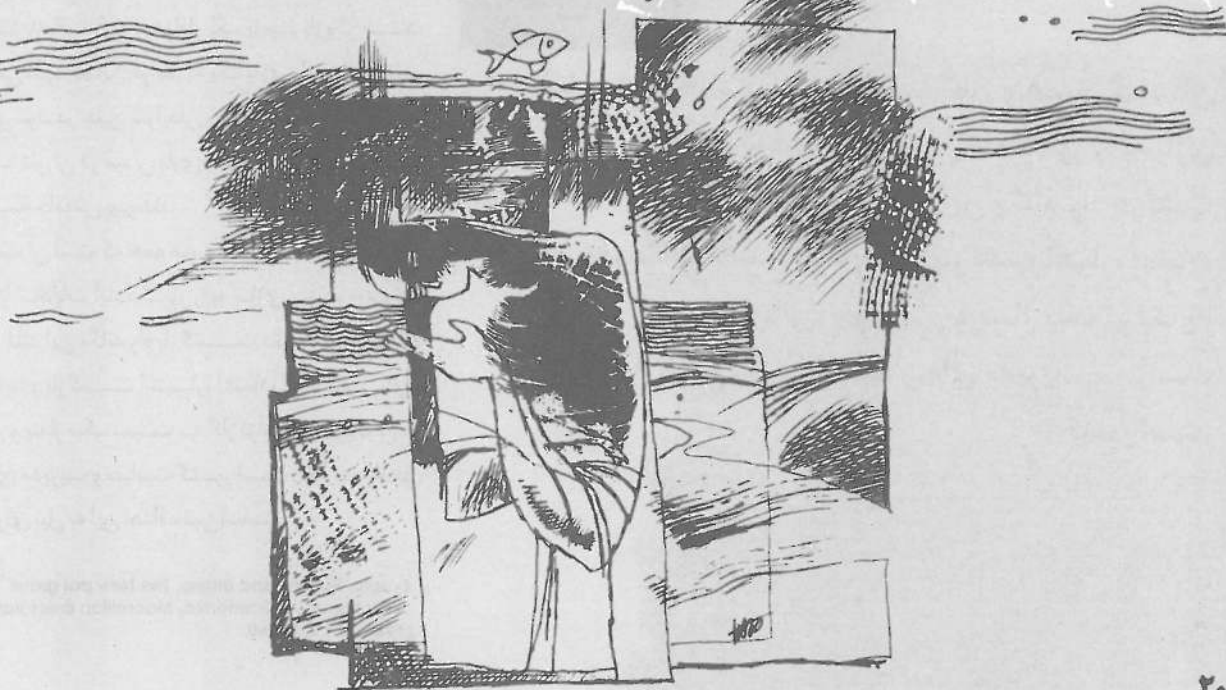
به مناسبت سالروز میلاد حضرت صدیقه کبری (س)

تحلیل حاکم بر خطبه حضرت زهرا(س)

محمد عیدی نجف آبادی

کارشناس ارشد تاریخ و

مدرس مرکز علمی - کاربردی فرهنگ و هنر اصفهان



با چنین پیش فرضی، جهد ما در این وجیزه آن است که در خصوص حضرت زهرا(س) به تحلیل منطقی حاکم بر گفتاری اهتمام کنیم که درون آن حسیثیتی از جامعه موضوعیت یافته و آن حضرت در تلاش است با توجه به تجربه‌های درونی و بیرونی خویش - در مقام فهم و تفسیر شریعت - در فرایند ارتباط با دیگران نقش هدایت‌گری خود را در دفاع از مبانی ارزشی و مدیریت تغییر در مقابله با کژتابی‌های موجود به‌خوبی ایفا کند. بدیهی است تجاربی که او عزم انتقال آن را به جامعه دارد به‌طور مستقیم و بی‌واسطه برگرفته از تعالیم پیامبری است که امین وحی و مطمئن‌ترین منبع تفسیر کلام الهی به‌شمار می‌رود. به هر روی برای نیل به این هدف - یعنی تحلیل منطقی حاکم بر گفتار آن حضرت - استناد ما در این نوشتار به دو خطبه ماندگار از ایشان خواهد بود که یکی در مسجدالنبی و در اجتماع مسلمین ایراد گردیده و آن دیگری در بستر شهادت آنگاه که زنان مهاجر و انصار بر بالینش نشستند. (۱)

ساختار منسجم و اسلوب خاص هر دو خطبه در ارائه گزاره‌های منطقی و توسل به مستندات تاریخی و تجارب اجتماعی، در کنار بهره‌گیری دقیق و عمیق از کلام وحیانی - در مقام دفاع از مواضع خویش و رد آرای غیر - خود حکایت از آن دارد که صاحب این گفتار نه برده‌نشینی عزلت‌گزین و منفعل، بلکه بانویی فعال، تیزبین و حساس بوده که موشکافانه رویدادهای زمانه و به تبع جهتگیری‌ها و رویکردهای جدید پس از رحلت را دنبال، و در مقام مقابله با احیای سنن جاهلی و انحرافات شکل گرفته در جامعه اسلامی سخت مصر و بی‌باک بوده است (۲) تا جایی که به سبب انتساب با حضرت نبی(ص) و با اتکای به آموزه‌های دین مبین در ارائه تعریف نو از انسان، زن خود را محق می‌داند که مهر سکوت بشکند و بر خیل اهل سکوت نیز که سر در جیب مراقبت فرو برده و زاویه عافیت گزیده‌اند، غریو برکشند که: «... اکنون پس از آن همه زبان‌آوری دم فرو بستید و پس از پیشروی واپس نشستید آن هم برای مردمی که پیمان خود را گسستند و حکم خدا را به کار نبستند. از اینان بیم مدارید، تا هستی. از خدا بترسید اگر حق پرستید! اما جز این نیست که به تن آسانی خو کرده‌اید و به سایه امن و خوشی رخت برده‌اید. از دین خسته‌اید و از جهاد در راه خدا نشسته و آنچه را شنیده به کار نبسته...» (۳)

این سخنان عتاب‌آلود حاصل دغدغه‌ای است که تالی یک حقیقت تاریخی است. حقیقتی که در دفتر چه خاطرات گذشتگان ثبت و در قرآن نیز با آوردن نمونه‌های متعدد، به هدف تجربه‌آموزی بشر مضبوط است. و آن اینکه حقیقت‌پوشی و دین‌فروشی حق‌ستیزی و مسؤولیت‌گریزی

عقبگردی و واپس‌نشینی تن‌آسانی و رفاه‌گزینی، خود موجد مور یانه فساد می‌شود که بن استخوان جوامع انسانی را می‌جود و طومار دستاوردهای مدنی و فرهنگی ایشان را درهم می‌پیچد. پس علم بر این نکته است که نقد صریح و بی‌پرده اجتماعی، آن هم در خیل عظیم مهاجر و انصار از نظر فاطمه(س) تجویز و بلکه واجب می‌شود. بانو بی‌شک منتقد بزرگی است که می‌کوشد در آن جو عوام‌زده و در میان مشتی مردم سطحی‌نگر ساده، به مبارزه با اعوجاجاتی برخیزد که می‌رود چون رفتاری هنجارمند در جامعه نهادینه شود. پس در مواجهه با این بدعت‌ها، به‌جای اعتراض موقتی و دفعی، در حرکتی حساب شده و دقیق، گفتمان حاکم بر جامعه را به چالش کشیده، آن را مورد نقد قرار می‌دهد. نقد، اندیشه و تفکر نظام‌مندی است که با تکیه بر نمونه‌های هنجاری و ارزشی (نهاد) ترسیم‌کننده وضع مطلوب است و با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی بیانگر وضع موجود. با فرض این دو ساحت است که در حوزه اجتماعی مقایسه بین دو وضعیت موضوعیت می‌یابد و فرد یا جامعه می‌تواند با آسیب‌شناسی موقعیت کنونی، داده‌هایی برای انتقال به وضع آرمانی (روش راهبردی) ارائه کند. به ظن ما، نقد فاطمه(س) از چنین ویژگی برخوردار است.

احمد اکوچکیان در مقاله عالمانه خود چنین قلمی می‌کند که «حوزه مطالعات هنجاری، غایات و مطلوبیت‌ها و مبانی ارزشی توسعه سیاسی را معلوم، و سلسله‌مراتب ارزشی آنها را (اگر هم‌زمان قابل حصول نباشد) تعیین می‌کند. نظام مطلوب اجتماعی در راستای بسنیادهای برگزیده معرفت‌شناسانه و هماهنگ با مبانی نظری و فلسفی یاد شده شکل می‌گیرد.» هم او اضافه می‌کند که «آن مقدار از تعالیم بانو که توصیف‌کننده اوصاف انسان و جامعه آرمانی است در این لایه قرار می‌گیرد.» (۴) در این مرحله، ام‌الائم با حضوری مؤثر می‌کوشد تجربه‌های خویش را از راه و رسم دینداری به جامعه آفت‌زده منتقل کند و با یادآوری آموزه‌های ناب آیین محمدی اضلاع آن را متأثر سازد. از این‌رو پس از اقرار به وحدانیت خداوندی و حمد و ثنای حضرت باری، به علت بعثت انبیای الهی اشارت نموده و فلسفه احکام شریعت را با توجه به تعالیم قرآنی - در بعد فردی و به‌ویژه اجتماعی - بیان می‌دارد. شاهد بر این مدعا، عبارات ذیل است:

«و با نماز خودپرستی را از شما دور نموده، روزه را نشان‌دهنده دوستی بی‌امیغ ساخت و زکات را مایه افزایش روزی بی‌دریغ و حجج را آزماینده درجت دین و عدالت را نمودار مرتبه یقین و پیروی ما را مایه وفای و امامت ما را مانع افتراق...» (۵)

حقیقت‌پوشی و
دین‌فروشی
حق‌ستیزی و
مسؤولیت‌گریزی
عقبگردی و
واپس‌نشینی
تن‌آسانی و
رفاه‌گزینی، خود
موجد مور یانه فساد
می‌شود که بن
استخوان جوامع
انسانی را می‌جود و
طومار دستاوردهای
مدنی و فرهنگی
ایشان را درهم
می‌پیچد.

«جهاد را در بردارنده عزت اسلام و ذلت کفر و نفاق ساخت و امر به معروف را تضمین کننده مصلحت اجتماع» (۶)

اما در مرحله دوم، بانو در مقام توصیف و تحلیل اوضاع، نخست خفت دیروز قوم را فراروی آنان می‌نهد که چگونه در ایام جاهلیت به عسرت می‌زیستند و اینکه به یمن دین مبین عزت یافتند: «در آن هنگام شما مردم بر کنار مفاکی از آتش بودید خوار، و در دیده همگان بی‌مقدار... تا آنکه خدا با فرستادن پیغمبر خود، شما را از خاک مذلت برداشت و سرتان را به اوج رفعت افراشت» (۷)

در ادامه نیز، با اشاره به رنج پیامبر در ساماندهی به قوم پریشان روزگار و آشفته احوال عرب و تأکید به نقش علی (ع) رویدادهای چهره گرفته پس از مرگ وی را به دیده دقت از نظر گذرانیده، آن را این‌گونه توصیف می‌کند: «چون خدای تعالی همسایگی پیامبران را برای رسول خویش گزید، دورویی آشکار شد و کالای دین بی‌خریدار، هر گمراهی دعوی‌دار و هر گمنامی سالار. هر یاهه‌گویی در هر کوی و برزن در بی‌گرمی بازار... آنچه نبایست کردید و آنچه آنتان نبود بردید و بدعتی بزرگ پدید آوردید. به گمان خود خواستید فتنه برنخیزد و خونی نریزد، اما در آتش فتنه افتادید و آنچه کشتید به باد دادید...» (۸)

این تحلیل از وضع موجود، در کنار ترسیم وضع مطلوب، روشی راهبردی برای گریز از بحران را نیز می‌طلبد که آب رفته را به جوی آورد. بیشتر فاطمه در ضمن ایراد خطبه‌اش همگان را اندرز داده بود که برای اینکه به آرای گوناگون تأویل گران گرفتار نیابند و دشمنی حادث نگردد تفسیر کلام و حیانی را فقط از زبان اهل بیت بشنوند و آنرا به کار گیرند: «[خدا] ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت و تأویل کتاب الله به عهده ما گذاشت» (۹)

آنگاه نیز که در بستر شهادت بود، سرمشقی ارائه می‌کند و راه برون‌رفت از معضلات پیش آمده را در قالب جملات شرطیه این‌گونه بیان می‌دارد: «به خدا سوگند اگر بای در میان می‌نهادند، و علی را بر کاری که پیغمبر به عهده او نهاد می‌گذارند، آسان ایشان را به راه راست می‌برد و حق هر یک را بدو می‌سپرد، چنانکه کسی زبانی نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می‌گشتند. اگر چنین می‌کردند درهای رحمت از زمین و آسمان به روی آنان می‌گشود...» (۱۰)

اما حال که روی برتافتند البته قانون تاریخ نه تعطیل بردار است و نه تغییرپذیر. به عبارت دیگر جبر تاریخ چیزی جز نتیجه ضروری عملکردهای انسان نیست: «[پس] آماده

باشید! که گرد بلا انگيخته شد و تیغ خشم خدا از نیام انتقام آهیخته. شما را نگذارد تا دمار از روزگارتان برآرد. آنگاه دریغ سودی ندارد. جمع شما را بپراکند و بیخ و بنتان را برکند. دریغا که دیده حقیقت بین ندارید. بر ما هم تاوانی نیست که داشتن حق را ناخوش می‌دارید» (۱۱) صحت این گفتار را آینده نیک هویدا ساخت. خطبه ششقیه سرور خداگرایان، علی، دلیلی است آشکار بر این مدعا.

در خاتمه از مباحثی که رفت نتایج چنین حاصل می‌آید که فاطمه (س) در خطبه معروف خویش با در نظر گرفتن جامعه آن روز و درک صحیح از تحولات موجود - و البته در حال شکل‌گیری - سه ساحت را فراروی مسلمانان نهاده و آن را برایشان تبیین و تحلیل می‌کند که در زیر به آن اشاره می‌کنیم:

منظر اول: یادآوری ارزشها و هنجارهای ناب شریعت محمدی و تأکید بر نهاده‌ها. در این نگاه بر دو مطلب اساسی

اهتمام می‌شود:

الف - بیان فلسفه احکامی چون نماز، روزه، زکات و حج. گمان ما آن است که در این مرحله، مراد ایشان صرف بیان تأثیر این احکام در تنزیه فردی نبوده است، بلکه این احکام تضمین‌کننده صلاحیت و سلامت فرد برای حضور در اجتماع است.

ب - به دنبال مورد یاد شده، تلاش برای تبیین مقوله‌هایی چون عدالت، امامت، جهاد و امر به معروف موضوعیت می‌یابد که ضامن بقای جامعه و در بردارنده مصلحت اجتماع است.

بی‌شک برای نیل به وضعیت آرمانی انجام احکام ملحوظ در مورد الف، مقدمه‌ای است برای رسیدن به جامعه‌ای خالی از افتراق و سرشار از وفاق.

منظر دوم: توصیف و تحلیل شرایط موجود است در مقام مقایسه با جامعه آرمانی موردنظر بانو. برای رسیدن به این هدف، استناد به رخدادها و گذشته و تحولات در حال وقوع الزامی است. از این رو فاطمه (س) در مقام تبیین گذشته و حال به شیوه زیر اقدام می‌کند.

الف - به رخ کشیدن جاهلیت گذشته عرب که این قوم را چنان در چاه ویل گرفتار و در قعر بوار فروبرده بود.

ب - یادآوری مجاهدتهای فراوان حضرت نبی اکرم (ص) و به تبع علی (ع) در عزت بخشی به قوم عرب از قبل دین اسلام، و شرح مشقت‌ها و مصایب آن بزرگواران، در کنار بیان احوال عافیت جوانان دیروز و فرصت طلبان امروز.

ج - تشریح و تحلیل وضعیت کنونی و رویدادهای شکل گرفته پس از وفات رسول بزرگوار (ص) و آشکار ساختن تلاش عده‌ای در به انزوا کشاندن اهل بیت.

صاحب این خطبه

نه پرده‌نشینی

عزت‌گزین و

منفعل، بلکه

بانویی فعال،

تیزبین و حساس

بوده که موشکافانه

رویدادهای زمانه و

به تبع

جهت‌گیری‌ها و

رویکردهای جدید

پس از رحلت را

دنبال، و در مقام

مقابله با احمیای

سنن جاهلی و

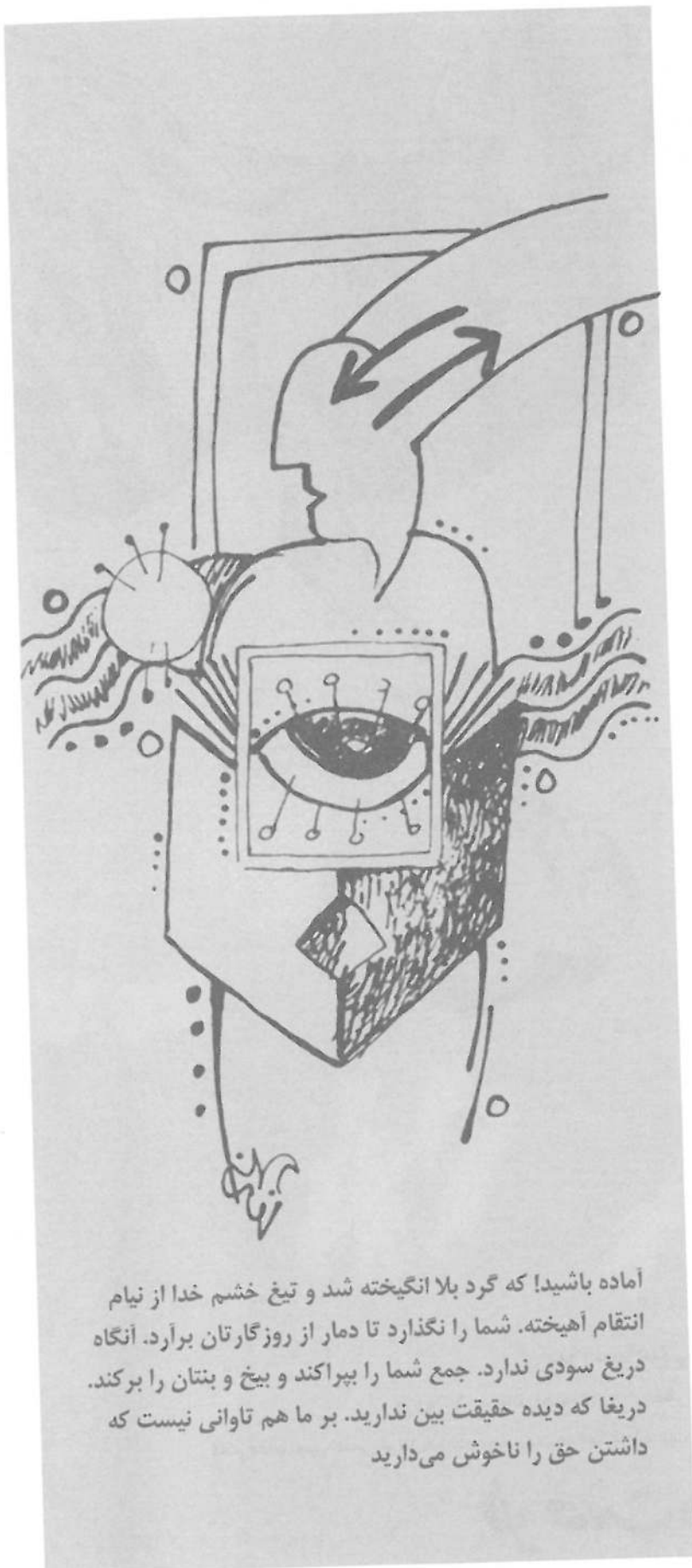
انحرافات شکل

گرفته در جامعه

اسلامی سخت

مصر و بی‌باک بوده

است



آماده باشید! که گرد بلا انگيخته شد و تیغ خشم خدا از نیام
انتقام آهیخته. شما را نگذارد تا دمار از روزگار تان برآرد. آنگاه
دریغ سودی ندارد. جمع شما را بپراکند و بیخ و بنتان را برکند.
دریغا که دیده حقیقت بین ندارید. بر ما هم تاوانی نیست که
داشتن حق را ناخوش می‌دارید

- منظر سوم: ارائه راه‌حل‌های کاربردی به جامعه برای
برون‌رفت از بحران‌های در شرف وقوع:
الف - انذار قوم از واقعه شکل گرفته در سقیفه، به‌عنوان یک
جریان انحرافی در اسلام و سفارش به دوری جستن از
خلیفه‌گزینی این خیل.
ب - تشویق و ترغیب مسلمانان در حمایت از اهل بیت و
تحریر ایشان در متابعت از خلافت علی(ع) به‌عنوان یگانه
گزینه مشروع توصیه شده از سوی پیامبر(ص).

پی‌نوشت:

- ۱- هر دو خطبه در کتب شیعه و سنی مندرج است و سند آن نیز معتبر. برای اطلاع از سند دو خطبه مذکور رجوع کنید به: منتظری، حسینی (آیت‌الله)، خطبه حضرت فاطمه زهرا(س)، قم، چاپخانه باقری، انتشارات دفتر معظم‌له، چاپ دوم، ۱۳۷۴، صص ۲۱-۲ و صص ۴-۳۶۳.
- ۲- به شیوه نمونه بنگرید، به جعل حدیث منقول از ابوبکر، عایشه، حفصه و اوس بن حدثان، و واکنش حضرت فاطمه در مواجهه با آنها. ج ۱ رجوع کنید به همان، ص ۱۴۶ به بعد.
- ۳- شهیدی، سید جعفر. زندگانی فاطمه زهرا(س)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ نوزدهم، ۱۳۷۳، صص ۵-۱۳۴.
- ۴- آکوچکیان، احمد. «با فاطمه زهرا...»، معرفت‌شناسی حضرت فاطمه زهرا(س)، تهران، مرکز مشارکت زنان ریاست جمهوری، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۵۰.
- ۵- شهیدی، ص ۱۲۹.
- ۶- والجهاد عز الاسلام [و ذلاً لاهل الكفر و النفاق]... و الامر بالمعروف مصلحه للعامة.
- ۷- شهیدی، ص ۱۳۰
- ۸- همان، ص ۱۳۱
- ۹- پیشین، ص ۱۳۹
- ۱۰- همان، ص ۱۵۱
- ۱۱- همان، صص ۳-۱۵۲.



مقدمه

«جهانی شدن» (Globalization) از جمله مفاهیمی است که ابهام معنایی زیادی دارد. در حال حاضر بسیاری از فعالیتها و برنامه‌ها زیر عنوان «جهانی شدن» ارائه می‌شود، بدون آنکه اجماع نظر پذیرفته شده‌ای برای این مفهوم به وجود آمده باشد، به طوری که ناظران گوناگون، آن را برای توصیف پدیده‌های متفاوت در قلمرو سیاست، اقتصاد و فرهنگ به کار می‌برند.

مفهوم «جهانی شدن» زمینه‌ساز به کارگیری برخی دیگر از اصطلاحات نظیر جامعه جهانی (World society)، وابستگی متقابل (Interdependence)، گرایش‌های تمرکزگرا، (Centralizing Tendencies)، نظام جهانی (World System)، یکپارچگی جهانی (Globalism)، عمومیت یا جامعیت، (Universalism)، بین‌المللی شدن (Internationalization) و جهانگرایی (Globality)، شده است که همراه با تلاشی برای فهم چرایی تفاوت عمده بین امور اجتماعی در گذشته و حال، به کار گرفته می‌شوند.

گسترده‌گی و تعدد معنایی مفهوم مورد نظر پیش از آنکه بازتاب سردرگمی برخاسته از ناآگاهی باشد، نشان‌دهنده آغاز یک مرحله از تغییر وضعیت ژرف هستی‌شناسانه و جست‌وجوی خستگی‌ناپذیر برای یافتن راه‌های تازه فهم پدیده‌های ناشناخته است که کلیه جنبه‌های زندگی بشر را در بر گرفته است. (۱)

جهانی شدن

تهدیدها و

فرصت‌های ناشی از آن

رضا اسماعیلی

پژوهشگر مسائل اجتماعی و فرهنگی،

قائم مقام دبیر علمی مرکز هم‌اندیشی توسعه استان اصفهان

مفهوم جهانی شدن

در عصر جدید، سطح و عمق فاصله‌گیری زمانی و مکانی، بسیار بالاتر از دوران‌های پیشین است و روابط میان دولت‌ها و رویدادهای اجتماعی و دور دست به همین اندازه در هم تنیده شده است. «جهانی شدن» اساساً به همین فراگرد دست یابنده مرتبط است، تا آنجا که شیوه‌های ارتباط میان زمینه‌ها و یا مناطق گوناگون اجتماعی در کل پهنه زمین، در قالبی شبکه‌ای در آمده است.

«جهانی شدن» را می‌توان تشدید روابط اجتماعی در سطح جهان تعریف کرد. همان روابطی که موقعیت‌های مکانی دور از هم را چنان به هم پیوند می‌دهد که هر رویداد محلی، تحت تأثیر رویدادهای دیگری که کیلومترها با آن فاصله دارد شکل می‌گیرد و برعکس (گیدنز، ۱۳۷۷، ص ۳۷) دگرگونی محلی به‌عنوان بسط جنبی روابط اجتماعی در پهنه زمان و مکان، در واقع بخشی از فرایند جهانی شدن به‌شمار می‌آید. بدین‌سان، هر کس که پدیده‌های ایجاد شده در شهرهای امروزی را در هر نقطه جهان بررسی می‌کند نیک می‌داند وقایعی که در یک محله شهر رخ می‌دهد، احتمالاً تحت تأثیر عواملی مانند عملکرد بازارهای پولی و کالاهای جهانی و یا تصمیم‌های سیاسی و فرهنگی شکل می‌گیرد. این عوامل را که به تحکیم فرایندهای جهانگرایانه سرعت می‌بخشد می‌توان از ویژگیهای عصر حاضر دانست. در واقع «جهانی شدن» یعنی شدت بخشیدن به آن دسته از روابط اجتماعی که نقاط جغرافیایی دور دست را با هم مرتبط می‌سازد و این ارتباط به شکلی است که از طریق آن، وقایعی که در یک نقطه از جهان روی می‌دهد، تحت تأثیر وقایع نقاط مایل‌ها دور تر از آن هستند و برعکس (گیبیرا، ۱۳۷۸، ص ۲۱۵).

در حال حاضر تعریف مکان و زمان دگرگون شده است، همچنین مفهوم فیزیکی مکان متحول گشته است. زمان لازم برای فرآوری اطلاعات آنقدر کاهش یافته که ما می‌توانیم به راحتی تفاوت شگفت‌انگیز میان آنها و سایر تجربیات زمانی انسان در گذشته را درک نماییم. «جهانی شدن» به معنای امکان تحقق جامعه انسانی است. یعنی چیزی که قبلاً هرگز وجود نداشته است. جامعه‌ای که در آن، اکنون و در آن واحد، همه بازیگران اجتماعی عضو، به یکباره به‌سوی صحنه می‌آیند.

روند جهانی شدن در دیدگاه‌های گوناگون

روند جهانی شدن را می‌توان از سه دیدگاه اساسی مورد بحث قرار داد در دیدگاه اول، ماهیت جهانی «نظام دولت - ملت» مورد توجه است. به‌طوری که گستره سیاسی جهان

به واحدهای مستقلی تقسیم‌بندی شده و این واحدها، در حیطه سرزمین‌هایی با مرزهایی کاملاً مشخص دارای حاکمیت بوده و قابلیت انجام بازی در سطح فوق ملی را داشته باشند، از این جهت «دولت - ملت» به تمام معنای کلمه به یک عنصر سیاسی جهانی تبدیل شده است.

در دیدگاه دوم، بر نقش سرمایه‌داری به‌عنوان یکی از نیروهای بنیادی جهانگرایی تأکید شده است منحصرأ به نظم اقتصادی می‌پردازد، بنابر نظریه نظام جهانی که «والرشتین» حامی آن است «جهانی شدن» ارائه‌دهنده تصویری از دنیای مدرن است که آن را به شکل هسته و عناصر نیمه‌حاشیه‌ای تقسیم‌بندی و ترسیم می‌کند (همان متبع، ص ۲۱۶).

البته نقص اصلی نظریه والرشتین، تأکید وی نسبت به نقش سرمایه‌داری به‌عنوان یگانه رابطه پیچیده و نهادینه حاکم که مسؤولیت تحولات مدرن را برعهده دارد، می‌باشد. و در نهایت دیدگاه سوم، ایجاد جامعه‌ای علمی است که در آن جریان پیوسته اطلاعات، انتشار سریع عقاید و افکار را میسر می‌سازد.

در عین حال باید اذعان داشت که درک صحیح از معنای «جهانی شدن»، صرفاً در این سه دیدگاه متبلور نمی‌گردد. «جهانی شدن» به این معناست که مجموعه بشریت باید مسائلی را حل نماید که جوامع کوچک به تنهایی نمی‌توانند برای آنها پاسخ پیدا کنند. در واقع مسائل جهانی، راه‌حلهایی جهانی می‌طلبند و دنیای ما نیاز به یافتن راه‌های جدید برای پاسخگویی به سوالاتی دارد که آینده بشریت را به چالش می‌کشند.

جوامع مدرن به‌شدت متکی به جریان مداومی از اطلاعات هستند که به ویژگیهای روبنایی و زیربنایی زندگی اجتماعی می‌افزاید. مردم از خطر احتمال وقوع یک فاجعه هسته‌ای، تخریب فزاینده سیاره زمین در نتیجه استفاده مداوم از منابع طبیعی و نابرابری موجود میان کشورهای جهان اول و جهان سوم آگاهند.

تمامی عوامل فوق ——— این نکته تأکید دارند که وابستگی‌های متقابل بشری به حدی جهانی شده‌اند که جوامع مدرن جزو اولین جوامعی در تاریخ خواهند بود که امکان نابودی خویشستن و یا مهمتر از آن، امکان به‌وجود آوردن دنیایی جدید را که به وسیله تصمیمات مردم ساکن در آن شکل می‌گیرد فراهم آورده‌اند. «جهانی شدن» ابعاد جدید و برجسته‌ای را به زندگی افراد می‌افزاید، به قسمی که افق دید آنها را وسیع نموده چشم‌اندازهای جدیدی از نتایج اقدامات به آنان می‌نمایاند.

جدال میان موضوعات محلی و جهانی، از عناصر ذاتی

«جهانی شدن»

به معنای امکان

تحقق جامعه

انسانی است.

یعنی چیزی که

قبلاً هرگز وجود

نداشته است.

جامعه‌ای که در

آن، اکنون و در

آن واحد، همه

بازیگران اجتماعی

عضو، به یکباره

به‌سوی صحنه

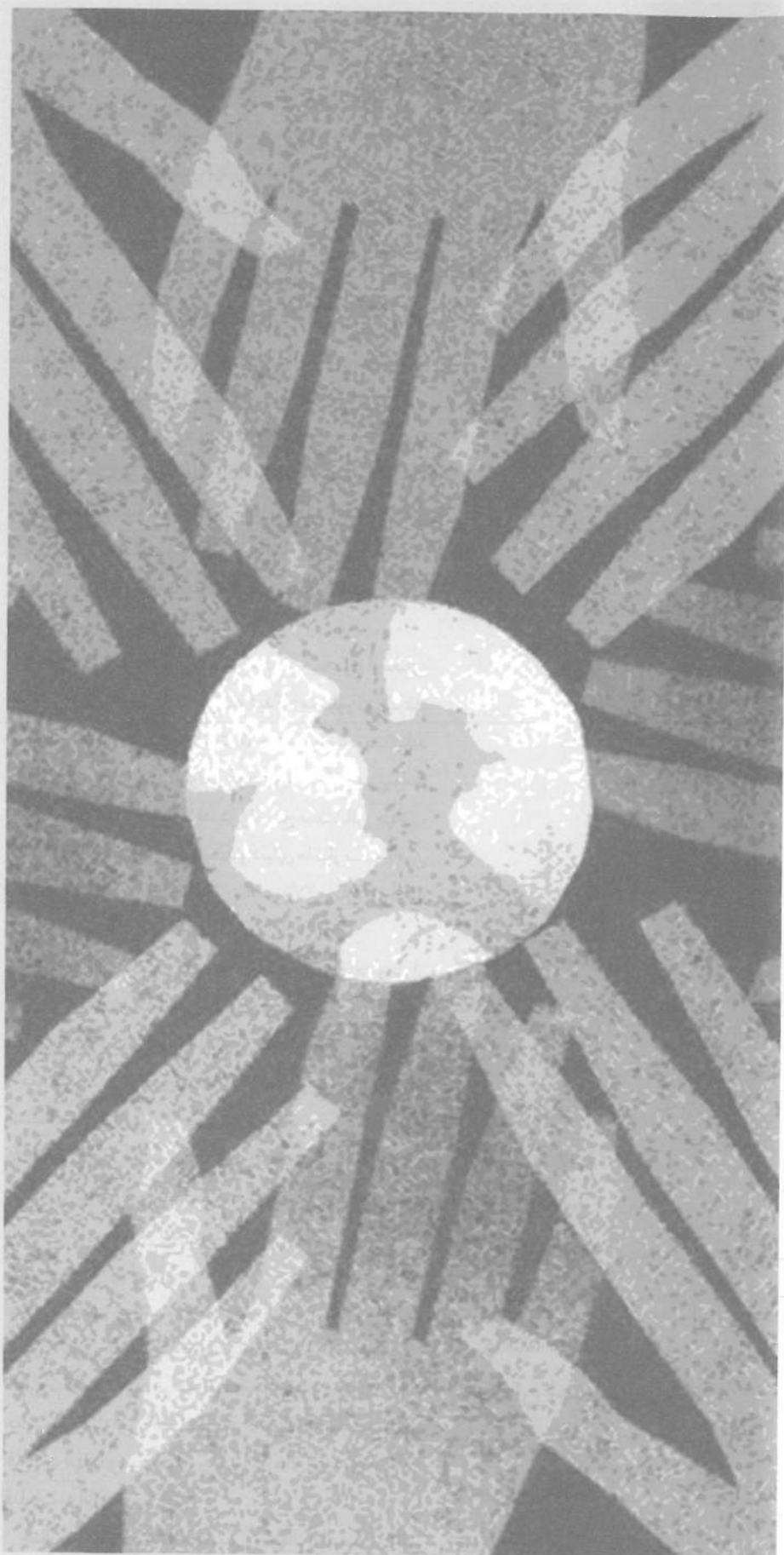
می‌آیند.

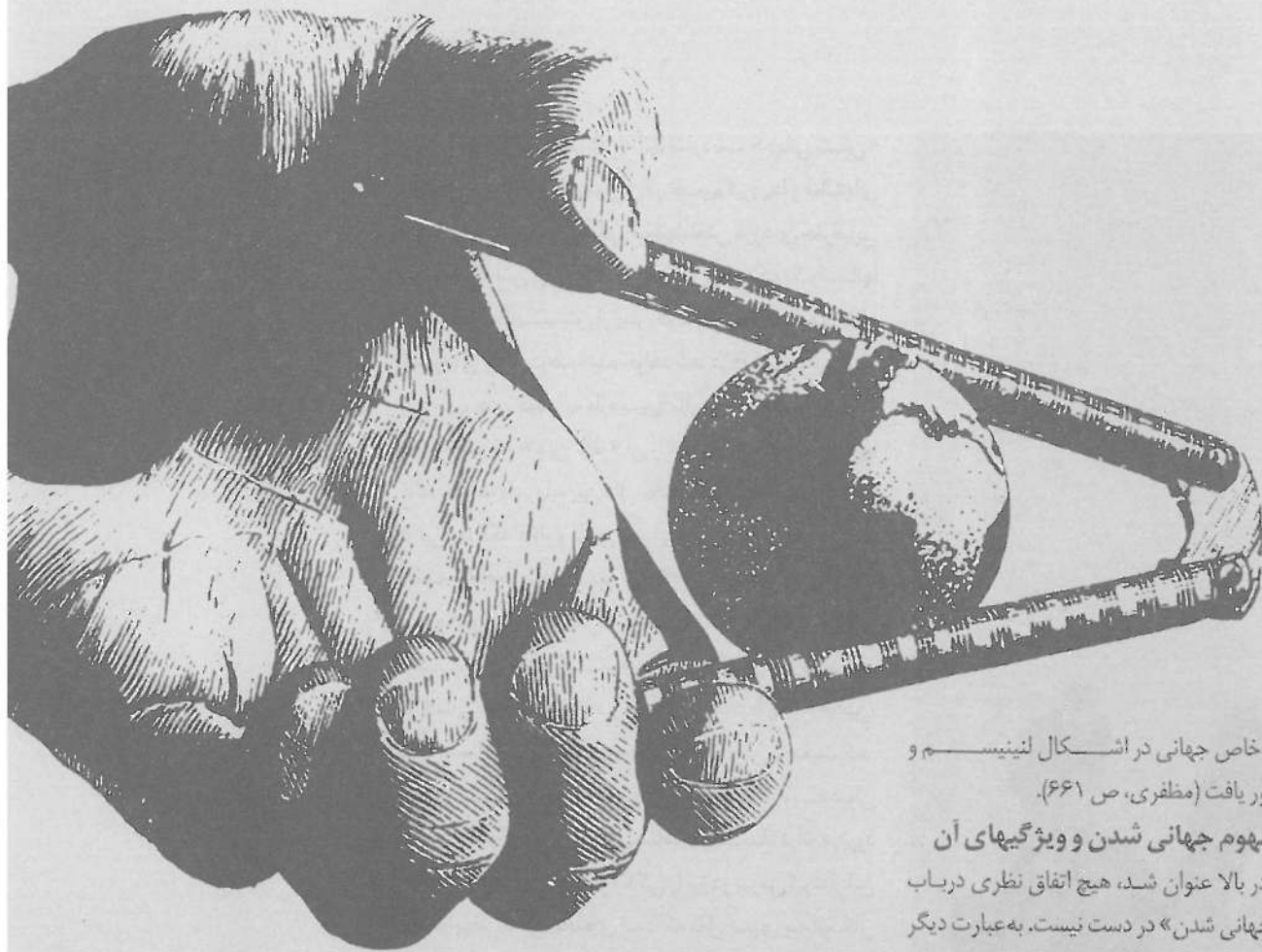
«جهانی شدن» است فرایندی که وقایع محلی به وسیله آنان دستخوش دگرگونی شدید می‌شود و تحت تأثیر گسترش ارتباطات اجتماعی - که محدوده‌های زمانی و مکانی را پشت سر می‌گذارند - شکل می‌گیرد. همزمان، وقایع محلی هنگامی که جدای از زمان و مکان مفروض وقوع خود ارزیابی شوند، از اهمیت کاملاً جدی برخوردار می‌گردند. موضوعات محلی و جهانی، در تار و پود یکدیگر پیوند خورده و شبکه‌ای به وجود می‌آورند که هر دو در نتیجه تعاملات خود در آن شبکته، دگرگون می‌شوند. «جهانی شدن» از طریق تنش‌های میان نیروهای جامعه جهانی از یکسو و نیروهای متنوع فرهنگی و تفاوت‌های قومی و فرهنگی، و همگن‌سازی از سوی دیگر، خود را بروز می‌دهد. آن گونه که می‌توان دریافت که، «جهانی شدن» معادل یا مشابه بین‌المللی‌گرایی، یا فقط تراکمی از وابستگی‌های متقابل نیست، بلکه «جهانی شدن» روندی فراتر از این مفاهیم دارد. این فرایند نه تنها تبیین‌کننده روابط دولت‌ها و به همان میزان سازمان‌های فراملی است، بلکه در برگزیده روابط شهروندان کل جهان نیز هست و از آن میان بر مسائل بسیاری از جمله هویت، زبان و فرهنگ آنها تأثیر گذاشته و خواهند گذاشت.

گذری تاریخی بر مفهوم جهانی شدن

«جهانی شدن» به‌عنوان واقعیت زمان ما، تعریف و تاریخ خاص خود را دارد. در عین حال، اجماعی در مورد ریشه و مبدأ تاریخی «جهانی شدن» در دست نیست. «جهانی شدن» در چه زمانی ظهور کرد، به حقیقت پیوست و از چه عنصری موجودیت یافت؟ سه نمونه جواب به این سؤالات می‌توان عنوان کرد که در ذیل به اختصار توضیح داده می‌شود:

نظریه نخست که اکثر پژوهشگران بر آن نظر دارند، نظریه مردم‌شناسی است که معتقد است ظهور «جهانی شدن» به زمان خاصی تعلق ندارد، بلکه با تاریخ بشریت مرتبط است. به عبارت دیگر، ظهور آن از خیلی پیشتر با آغاز اولین تشکل بشری همراه بوده است. در نقطه مقابل این نظریه، نظریه کاملاً جدیدی در دست است که «جهانی شدن» را پیامد مستقیم جنگ سرد و فروپاشی یگانه قدرت معارض، یعنی اتحاد جماهیر شوروی در برابر بلوک سرمایه‌داری می‌داند. می‌توان «فوکویاما» را بهترین معرف این گروه به‌شمار آورد. گروه سومی نیز وجود دارد که معتقد است تاریخ «جهانی شدن» با جنگ جهانی اول مرتبط است. «یان کلارک» با این ادعا که جنگ باعث ادغام عمیق‌تر اقتصادی استعماری در اقتصاد بین‌المللی گشت، این نظریه را مطرح می‌کند که به‌دنبال این جنگ‌ها،





ایدئولوژی‌های خاص جهانی در اشکال لنینیسم و ناسیونالیسم تبلور یافت (مظفری، ص ۶۶).

جمع‌بندی مفهوم جهانی شدن و ویژگی‌های آن
همان‌گونه که در بالا عنوان شد، هیچ اتفاق نظری در باب ریشه و مبدأ «جهانی شدن» در دست نیست. به عبارت دیگر باید گفت «جهانی شدن» به صورتهای گوناگونی تعریف شده و هیچ اجماعی درباره علل این پدیده وجود ندارد.

به گفته «مک گور» «جهانی شدن» یعنی افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابل که فراتر از دولتها دامن می‌گستراند و نظام جدید جهانی را می‌سازد. «جهانی شدن» به فرایندی اطلاق می‌شود که از طریق آن، حوادث، تصمیمات و فعالیتهای یک بخش از جهان، می‌تواند نتایج مهمی برای افراد و جوامع در بخشهای بسیار دور کره زمین دربرداشته باشد (ویلیامز، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷).

از طرفی، «آنتونی گیدنز»: «جهانی شدن» را یک رشته فرایندهای پیچیده می‌داند که نیروی محرک آن را، ترکیبی از تأثیرات سیاسی و اقتصادی شکل می‌دهند و «جهانی شدن» در عین حال که نظامها و نیروهای فراملی جدیدی را به وجود می‌آورد، زندگی روزمره را به‌ویژه در کشورهای توسعه یافته تغییر می‌دهد. همچنین گیدنز «جهانی شدن» را یگانه زمینه برای سیاستهای معاصر نمی‌داند و معتقد است که «جهانی شدن» نهادهای جوامعی را که در آن زندگی می‌کنیم، دگرگون می‌سازد (گیدنز، ۱۳۷۸، ص ۴).

آنتونی گیدنز، «جهانی شدن» را بسط، گسترش و دنباله آن چه که در گذشته وجود داشته است نمی‌داند، بلکه آن را پدیده‌ای تلقی می‌کند که به‌نحوی بنیادی، نوظهور است. بر خلاف سایر نظریات در مورد «جهانی شدن»، گیدنز معتقد

است این پدیده، صرفاً فرایندی در بعد اقتصادی نیست که فقط براساس اقتصاد بازار قابل فهم باشد این پدیده، پایان سیاست، دولت، ملت، خانواده، فرهنگ و عواطف نیست، بلکه برعکس برخی از آنها را تقویت می‌کند (گیدنز، ۱۳۷۹، ص ۱۱).

گیدنز همچنین بر این نظر تأکید می‌کند که معنای «جهانی شدن» این نیست که جامعه جهانی در حال یکپارچه شدن است، برعکس این پدیده در برخی ابعاد بنا تفرق و پراکنندگی رویه‌رو است تا اتحاد و یکپارچگی. در واقع موضوع «جهانی شدن» از نظر گیدنز، روابط عاطفی افراد و زندگی شخصی آنها و روابط محلی و منطقه‌ای است که به سراسر جهان کشیده شده است و نه صرفاً یک مسأله اقتصادی (همان منبع، ص ۱۳).

«مارتین آلبرو»، از دیگر نظریه‌پردازان پدیده «جهانی شدن»، این پدیده را به فرایندهایی که براساس آن تمام مردم جهان در یک جامعه واحد و فراگیر جهانی به هم می‌پیوندند، تعریف می‌کند. همچنین «آمانوئل ریشتر»، «جهانی شدن» را شکل‌گیری شبکه‌ای می‌داند که طی آن، اجتماعاتی که پیش از آن در کره خاکی دور افتاده و منزوی بودند، در وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می‌شوند (صداقت، ۱۳۷۹، ص ۲۱).

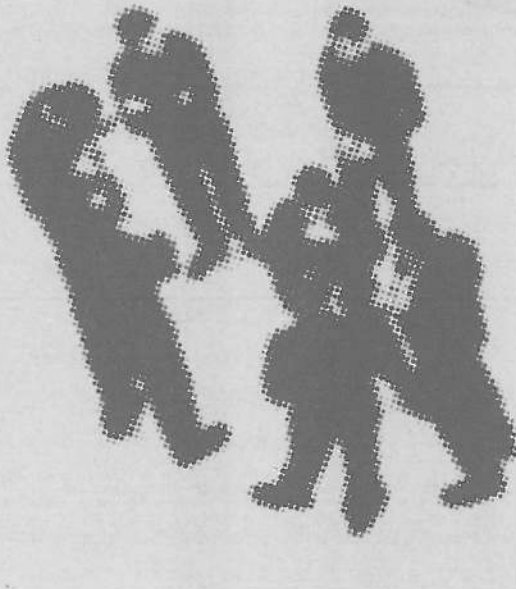
«جهانی شدن»
روندی فراتر از این
مفاهیم دارد.
این فرایند نه تنها
تیین‌کننده
روابط دولتها
و به همان میزان
سازمانهای فراملی
است، بلکه در
برگیرنده روابط
شهروندان
کل جهان نیز هست
و از آن میان
بر مسائل بسیاری
از جمله هویت، زبان
و فرهنگ آنها تأثیر
گذاشته و خواهند
گذاشت.

بنابراین تعریف که در بالا به آنها اشاره شد، «جهانی شدن» پدیده‌ای است که بر اثر وقوع آن در تصمیم‌گیری‌ها و فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسانها، نقش مرزهای جغرافیایی به حداقل کاهش می‌یابد. در این رهگذر منافع تک تک انسانها و کشورهای، بیش از پیش در منافع تمام مردم و در تمام کشورهای جهان درهم تنیده خواهد شد. در دنیای جهانی شده، واژه ملی، جای خود را به واژه بین‌المللی خواهد داد. از این رو در عصر حاضر که «لویین تافلر» آن را عصر دانایی می‌داند، نه تنها کالا، خدمات و سرمایه بین ملل مختلف دنیا به آسانی به گردش در می‌آید، بلکه افکار و دانش بشر نیز آسان‌تر و بی‌حد و مرزتر از گذشته مبادله می‌شود (سیدنورانی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۸).

در واقع «جهانی شدن»، محیط یگانه‌ای را برای کلیه کشورهای جهانی به وجود می‌آورد که در آن، پیوندهای بین‌المللی به حداکثر خواهد رسید. در این محیط یگانه، قوانین، جهان شمول است و جامعه جهانی باید از آن تبعیت کند. «جهانی شدن» به عنوان واژه رایج دهه ۱۹۹۰، به عنوان روندی از دگرگونی، از مرزهای سیاست و اقتصاد فراتر می‌رود و علم و فرهنگ و کسب و زندگی را نیز در برمی‌گیرد. از این جهت، جهانی شدن پدیده‌ای است که قابل تسری به اشکال گوناگون عمل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی، فرهنگی، نظامی، فناوری و همچنین عرصه‌های مختلف عمل اجتماعی نظیر محیط‌زیست است (کومسا، ۱۳۷۸، ص ۱۸۳). در این حالت می‌توان گفت که «جهانی شدن» به عنوان یک مفهوم، هم به کوچک شدن جهان و هم به تقویت آگاهی از جهان اشاره دارد. معمولاً علت این کوچک شدن را پیشرفت سریع فناوری و تشدید روزافزون فعالیتهای اقتصادی می‌دانند. در همین تفسیر از جوامع ملی است که کارآمدی مقدمات ملی متزلزل می‌شود و استقلال عمل آنها از بین می‌رود. به علاوه توسعه شبکه‌های فراملی و ساختارهای اقتدار جهانی موجب جابه‌جایی و گسیختگی تصمیم‌گیری ملی می‌شود. این کوچک شدن فیزیکی جهان و اندیشه دهکده جهانی با درک متحول شده‌ای از زمان و مکان همراه است.

«رابرتسون» یکی دیگر از صاحب‌نظران در این زمینه معتقد است که دیگر نباید از نظام بین‌الملل دولتها صحبت به میان آورد، بلکه از «جهانی شدن» در سطح فرهنگی نیز سخن به میان می‌آورد و این مفهوم را در تعریفی به صورت زیر مطرح می‌کند: «جهانی شدن» یا سیاره‌ای شدن جهان، مفهومی است که هم بر تراکم جهان و هم بر تشدید آگاهی درباره جهان به عنوان یک کل، هم بر وابستگی متقابل و واقعی جهانی، و هم بر آگاهی از یکپارچگی جهان در قرن بیستم اشاره می‌کند (واترز، ۱۳۷۹، ص ۶۷).

**«جهانی شدن»
پدیده‌ای است که
بر اثر وقوع آن
در تصمیم‌گیری‌ها و
فعالیتهای اقتصادی،
اجتماعی و فرهنگی
انسانها، نقش
مرزهای جغرافیایی
به حداقل کاهش
می‌یابد. در این
رهگذر منافع
تک تک انسانها و
کشورها، بیش از
پیش در منافع تمام
مردم و در تمام
کشورهای جهان
درهم تنیده خواهد
شد.**



جهانی شدن، موافقان و مخالفان

«سیزجی هام‌لینگ» استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه آمستردام و عضو افتخاری «انجمن بین‌المللی تحقیقات رسانه‌ها و ارتباطات» بر این عقیده است که «جهانی شدن» دارای معنایی دو پهلو است. او در یک جنبه پدیده «جهانی شدن» را به مثابه یک ابزار تحلیلی و در جنبه دیگر «جهانی شدن» را به عنوان یک برنامه سیاسی در نظر می‌گیرد.

۱- جهانی شدن به مثابه یک ابزار تحلیلی

از منظر نخست «جهانی شدن» برای تبیین و تفسیر فرایندهای اجتماعی موجود به کار می‌رود و بر همین اساس طرفداران و مخالفان خود را دارد. استدلال هر یک از موافقان و مخالفان جالب و خواندنی است.

در ذیل تلاش شده مهم‌ترین نظریات مخالفان و موافقان براساس نظرات هام‌لینگ به گونه‌ای خلاصه ارائه شود.

ویژگیهای مهم پدیده «جهانی شدن» و آرای موافقان و مخالفان

موضوع	دلایل موافقان (خوش بینان)	دلایل مخالفان (بد بینان)
گرایش به سمت سرمایه‌داری شدن اقتصاد کشورها	۲۰ درصد کشورها در دهه ۱۹۷۰ دارای اقتصاد سرمایه‌داری بوده‌اند، در حالی که در دهه ۱۹۹۰ این سهم به ۹۰ درصد رسیده است.	اقتصاد جهانی در واقع اقتصاد تعداد محدودی از کشورهای ثروتمند و به ویژه آمریکا است، به طوری که از هر ۱۰۰ عضو دهکده جهانی، شش نفر آمریکایی هستند که ۵۰ درصد ثروت دنیا را دارند، در صورتی که ۵۰ درصد سرمایه متعلق به ۹۴ درصد دیگر است.
رونق تجارت و تجاری شدن جهان	تجاری شدن بیشتر جهان و تحول در کمیت و کیفیت تجارت و لزوم رقابت در کسب بازارهای جدید، تبلیغات و تولید محصول متناسب با نیاز مشتری	تجارت متعلق به همه جهانیان نبوده بلکه مختص مناطق خاص جغرافیایی است. دلیل آن کاهش سهم کشورهای در حال توسعه از ۳۰ درصد تجارت جهانی در دهه ۱۹۵۰، به ۲۰ درصد در دهه ۱۹۹۰ می‌باشد.
گردش سرمایه در جهان	رشد بازارهای پولی دنیا و رونق سریع بازارهای مالی کشورهای ساحلی و افزایش گردش جهانی سرمایه، خارج از چارچوب حکومت‌های ملی	تأکید اقتصاد جهانی مبتنی بر سرمایه‌داری، بر سرمایه‌گذاری زود بازده و کوتاه مدت است، در صورتی که کشورهای جهان سوم نیازمند سرمایه‌گذاری مولد می‌باشند.
نقش شرکت‌های چند ملیتی	اداره دنیا توسط شرکت‌های چند ملیتی با سهامداران پراکنده در اقصی نقاط دنیا و فعالیت گسترده در عرصه‌های تحقیق، تولید و...	مخالفان ضمن پذیرش نقش مثبت شرکت‌های چند ملیتی در تحقق توسعه، اعمال نظر بر مدیریت ملی کشورها و در نتیجه محدود شدن قدرت دولت ملی را از جنبه‌های منفی شرکت‌ها می‌دانند.
تحول در مصرف و بازار مصرف	یک‌پارچه شدن بازار مصرف از طریق ایجاد همگرایی و انسجام تجارت و سرمایه‌گذاری و بازارهای مالی و در نتیجه تولید انبوه، مصرف انبوه	همگرایی جهانی بسیار نابرابر است. نابرابری در مصرف در حال تشدید است. به طوری که بیش از ۸۰ درصد هزینه را ۲۰ درصد جمعیت جهان تأمین می‌کنند.
جابه‌جایی و مهاجرت جمعیت	افزایش تحرک مردم در جهان بسه واسطه افزایش مهاجرت و پناهندگی	مهاجرت بیشتر مردم و نیروهای کار از سرزمین اصلی خود
پیوستگی جهانی	جهانی شدن بازتاب تشدید آگاهی جهانی است. خانواده جهانی در حال شکل‌گیری است.	پیوستگی جهانی ناشی از گسترش وسایل ارتباطی است. با وجود جهان‌اندیشی، مردم بر اساس منافع محلی و ملی خود موضع می‌گیرند
دسترسی به امکانات ارتباطی	رشد میزان ارتباطات و وسایل ارتباطی در جهان (تلفن، تلفن همراه، شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی، اینترنت...)	نابرابری امکانات به طوری که ۶۵ درصد خانواده‌ها در دنیا تلفن ارتباطی ندارند و در سال ۱۹۹۷، ۵۸/۸ درصد کاربران اینترنت در آمریکا بوده‌اند.

طرفداران و مخالفان «جهانی شدن» در مورد ابعاد فرهنگی برنامه «جهانی شدن» اختلاف نظر دارند. موافقان می گویند، این برنامه باعث افزایش تنوع فرهنگی می شود، در حالی که مخالفان آن را نوعی امپریالیسم فرهنگی می دانند که در شکل جدید ظاهر شده است.

۲- «جهانی شدن» به عنوان یک برنامه سیاسی «جهانی شدن» در این منظر به عنوان یک برنامه و راهنمای عمل سیاسی مورد توجه است. طرفداران «جهانی شدن» به مثابه یک برنامه سیاسی استدلال می کنند که محصول «جهانی شدن»، افزایش رفاه از طریق ایجاد و گسترش بازارهای رقابتی و آزاد است. از نظر آنان توسعه بازارهای آزاد منجر به اشتغال بیشتر نیروی کار و ارتقای کیفیت کالاها و خدمات می گردد. به طوری که رضایت متقاضی (مشتری) را در پی داشته باشد. در مقابل منتقدان «جهانی شدن»، این برنامه را یک برنامه سیاسی نولیبرالی می دانند که ثمره آن افزایش قدرت سلطه گران و قدرتمندان در عرصه اقتصاد و سیاست و فرهنگ است. به باور آنان، «جهانی شدن» در سطوح مختلف برای اقشار گوناگون دارای تأثیرات مختلفی است. میلیون ها کشاورز، مهاجر، جوانان، زنان و کارگران شهری که زندگی بسیار فقیرانه ای دارند از پیامدهای منفی «جهانی شدن» آسیب می بینند. آنها در اقتصاد جدید جهانی نادیده گرفته شده و به حاشیه رانده شده اند. مخالفان «جهانی شدن» بر این باورند که این فقر است که جهانی شده است، از این رو باید از «جهانی شدن فقر» سخن گفت. آنان شاهد ادعای خود را افزایش میزان ۲۰ درصد ثروتمندترین مردم دنیا به ۲۰ درصد فقیرترین آنها از ۳۰ (در سال ۱۹۶۰) به ۸۰ (در سال ۱۹۹۵) می دانند (هام لنیک، ۱۳۷۸، ص ۳۷۴).

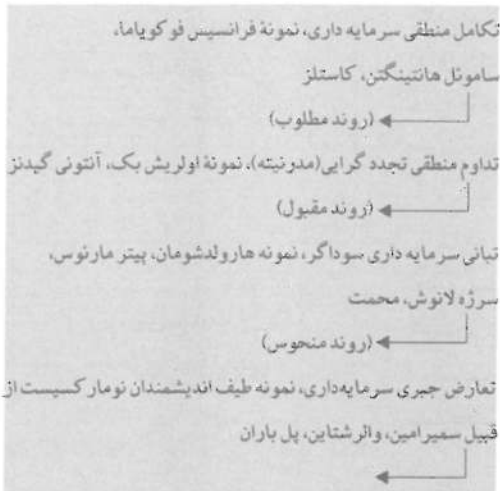
طرفداران و مخالفان «جهانی شدن» در مورد ابعاد فرهنگی برنامه «جهانی شدن» اختلاف نظر دارند. موافقان می گویند، این برنامه باعث افزایش تنوع فرهنگی می شود، در حالی که مخالفان آن را نوعی امپریالیسم فرهنگی می دانند که در شکل جدید ظاهر شده است. به باور آنان برنامه جهانی سازی در صدد ایجاد انحصارات و الیگارش‌های مالی است که جهان را به زیر سیطره خود در می آورد. امری که به تعبیر «سرژ لاتوش» غربی سازی جهان نامیده شده است. او به عنوان متفکر جهان سوم گرای فرانسوی که غرب را با نگاه دقیق خود نقد می کند، هشدار می دهد که نخبگان جهان سوم نباید خود را با تجددگرایی غرب همساز و یگانه سازند. به نظر او این درست است که «غرب رهایی بخش» است و محیط اجتماعی را از هزار قید و بند جامعه سنتی آزاد می کند، و امکانات بی نهایتی را می گشاید. اما این آزادی و این امکانات فقط برای اقلیمی اندک وجود دارد. اما در عوض همبستگی و امنیت برای همگان از بین می رود. (۲)

در جمع بندی باید گفت نزد اندیشمندان مختلف درباره تکوین و علت پیدایش فرایند «جهانی شدن»، اختلاف نظر بنیادی وجود دارد. به بیان دیگر گفتمانی واحد درباره مفهوم

«جهانی شدن» تقریر نشده و اجماع نظری در این زمینه وجود ندارد.

نمودار زیر چرایی و فرجام «جهانی شدن» و داوری آنان را از منظر مکاتب مختلف نشان می دهد. (۳)

چرایی و فرجام «جهانی شدن» از نگاه اندیشمندان و مکاتب



در مقابل واژه «جهانی شدن» «محلی کردن» قرار دارد. محلی کردن برخاسته از تمام فشارهایی است که افراد، گروهها و نهادها را به محدود ساختن افعیهای خود و انجام رفتارهای ناهمگون و حضور یافتن در فرایندها، سازمانها، یا نظامهای کم شمول تر، رهنمون می سازد. به دیگر سخن هر گونه رویداد فنی، روان شناختی، اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی که گستردگی منافع و رویهها را ورای قلمروهای جا افتاده، تقویت نماید، هم منشأ و هم مبین فرایندهای «جهانی شدن» است، و رفتارهایی که در حوزههای محدود کننده و کاهش دهنده منافع قرار می گیرند، هم مبین و هم منشأ فرایندهای محلی کردن هستند.

«جهانی شدن» مرزها و هویتها را کمرنگ تر می کند، در حالی که محلی کردن به بهره گیری از فشارهای سوق دهنده به سوی محدودیت و کناره گیری، مرزها را پررنگ و پیوستگی به سرزمین را تشدید می کند و با غلبه شور و هیجان و اقامه دلیل و برهان همراه است. کوتاه سخن اینکه «جهانی شدن» فرایندی مرزگشا (Boundary - Broadening) و محلی کردن فرایندی مرزافزا (Boundary - Heightening) است. اولی به مردم، کالاها، اطلاعات، هنجارها، عادتها و نهادها بی توجه به مرزها، اجازه جابه جایی می دهد. اما علت وجودی فرایند مرزافزای پدیده محلی کردن، ایجاد ممانعت از جابه جایی مردم، کالاها، اطلاعات، هنجارها، عادتها و نهادهاست (روزه نا، ۱۳۷۸).

در مجموع و در یک نگرش کلی می توان ویژگی «جهانی شدن» را در موارد زیر برجسته کرد (تاجیک، ۱۳۸۰، ص ۳۱۲).

- «جهانی شدن» اقتصاد
- تبدیل شدن دولتهای ملی به واحدهای اقتصادی
- ملیت زدایی (غیرملی شدن) (Detritization)
- سرزمین زدایی (غیرسرزمینی شدن) (Delocation)
- مکان زدایی
- ظهور هویت‌های منفرد
- ظهور یک اقتصاد و فرهنگ جهانی واحد
- تبدیل جهان به یک کالبد اجتماعی واحد و ظهور یک نظم جدید
- تشکیل دولت - ملت مدرن
- تمرکز زدایی از ساختار منابع و عناصر قدرت و حاکمیت
- تحول در الگوهای زندگی اجتماعی
- وفاداری زدایی
- سیال شدن سرمایه

ارزیابی از وضعیت فعلی «جهانی شدن»

در سال ۲۰۰۱ میلادی، «مریل لینچ فروم» (Merril Lynch Forum) در مصاحبه با دکتر فوکویاما واضح نظریه پایان تاریخ و «جهانی شدن» نظریه لیبرال دمکراسی غرب، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، موضوع «جهانی شدن» اقتصاد و فرهنگ را مورد پرسش قرار داد. فوکویاما نظریه پرداز آمریکایی ژاپنی تبار، اظهار داشت که «جهانی شدن» موجب تشابه فرهنگی می‌شود. به نظر او جوامع، با وجود فشارهای اقتصادی، ویژگیهای خود را حفظ می‌کنند. «جهانی شدن» تأثیرات خود را بر روی جوامع خواهد داشت، اما به این معنا نیست که آثار فرهنگی عمیق و کهن به آسانی فراموش شوند. او در ارزیابی خود اظهار داشت که در بسیاری از جنبه‌ها، پدیده «جهانی شدن» هنوز سطحی است. هر چند صحبت‌های زیادی در این باره شده است، ولی حقیقت آن است که اقتصاد جهانی هنوز محدود است. فقط ظاهر لایه واقعی «جهانی شدن» به بازارهای بزرگ محدود می‌شود. در بیشتر مناطق، بازار و تنظیم آن در اختیار مؤسسه‌های محلی است برای مثال تجارت هنوز منطقه‌ای است. تجارت آسیایی‌ها اکثراً با آسیایی‌هاست و آمریکای لاتین با خود آمریکای لاتین تجارت می‌کند. حتی در بسیاری از مناطق پیشرفته‌تر، وضع به همین منوال است. در حدود ۶۰ درصد از کل تجارت‌های اروپا بین خود کشور اروپایی است.

فوکویاما در پاسخ به این سؤال که آیا «جهانی شدن» به تشابه بیشتر منجر می‌شود؟ اظهار می‌دارد که بر اثر فرآیند «جهانی شدن»، تشابه رسوم جهان بینی بیشتر می‌شود. در بعد فرهنگی نیز افزایش مشابهت با سرعت همراه است.

فوکویاما برعکس دیدگاهی که معتقد است با پیشرفت فناوری ارتباطات و گسترش فرهنگ تلویزیونی، جهانی از اشتراکها و مشابهت‌ها در یک سطح عمیق ایجاد می‌شود عقیده دارد که این فناوری به افراد، گروه‌ها و ملتها این

امکان را می‌دهد تا همدیگر را با وضوح و شفافیت بیشتری ببینند و تفاوت نظام‌های ارزشی خود را با سایر نظام‌ها درک کنند. او در ارزیابی از تأثیر متقابل فرهنگ و اقتصاد جهانی در کتاب دوم خود با عنوان «حقیقت، ویژگیهای اجتماعی و معیارهای خوشبختی»، کیفیت عمیق‌تر یا به اصطلاح هنجارهای اخلاقی فعالیت اقتصادی را تعریف می‌کند. برای نمونه در چین و ترکیه شبکه اقتصادی، مبتنی بر روابط و نقش‌های خانوادگی است. به طوری که فرصتهای شغلی به شبکه‌های اجتماعی خانواده متصل است که مبتنی بر «اعتماد» است. ما وقتی می‌توانیم چگونگی فعالیت‌های منطقه‌ای را بفهمیم که شبکه‌های اعتماد را در لایه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی درک کنیم.

جهانی شدن در عرصه فرهنگ

پیشینه اندیشه جهانی شدن در حوزه فرهنگ، به نظریه دهکده جهانی که آن را «مارشال مک لوهان» در ۱۹۶۴ ارائه داد، بازمی‌گردد. طبق نظریه «مک لوهان» با گسترش رسانه‌ها، به ویژه تلویزیون و فرهنگ‌ها همگون خواهند شد. در حال حاضر شواهدی در دست است که فرضیه مک لوهان را تأیید می‌کند. تشابه فرایند بین‌المللی شدن الگوهای مصرف، همگرایی در ذائقه‌ها و ترجیحات فرهنگی، از جمله نمادهای مهم این پدیده است. گسترش فناوری‌های نو ارتباطی به ویژه تلویزیون، ماهواره و شبکه اینترنت، افزایش میزان مسافرت‌ها، تعاملات گروه‌های مختلف اجتماعی با فرهنگ‌های گوناگون، زمینه‌ساز شکل‌گیری همگرایی در تقاضا و مصرف کالاهای فرهنگی بوده‌اند. به طوری که برخی از لباس‌ها، کت و شلوار مردان و دامن کوتاه خانم‌ها، نوشیدنی‌ها (مثل کوکا کولا) و خوردنی‌ها (مثل پیتزا) دارای مشتریان جهانی هستند. به بیان دیگر نشانه‌هایی از دنیای در حال جهانی شدن را می‌توان مشاهده نمود.

در مورد جهانی شدن فرهنگ، دیدگاه‌های مختلف قابل طرح است. «فیتز پاتریک» در سال ۲۰۰۱ سه رویکرد در مورد پدیده «جهانی شدن فرهنگ» مطرح کرده است.

۱- مخالفان جهانی شدن فرهنگ‌ها

گیدنز، یکی از جامعه‌شناسان برجسته، نتیجه و محصول تجدد را جهانی شدن فرهنگ می‌داند. به همین دلیل با این اظهار نظر گیدنز، برخی تلاش داشته‌اند غربی شدن را معادل جهانی شدن تلقی نمایند، در حالی که گیدنز جهانی شدن را با غربی شدن یکسان نمی‌داند رو به شول و حند که نظریه جهانی پدیده جهانی شدن را مترادف با گسترش سرمایه‌داری می‌دانند. منطق حاکم بر جهان سرمایه‌داری،

منتقدان «جهانی شدن»، این برنامه را یک برنامه سیاسی نولیبرالی می‌دانند که ثمره آن افزایش قدرت سلطه‌گران و قدرتمندان در عرصه اقتصاد و سیاست و فرهنگ است. به باور آنان، «جهانی شدن» در سطوح مختلف برای اقشار گوناگون دارای تأثیرات مختلفی است. میلیون‌ها کشاورز، مهاجر، جوانان، زنان و کارگران شهری که زندگی بسیار فقیرانه‌ای دارند از پیامدهای منفی «جهانی شدن» آسیب می‌بینند.

گسترش مصرف‌گرایی، آسایش‌طلبی و رفاه فردگرایانه است (فیتز پاتریک، ۲۰۰۱) در این برداشت، جهانی شدن از غرب شروع می‌شود و به زعم او جهان غرب پرچم‌دار فرایند جهانی شدن فرهنگ است.

۲- موافقان جهانی شدن فرهنگ‌ها

در این دیدگاه، موافقان بر این باورند که جهانی شدن فرهنگ موجب نمی‌شود که فرهنگ‌های محلی و یا بومی در مواجهه با فرهنگ‌های دیگر، نابود شود. با نظر جیمز لال (۱۹۹۵، ص ۱۴۷) ما امروزه در یک دهکده جهانی به‌سر نمی‌بریم. رسانه‌های ارتباطی، محیط فرهنگی را متنوع می‌کند. در چنین شرایطی، هویت‌های اجتماعی سیال‌تر می‌شود و انسان‌ها هویت خود را در جریان آزمون و خطا کسب می‌کنند، نه آن‌طور که از گذشتگان به ارث برده‌اند و نه آن‌طور که دارندگان صنعت فرهنگ، مدنظر دارند. بلکه ترکیبی است از موارث فرهنگی گذشته و الگوهای پیشرفته براساس نیازها و تفسیر گروه‌های اجتماعی از زندگی فرهنگی مبتنی بر رویه اقتباس فرهنگی و نه از نوع تقلید بسیاری از تجدیدگراها از جهانی شدن فرهنگ به عنوان نیروی درهم شکننده استقبال کرده‌اند (فیتز پاتریک، ۲۰۰۱).

آثار و پیامدهای جهانی شدن

تهدیدها و فرصت‌ها

پیامدها و آثار «جهانی شدن» را می‌توانیم کاملتر مورد بررسی قرار دهیم تا نگاه کلی خود را درباره موضوع روشن کنیم. اگر ما جهانی شدن را تهدید تلقی کنیم، در منطقه خاورمیانه با تهدیدهای مختلف روبه‌رو هستیم.

بر اثر پدیده جهانی شدن نهادها و مؤسسات اجتماعی - سیاسی وابسته به دولتهای ملی به تدریج دچار فرسایش شده و به لحاظ کارایی سیاسی دچار افت می‌گردند. برعکس، کارایی روحیه سیاسی گروه‌ها و نهادهای مختلف دولتهای منطقه یا منتقدان در داخل قلمرو سرزمینی و یا خارج از قلمرو سرزمینی، به‌نحو بارزی افزایش می‌یابد. عمده‌ترین تهدیدهای پیش رو بر اثر فرایند «جهانی شدن» را می‌توان به شرح ذیل برشمرد (امام‌زاده فرد، ۱۳۷۹).

۱- تهدیدهای مربوط به قلمروها و مرزها
۲- تهدیدهای مربوط به اقوام مختلف و اقلیتهای درون جامعه ملی

۳- تهدیدهای مربوط به حکومتها و توانایی‌های مدیریتی، تجربی و علمی و... برای حل و فصل مسائل مربوط به جامعه و دولت.

۴- تهدیدهای مربوط به فرسایش حاکمیت دولتی در منطقه با نگاه آسیب‌شناسانه، مهمترین مسأله «جهانی شدن» به

باور «موریسون» کم‌رنگ شدن مرزهای سیاسی در دنیای کنونی است.

جهانی شدن در بعد اقتصادی موجب می‌شود میزان بیکاری در جوامع افزایش یابد و دستیابی به فرصت‌های شغلی بر اثر خودکار شدن صنایع (اتوماسیون و رباتیزاسیون) کاهش یابد. افزایش نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی به دلیل اتخاذ سیاست تعدیل ساختاری و حذف یارانه‌ها، یکی از راهبردهای اصلی جهانی شدن و از جمله پیامدهای منفی آن به‌شمار می‌آید. جهانی شدن در کوتاه‌مدت موجب افزایش مشکلات زیست‌محیطی در جوامع می‌شود.

فرایند جهانی شدن فرصت‌های بسیاری را نیز برای کشورهای منطقه خاورمیانه به وجود آورده است. انزوا و جدایی مناطق مختلف در خاورمیانه به علت وجود موانع جغرافیایی همچون کوه‌های بلند، صحراهای پهناور و دریاها فاصله بین مناطق را افزایش داده است در حالی که اقوام گوناگون در منطقه خاورمیانه به دلیل هویت مشترک مذهبی و فرهنگی دارای قابلیت‌های فراوانی در زمینه همکاری، تعاون و همزیستی میان یکدیگر هستند. در صورتی که عامل جغرافیایی و ارتباطی آنها را از هم جدا کرده است. تردیدی نیست که فرایند «جهانی شدن» مشکلات ارتباطی در جوامع خاورمیانه را کاهش خواهد داد و زمینه مساعدتری برای یک زندگی توأم با صلح و همکاری را فراهم خواهد ساخت. با گسترش فناوری‌های جدید ارتباطی و تشکیل جامعه اطلاعاتی، زمینه دسترسی به اطلاعات متنوع بیشتر می‌شود. پایش بر جریان اطلاعات به سختی امکان‌پذیر می‌گردد و به همین دلیل است که شهروندان فرصت آن را پیدا خواهند کرد که به دور از تسلط حاکمیت، به کالاها و اطلاعات مورد نیاز خود دسترسی پیدا کنند. این امر در درازمدت آزادی فرهنگی را برای بشر به ارمغان خواهد آورد.

جهانی شدن می‌تواند دارای پیامدهای مثبتی در زمینه تشکیل، افزایش تعداد و نقش سازمانهای غیردولتی در زندگی اجتماعی شود. جهانی شدن زمینه‌ساز تقویت فرایند تشکیل جامعه پیشرفته است.

جهانی شدن موجب تقویت جنبش‌های اجتماعی قدرتمند برای دستیابی به حقوق شهروندی است. جهانی شدن شرایطی را فراهم می‌کند که روابط بین دولت و مردم شفافیت بیشتری پیدا کند. همچنین جهانی شدن موجب می‌شود که گروه‌های اجتماعی و ملتها با فرهنگ دیگر ملل آشنا شده و در نتیجه از عقاید قالبی نسبت به آنها اجتناب نمایند. این امر از طریق گسترش ارتباطات بین ملتها در قالب توسعه صنعت جهانگردی تحقق می‌یابد.

جهان امروز کاملاً
جهان دو قطبی است.
قطب تولیدکننده
اطلاعات که
شامل کشورهای
توسعه یافته و
صنعتی می‌باشد و
کشورهای
در حال رشد که
مصرف‌کننده اطلاعات
می‌باشند بی‌آنکه
نقش مؤثری
در جریان تولید
دانش و فناوری
اطلاعات داشته
باشند.

نتیجه گیری

جهانی شدن از جمله مفاهیمی است که در طول چند دهه گذشته به سلسله واژگان مفاهیم حوزه علوم اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی وارد شده است. این مفهوم به دلیل تازگی و گستردگی، ابهام معنایی دارد. وارد شدن این مفهوم به عرصه سیاست و جهان بینی سیاسی و موضع گیری های موافق و مخالف با آن به این ابهام افزوده است. به همین دلیل، گروهی از منظر آسیب شناختی به پدیده نگریسته و آن را تداوم سیاستهای استعماری و تهی سازی جوامع از ثروتهای مادی و انسانی دانسته و گروهی دیگر آن را غنیمت و فرصتی ارزنده در زیستن در جوامع پیشرفته می دانند. اندیشمندان هر یک از گروهها، دلایل و شواهدی برای تأیید نظرات خود مطرح کرده اند که به مهمترین آنها در متن اشاره شد.

فرایند جهانی شدن در آغاز راه خود قرار دارد و به تعبیر فوکویاما، لایه های اولیه جهانی شدن در حال تکوین و شکل گیری است. اگرچه با موانع جدی و مهمی مواجه می باشد. اولین و مهمترین مانع در فرایند جهانی شدن، تولید و توزیع اطلاعات است که نزد ملل و تمدن های مختلف به گونه ای کاملاً نابرابر توزیع شده است. به تعبیر درست تر، جهان امروز کاملاً جهان دو قطبی است. قطب تولید کننده اطلاعات که شامل کشورهای توسعه یافته و صنعتی می باشد و کشورهای در حال رشد که مصرف کننده اطلاعات می باشند بی آنکه نقش مؤثری در جریان تولید دانش و فناوری اطلاعات داشته باشند.

مانع دوم فرایند جهانی شدن، استفاده از نتایج فرایند جهانی شدن است. در صورتی که جهانی شدن به مثابه یک فرصت، موجب شود که مردان، زنان، کودکان، جوانان و کهنسالان جوامع مختلف در شهرها و روستاها زندگی خود را بهبود بخشند، می توان امید داشت که جهانی شدن فراگیر شده و همگان در تکوین و رشد آن مشارکت ورزند. این مهم آنگاه محقق خواهد شد که به تعبیر «کوفی عنان»، رئیس سازمان ملل متحد «...باید مردم را در مرکز هر آنچه انجام می دهیم، قرار دهیم. هیچ ندایی باشکوه تر و هیچ مسؤلیتی بزرگتر از آن نیست که مردان و زنان و کودکان شهرها و روستاهای سرتاسر دنیا را قادر سازیم تا زندگی خود را بهبود بخشند. فقط در هنگامی که این امر اتفاق می افتد پی می بریم که «جهانی شدن فراگیر شده، به همگان اجازه خواهد داد که در فرصتهای آن سهیم باشند» (کوفی عنان، ۱۳۷۹، ص ۴).

پذیرش پدیده جهانی شدن در جامعه ایران، موجب

پی‌نوشت:

- ۱- در زبان فارسی برای کلمه Globalization با توجه به حالت فاعلی کلمه، معادل فارسی «جهانی‌سازی» پیشنهاد شده است همان‌طور که مترجمان در دهه‌های گذشته برای کلمه‌های انگلیسی Westernization و Modernization معادل‌های فارسی «غربی‌سازی» و «نوسازی» را به کار برده‌اند.
- ۲- برای آشنایی بیشتر به کتاب غربی‌سازی جهان، نوشته سرژ لاتوش، ترجمه امیر رضایی، انتشارات قصیده، ۱۳۷۹ مراجعه فرمایید.
- ۳- نصری، قدیر. در چیستی جهانی شدن، ص ۲۸۵.

منابع:

- امام‌زاده فرد، پرویز. «آثار جهانی شدن در خاورمیانه» روزنامه اطلاعات، ۱۳ و ۱۷ مهرماه، ۱۳۷۹.
- اثنی‌عشری، ابوالقاسم. محمدرضا بابایی: «جهانی شدن در برنامه چهارم توسعه»، همایش لایحه برنامه چهارم توسعه، نشر مشاوران، ۱۳۸۳.
- روزنه، جیمز. «پیچیدگی و تناقض‌های جهانی شدن»، ترجمه احمد صادقی، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۴، ۱۳۷۸.
- تاجیک، محمدرضا. «فرایند جهانی شدن و فراگشت جامعه ایرانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۳، ۱۳۸۰.
- سید نورانی، محمدرضا. «سرشت جهانی شدن کشورهای در حال توسعه و ایران»، مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی، سال چهارم، شماره مسلسل ۱۵۵-۱۵۶، ۱۳۷۹.
- صداقت، پرویز. «سرشت جهانی شدن و زمینه‌های آن»، ماهنامه بورس، ۱۳۷۹.
- عنان، کوفی. نقش سازمان ملل متحد در قرن بیست و یکم، تهران، مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، ۱۳۷۹.
- کوسما. «جهانی شدن و منطقه‌گرایی»، ترجمه اسماعیل مردانی، مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی، سال چهاردهم، شماره مسلسل ۱۴۷-۱۴۸، ۱۳۷۸.
- گیدنز، آنتونی. جهان رها شده، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، نشر علم و ادب تهران، ۱۳۷۹.
- گیدنز، آنتونی. راه سوم، ترجمه منوچهر صدیقی، نشر شیرازه تهران، ۱۳۷۸.
- گیدنز، آنتونی. پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات، ۱۳۷۷.
- گیربیا، موتسرات. مکاتب ناسیونالیسم، ترجمه امیرمسعود اجتهادی، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۸.
- لاتوش سرژ. غربی‌سازی جهان، ترجمه امیر رضایی، انتشارات قصیده، ۱۳۷۹.
- مظفری، مهدی. «سرمایه جهانی و معیارهای جدید تمدن»، ترجمه آناهیتا شعبانی، مجله سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۳.
- موریسون چارلز. «آسیب‌شناسی جهانی شدن»، نشریه اسو، اقتباس از لوح فشرده نمایه شماره ۱۱۳.
- نصری، قدیر. «در چیستی جهانی شدن، تأملی نظری در سمت و سرشت آهنگ جهانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی شماره ۱۳، ۱۳۸۰.
- وایرز، مالکم. جهانی شدن، ترجمه اسماعیل مردانی، سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹.
- ویلیامز، مارک. «تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت»، ترجمه اسماعیل مردانی، مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی، سال چهاردهم، شماره مسلسل ۱۵۵-۱۵۶، ۱۳۷۹.



می‌شود که فرایند رقابت‌پذیری در عرصه فنی و اقتصادی رونق یابد. همچنین سطح ارتباطات سیاسی و فرهنگی گسترش یافته، زمینه را برای معرفی فرهنگ و الگوهای فرهنگی فراهم نموده و در نهایت زمینه را برای تحقق ایران قدرتمند در سطح خاورمیانه فراهم خواهد کرد. این امر مستلزم پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی است. شرط محوری عضویت در این سازمان، همراهی با کاروان پرشتاب اطلاعاتی، فرهنگی و اقتصادی حاکمیت اقتصاد بازار است. پیوستن به سازمان تجارت جهانی دارای ۹ شرط زیر است (اثنی‌عشری و بابایی، ۱۳۸۳).

- ۱- آزادسازی تجارت خارجی شامل آزادی واردات کلیه محصولات صنعتی و کشاورزی، لغو محدودیت بر واردات خدمات، حذف حقوق گمرکی بر واردات محصولات کشاورزی و صنعتی، آزادی صادرات کلیه تولیدات داخلی، آزادی نرخ کالاها و خدمات (حذف کلیه یارانه‌های غیرمستقیم)
- ۲- آزادسازی نرخ ارز
- ۳- آزادسازی نرخ بهره
- ۴- لغو انحصارات دولتی و خصوصی
- ۵- جریان آزاد اطلاعات
- ۶- تخصیص بهینه منابع به وسیله بازار
- ۷- جداسازی دو مفهوم اقتصاد و تأمین اجتماعی
- ۸- ایجاد دولت ناظر به جای دولت عامل در عرصه سیاست و اقتصاد

«کوفی عنان»،
رئیس سازمان
ملل متحد:
... باید مردم را در
مرکز هر آنچه
انجام می‌دهیم،
قرار دهیم.
هیچ ندایی
باشکوه‌تر و هیچ
مسئولیتی بزرگ‌تر از
آن نیست که مردان
و زنان و کودکان
شهرها و روستاهای
سرتاسر دنیا را
قادر سازیم تا
زندگی خود را
بهبود بخشند.

مقدمه

با مطرح شدن روزافزون تأثیر شادی در امر سلامتی روان و خوشبختی و همچنین تقویت قوای روانی انسان برای مقابله با پیچیدگی‌ها و مشکلات دنیای امروز، توجه و نظر محققان و اندیشمندان و حتی عوام نسبت به آن تغییر نموده است.

امروزه تحقیقات مربوط به اعصاب و روان نشان داده که یادگیری انسان و ساماندهی رفتار او در گرو شادی و هیجانات مثبت است و خلاقیت و شکوفایی استعدادها نیز در گرو شادی و انبساط روحی است (مظفر، ۱۳۷۹). نتایج تحقیقات انجام گرفته در رابطه با شادی نشان می‌دهد که افراد شاد، افکار و رفتارهایی دارند که سازگار و کمک‌کننده هستند، با دیدگاه روشن به امور می‌نگرند، دعا و نیایش می‌کنند، به‌طور مستقیم برای حل مسائل از خود تلاش نشان می‌دهند و به موقع از دیگران کمک می‌طلبند. از طرف دیگر، افراد ناشاد بدبینانه فکر و عمل می‌کنند، در خیالات خود فرومی‌روند، خود و دیگران را سرزنش می‌کنند و از کار کردن برای حل مشکلات اجتناب می‌ورزند (مک‌کرا و کاستا، ۱۹۸۶ به نقل از داینر و همکاران & et al) (Diener, ۱۹۹۷).

مارتین و همکاران (۱۹۹۳) نیز طی بررسی‌های خود به این نتیجه دست یافته‌اند که شادی و شوخ‌طبعی در ثمربخش‌تر

شادی پژوهی از گذشته تا حال

مریم مرادی

کارشناس ارشد تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت

دکتر سید ابراهیم میرشاه جعفری

عضو هیأت علمی دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه اصفهان

دکتر محمد رضا عابدی

عضو هیأت علمی دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه اصفهان



کردن آموزش و رهایی از بحرانها و فشارهای روانی تأثیر زیادی دارد. با وجود این از نظر موری یکی از غریب‌ترین نشانه‌های مشخص عصر ما که کمتر قابل تفسیر است، غفلت روان‌شناسان از موضوع شادی است یعنی همان حالت درونی که افلاطون، ارسطو و تقریباً تمام متفکران برجسته گذشته آن را بهترین متاعی دانسته‌اند که از راه فعالیت قابل حصول است (پلاچیک، ۱۳۷۵).

در واقع می‌توان گفت که شادی در طول تاریخ همواره به‌عنوان شیوه مقابله‌ای کارآمد در مقابله با مسائل و مشکلات با بشر همراه بوده است. از این رو برای دنیای جدید باید به سراغ راهکارهایی رفت که شادی را به یک فرهنگ وسیع تبدیل سازد تا سلامت روانی انسانها از آن منتج شود.

تاریخچه شادی

از زمانهای قدیم فیلسوفان مجذوب این پرسش شده‌اند که شادی چگونه می‌تواند به‌طور مؤثر و بادوام ایجاد شود؟ در آن شرایط، بسیاری متحیر بوده‌اند که چرا تمام افراد، حتی هنگامی که در شرایط یکسانی زندگی می‌کنند، به‌طور یکسان شاد نیستند و به‌دنبال پاسخ به این سؤال بودند که چگونه انسان می‌تواند شاد زندگی کند (وینه‌وون، ۱۹۸۴).

لازم نیست ثابت شود که اکثر انسانها و شاید همه آنها می‌خواهند شاد باشند، زیرا بشر از دیرباز به‌دنبال این بوده است که چگونه می‌تواند بهتر زندگی کند، چه اسبابی بیشتر موجبات جلب رضایتش را فراهم می‌کند و با چه ساز و کارهایی می‌تواند از زندگی در این دنیا لذت و بهره بیشتری ببرد. خیلی از انسانها شادی را برای خودشان و کسانی که دوستشان دارند می‌خواهند. گزارش شده است که لاما سابقاً گفته است «خواه فردی معتقد به دین باشد یا نه، همه انسانها خواهان چیز بهتری در زندگی هستند - حرکت زندگی انسانها به سمت شادی است» (نودینگ، ۲۰۰۳).

ویلیام جیمز یکی از بخشهای کتاب خود با عنوان «تجربه‌های مذهبی مختلف» را این‌گونه شروع کرده است: اگر این سؤال پرسیده شود که هدف عمده زندگی انسان چیست؟ «یکی از جوابها که باید دریافت شود، شادی است» (نودینگ، ۲۰۰۳، ص ۷۷).

در نیمه دوم قرن بیستم موضوع شادی و نشاط بشر به‌عنوان یکی از موضوعات مورد بررسی جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و اقتصاددانان مطرح گردید. این موضوع جدیداً وارد حوزه علوم پزشکی نیز شده است. بسیاری از تحقیقاتی که تاکنون در زمینه شادی انجام شده بشر به کیفیت زندگی (quality of life) بشر مربوط می‌شوند. پژوهش راجع به کیفیت زندگی از یک طرف به‌دنبال تعریف

زندگی خوب است و از طرف دیگر این مطلب را مورد بررسی قرار می‌دهد که در عالم واقع به چه اندازه مفهوم زندگی خوب تحقق‌پذیر است، پس می‌توان گفت که هدف واقعی این نوع پژوهش‌ها این است که راههایی را برای زندگی بهتر بیابند. پژوهش‌های مربوط به کیفیت زندگی را می‌توان بخشی از قلمرو مهندسی اجتماع (Social engineerin) دانست. سرآغاز پژوهش راجع به کیفیت زندگی را می‌توان در قرن هیجدهم و همزمان با عصر شکوفایی دانش و تفکر بشری جست‌وجو کرد. آن زمان بود که دیگر هدف زندگی خدمت به سلاطین و خدایان تعریف نمی‌شد، بلکه هدف از زندگی، خود زندگی قلمداد گردید.

خودشکوفایی (self-actualization) و شادی دارای ارزشهای اساسی گردید و جامعه‌ابزاری برای فراهم‌سازی زندگی خوب برای شهروندان تلقی شد.

در قرن نوزدهم این تفکر در کسوتی فایده‌گرایانه (Utilitarian) رخ نمود و در قالب شعاری تحت عنوان «بیشترین شادی برای بیشترین افراد» مطرح گردید. در قرن بیستم این امر با تلاشهایی در مقیاسهایی بزرگتر تجلی نمود. این تلاشها موجب اصلاحات اجتماعی گردید و بر توسعه وضع رفاهی مردم تأثیر بسیاری گذاشت (وینه‌وون، ۱۹۹۷) سابقه پژوهش‌های مربوط به شادی بسیار کوتاه است، زیرا این حوزه اخیراً ظاهر شده است، در دهه ۱۹۶۰ سازمانهای نظرسنجی آمریکا پرسشهایی در مورد شادی و رضایت کردند و این کار منجر به انجام تعدادی کارهای اولیه شد. کانتریل (۱۹۶۵) الگوی دغدغه‌های انسان را که یک پیمایش بین‌المللی با ۲۳۸۷۵ نفر پاسخگو بود، انجام داد. برادبرن (۱۹۷۶) ساختار سلامت روان‌شناختی را که از پیمایش نورک استفاده کرده بود به انجام رساند.

کمپل، کانورس و راجرز (۱۹۷۶) کتاب کیفیت زندگی آمریکایی را به رشته تحریر در آوردند که موضوع اصلی آن میزان و چگونگی شادی مردم آمریکا بود. ویلسون از مرکز پژوهش زمینه‌یابی در دانشگاه میشیگان در سال ۱۹۶۶ بازبینی ادبیات مربوط به شادی را در نشریه روان‌شناختی منتشر کرد. داینر و همکاران نیز در سال ۱۹۸۴ همین کار را انجام دادند. مجله پژوهش شاخصهای اجتماعی در سال ۱۹۷۴ در شروع کار خود مطالب زیادی درباره شادی منتشر ساخت. موضوع شادی در کشورهای دیگر نیز مورد بررسی قرار گرفت. آلاردت (۱۹۷۶) به بررسی کشورهای اسکاندیناوی از نظر ابعاد رفاه اجتماعی و میزان شادی آنان پرداخت. گلاتر و زیف نیز در سال ۱۹۸۴ پژوهش راجع به کیفیت زندگی در آلمان غربی ترتیب دادند. در استرالیا نیز هدی و ویرینگ در سال ۱۹۹۲ اولین پیمایش بزرگ مقیاس

اگر این سؤال پرسیده شود که هدف عمده زندگی انسان چیست؟ «یکی از جوابها که باید دریافت شود، شادی است»

طولی را با عنوان فهم شادی انجام دادند. در سال ۱۹۹۹ وینهوون کتاب سه جلدی همبسته‌های شادی را که در آن ۶۳۰ زمینه‌یابی عمده در سراسر جهان را دوباره تجزیه و تحلیل کرده بود، به رشته تحریر درآورد. کافمن، داینر و شوارتز (۱۹۹۹) کتاب بزرگ بنیادهای روان‌شناسی لذت را منتشر کردند (آرگایل، ۱۳۸۲). مطالعات علمی درباره موضوع شادی روز به روز در حال گسترش است و به نظر می‌رسد که شادی باید به یک موضوع مرکزی در علوم اجتماعی تبدیل شود (لایارد (Layard)، ۲۰۰۳).

دیدگاههای مختلف درباره شادی

با توجه به اینکه شادی یکی از هیجانهای اساسی بشر است، همواره در طول تاریخ مورد توجه فیلسوفان، محققان و... قرار گرفته است و دیدگاههای مختلفی در مورد شادی ارائه شده است که در ادامه به این دیدگاهها اشاره می‌شود.

دیدگاههای کلاسیک (classical views)

یونانی‌ها در زمان سقراط، افلاطون و ارسطو همواره سعی داشتند، شادی را از وقایع تاریخی و اجتماعی دور نگه دارند. آنها شادی را مستقل از سلامتی، ثروت و فراز و نشیبهای زندگی روزانه معنا می‌کردند. و معتقد بودند که شادی یک امر کلی است و نمی‌توان آن را به اجزا و بخشهای مختلف تقسیم نمود و به سبب همین کلی بودن شادی، انسانها نمی‌توانند در زندگانی فانی خودشان روی آن حساب کنند و با دنبال کردن مستقیم شادی به آن دست یابند.

یونانی‌ها شادی را یک عمل کاملاً عقلانی قلمداد می‌کردند و معتقد بودند که: عقل یک ویژگی ذاتی انسانی است و کاربرد آن، شادی خالص و حقیقی را برای فرد به ارمغان می‌آورد. از نظر آنها به کار انداختن عقل، این امکان را برای انسان به وجود می‌آورد که زندگی خود را در هماهنگی کامل با جهان قرار دهد. (آناس (Anas J)، ۱۹۹۳). ارسطو نیز در باب شادی دو دیدگاه دارد که هر دوی آنها تفکرات امروز بشر را تحت تأثیر قرار داده است و عبارت‌اند از:

الف - شکوفایی انسان (Diliscence of human) در این نظریه که به طور گسترده‌ای پذیرفته شده است، ارسطو شادی را به یافتن مؤلفه‌های آن تجزیه کرده است. طبق این دیدگاه مؤلفه‌هایی از قبیل سلامتی، ثروت، شهرت و اعتبار و... در حوزه شادی قرار می‌گیرند. ارسطو در تلاش خود برای یافتن مؤلفه‌های شادی بیان می‌کند که: هنگامی که انسان بیمار است، سلامتی بسیار مهم به نظر می‌رسد و وقتی ورشکسته می‌شود ثروت برای او مهمترین شادی‌بخش می‌باشد و در این میان عقل، مهمترین مؤلفه شادی می‌باشد.

مطالعات علمی درباره موضوع شادی روز به روز در حال گسترش است و به نظر می‌رسد که شادی باید به یک موضوع مرکزی در علوم اجتماعی تبدیل شود



ب - عقلانیت (Intellect) در این نظریه ارسطو اندیشه متفکرانه و عقلانیت را برابر با شادی می‌داند. این نظریه مدعی است که بیشترین و کاملترین استفاده از عقلانیت، جنبه الهی زندگی انسان را نشان می‌دهد و زمانی که فرد مشغول تفکر عمیق است، طی این فعالیت فکری، در واقع مشغول ارضای نعمت خدادادی عقل است و این منجر به احساس رضایت می‌شود. زیرا کسانی که توانایی عقلانی بیشتری دارند بهتر از عهده وظایفشان برمی‌آیند و این برای آنها شادی‌آفرین است (رورتی (Rorty, A)، ۱۹۸۰).

دیدگاه لذت‌جویی (هدونیزم) (Hedonism)

طبق این دیدگاه، رفتار انسانها همواره در جهت کسب و ازدیاد لذتهای زندگی و دوری از درد و رنج است. شعار پیروان این دیدگاه عبارت است از: «بهترین و بزرگترین خوبی برای بیشترین افراد» و منظور از خوبی، شادی است و شادی هم با کسب لذت و عدم حضور درد و رنج برابر است (نودینگ، ۲۰۰۳). برخلاف دیدگاه کلاسیک‌ها که تفکر عمیق و جدی را برابر با شادی می‌دانند از نظر مکتب هدونیزم، شادی برابر با ادراکاتی است که همراه با لذت در حیطة حواس پنجگانه انسان روی می‌دهد. یعنی فرد فقط زمانی احساس شادی می‌کند که ادراکی همراه با لذت در حوزه یکی از حواس پنجگانه خود احساس نماید (میل (Mill)، ۱۹۹۳). از نظر دیدگاه لذت‌جویی، شادی یگانه عامل ارزشمندی است که فرد در جهت کسب آن گام برمی‌دارد (کوکلان، ۱۳۵۸).

دیدگاه شناختی

نظریه پردازان دیدگاه شناختی شادی را احساسی می‌دانند که حاصل پیشرفت منطقی در جهت رسیدن به هدف است. در این دیدگاه، شادی به دروندادهای حسی و ادراکات حاصل از آن محدود نمی‌شود و هر چه فرد گامهایی در راه رسیدن به هدف برمی‌دارد بر میزان شادی‌اش افزوده می‌شود. برخلاف شادی موردنظر مکتب لذت‌جویی که خود، هدف است، در دیدگاه شناختی، شادی مأخوذ از هدف و به عبارت دیگر هدف انگیزخته است (پرودو کسی، ۱۹۹۵ به نقل از دریکوندی، ۱۳۸۱).

دیدگاه قرآن درباره شادی

قرآن، منشور هدایت است و هدایت، ابزاری است که قرآن کریم به زیباترین و جامع‌ترین شکل از آن استفاده نموده است. حکمت، موعظه و جدال احسن به فرموده خدا از ابزار هدایت هستند و اگر از منظر دیگر به این ابزار نگاه شود، می‌توان آنها را در دو بخش معرفتی و محبتی ترسیم کرد.

این‌طور نیست که تنها «هست‌ها و نیست‌ها» و مجموعه‌ای از معارف بلند در قرآن جمع شده باشد و «بایدها و نبایدها» در جای دیگر. این کتاب انسان‌سازی چنان جامع است که تمامی حقایق هستی در آن یافت می‌شود و هر حقیقتی هم در ترازوی حکمت نقل و نقد و هم با معیار موعظه سنجش و هم در آینه رحمت الهی به تصویر کشیده می‌شود. یکی از مباحث مهم روان‌شناختی و معرفتی از دیدگاه قرآن، مبحث شادی و انبساط خاطر است. قرآن کتاب حکمت و محبت است و اندیشه و احساس هر دو مدنظر قرآن قرار گرفته است. از دیدگاه قرآن شادی به دو صورت حق و غیرحق است.

«ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» (۱)

«این قهر و عذاب به شما کافران بدان سبب است که در دنیا از پی باطل بودید و دایم به نشاط سرگرم شدید».

شادی صحیح و حق، شادی‌یی است که ظاهر و باطن آن یکی باشد. یعنی در ظاهر همان جلوه باطنی شادی تجلی کند و اندوهی در پی آن نباشد، اما شادی کاذب و باطل، شادی‌یی است که فقط ظاهر دارد، ولی باطن آن غم و اندوه است. به عبارت دیگر در دل هر شادی کاذبی، اندوه صادقی است و هنگامی که قیامت شود و یوم تبلی السرائر برسد و باطن اشیاء آشکار شود، صاحبان چنین شادیهایی اندوهگین می‌شوند، زیرا اندوه باطنی آنها که در دل شادی ظاهری بوده برملا می‌شود.

بنابر معارف قرآنی شادی حقیقی آن است که هم در ظاهر افراد و هم در باطن آنها باشد. آنگاه که خاستگاه و ریشه شادی هر انسانی به خداوند و فضل و رحمت او برگردد، نشاط حقیقی و صادق برای او ایجاد می‌گردد که در قیامت به همان شکل دنیایی ظهور می‌کند و زمانی که برای مسائل دنیوی مثل مقام و مال و... شاد گردد، نشاط کاذب را به دست آورده است. (جوادی آملی، ۱۳۷۸).

با تأمل در قرآن، این کتاب آسمانی و کتب تفاسیر به این حقیقت می‌رسیم که شادی واقعی و حقیقی، ساختار و زیربنایی است که بر پایه شالوده‌های اساسی زیر بنا می‌شود: الف - نشاط برای دریافت و درک وحی: از ویژگیهای والای مؤمنان این است که پس از شنیدن آیات الهی هم به ایمان آنان افزوده می‌شود و هم در دل احساس شادمانی و دلخوشی می‌کنند. خداوند کریم در آیه ۱۲۴ سوره مبارکه توبه می‌فرماید: «وَ إِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَلَيْكُمُ زَادَةٌ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»

«و چون سوره‌های نازل شود، از میان آنان کسی است که

برخلاف

شادی موردنظر

مکتب لذت‌جویی

که خود،

هدف است، در

دیدگاه شناختی،

شادی مأخوذ از

هدف و به عبارت

دیگر

هدف انگیزخته

است

می گوید: این [سوره] ایمان کدام یک از شما را افزود؟ اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان می‌افزاید و آنان شادمان می‌شوند. (۲)»

حضرت علی (ع) نیز در نهج البلاغه یکی از علامتهای متقین را «و نشاطاً فی هدی» ذکر نموده و می‌فرماید: «متقین در راه هدایت شادمان هستند» (۳)

ب - شادی از فضل و رحمت الهی: در آیات زیادی از فضل سخن به میان آمده است، اما آنجایی که شادمانی و نشاط را به‌عنوان ثمره فضل الهی ذکر می‌کند محدود است. سوره مبارکه یونس دو عامل فضل و رحمت خدا را مایه شادی دانسته و می‌فرماید «بگو به فضل و رحمت خداست که مؤمنان باید شاد شوند و این از هر چه گرد می‌آورند بهتر است». (۴)

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این آیه می‌فرماید: فضل و رحمت هر دو سبب مستقلی هستند و اگر جمع شوند شایستگی شادمانی را دارند (فبذلک یفرحوا) و آیه شریفه: «لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَّیْ مِنْكُمْ» (۵) را به‌عنوان مؤید این قول دانسته و معنای آیه را چنین بیان می‌کنند: «تفضلی که خدا برای آنها قرار داد (موعظه، شفای دردهای نهانی و هدایت) و همچنین رحمتی که برای آنان فرستاد (یعنی زندگی پاکیزه‌ای نصیب آنان کرد) شایستگی بیشتری برای شادمانی دارد تا اموالی که گردآوری می‌کنند. (۶) هر دوی این آیات گویای این نکته است که شادی حقیقی به دلیل توجه به فضل و رحمت الهی حاصل می‌شود و نه پس از گردآوری مال و ثروت (هو خیر مما یجمعون) زیرا ثروت انسان را جاودانه نمی‌کند. خداوند در سوره مبارکه آل عمران نیز می‌فرماید:

«فَرِحَیْنِ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِیْنَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْقِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَأَ هُمْ یَحْزَنُونَ» (۷)

آنان به فضل و رحمتی که از خدا نصیبشان گردیده شادمان‌اند و به مؤمنانی که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و بعداً در پی آنها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند.

افزون بر این آیات شریفه، در روایات نیز این نوع شادی مطرح شده است. در خطبه همام آنگاه که حضرت امیر صفات متقین را برمی‌شمرد می‌فرماید: «بیتُ خذراً وَ یصبحُ فَرِحاً: خذراً لَمَّا مِنَ النَّفْلِ وَ فَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمِ» (۸)

«او [متقی] شب می‌خوابد اما ترسان و صبح برمی‌خیزد در حالی که شادمان است. ترس برای اینکه مبادا دچار غفلت شود و شادمانی برای فضل و رحمتی که [از ناحیه خدا] به او رسیده است.



به پدیده‌ای که شادی نامیده می‌شود هم‌اکنون نامهای دیگری نیز داده می‌شود.

اصطلاحاتی از قبیل

«رضایت از زندگی»، «رضایت خاطر»

و «نگرشمهای مثبت نسبت به زندگی»

که برخی مواقع همان تصور و نظر را در بردارند

روشنفکران و اسلام‌شناسان نشاط و شادمانی را پیامد ایمان به خدا می‌دانند و برای ایجاد شادی ارزش زیادی قایل هستند. در این زمینه استاد شهید مطهری (۱۳۵۸) معتقد است ایمان مذهبی آثار نیک فراوان دارد، چه از نظر تولید بهجت و انبساط روحی و چه از نظر نیکو ساختن روابط اجتماعی، چه از نظر کاهش و رفع ناراحتی‌های ضروری که لازمه ساختار این جهان است. خوش‌بینی، روشندلی، امیدواری و آرامش خاطر از آثار بهجت‌زایی و انبساط‌آفرینی ایمان مذهبی است.

تعاریف شادی

در جهان سرور و شادمانی و غم و اندوه مانند تاریکی و روشنی، شب و روز، سرما و گرما و... به‌دنبال یکدیگرند. لیکن هرگز شادی معدوم شدنی نیست. تماشای طبیعت و کنجکاوای در آثار خلقت، خواندن کتاب، بجا آوردن کارهای خوب و نیکی رساندن به مردم می‌تواند همه را از پیر و برنا، زن و مرد مشغول دارد و ایجاد فرح و انبساط در روح انسان نماید (میر خدیوی، ۱۳۶۵).

ارسطو فیلسوف بزرگ یونانی می‌گوید: «عالی‌ترین خوبیهای قابل دستیابی چیست؟ و خود در پاسخ می‌گوید: چه مردم عامی و چه خواص خواهند گفت: شادی» شاید بزرگترین توصیه در مورد اهمیت حقیقی شادی در روابط انسانها، همان باشد که در دومین جمله بیانیه استقلال آمریکا از شادی به‌عنوان یکی از دو حقوق جدایی‌ناپذیر انسان یاد شده است: «ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم که تمامی انسانها مخلوقات برابرند، خالق آنها به ایشان حقوق جدایی‌ناپذیر معینی را تفویض نموده است که زندگی، آزادی و شادی از آن جمله‌اند» (آیزنک (M.W. Eysenck)، ۱۳۷۸، ص ۱۴).

با وجود تاریخچه طولانی در باب شادی، این اصطلاح تا حدی ابهام‌انگیز بوده و نزد افراد مختلف معانی متفاوتی دارد. بنا به نظر ارسطو حداقل سه نوع شادی وجود دارد. در نازلترین سطح، به نظر مردم عادی لذت، شادی به همراه دارد. در سطحی نسبتاً بالاتر و در نظر «بزرگان» شادی معادل عملکرد خوب است و بالاخره شکل سوم شادی که آن را عالی‌ترین نوع شادی برشمرده است، شادی بر پایه زندگی متفکرانه است (آیزنک، ۱۳۷۵).

مک‌گیل (Gill, MC) (نقل از آیزنک، ۱۳۷۵) شادی را چنین تعریف می‌کند «حالتی پایدار که در آن به این شرط مطلوب‌ترین نسبت تمایلات ارضا شده به کل تمایلات روی می‌دهد که، تمایلات ارضا شده مشتمل باشد بر ارضاهایی که از طریق تمایلات ویژه پیش از آنها رخ نمی‌دهند، بلکه به وسیله تعجب حاصل می‌شود.» مالتز

(۱۳۷۲) نشاط را احساس شاد بودن، راضی بودن، آرامش، آزادی، پاسخ به زندگی، خوب بودن و با علاقه به زندگی نگریستن می‌داند.

آیزنک (۱۳۷۵) با اقتباس از تعریف برادبورن شادی را حداکثر عاطفه مثبت و حداقل عاطفه منفی تعریف می‌کند. (وینهوون ۱۹۸۴، به نقل از عابدی، ۱۳۸۱) شادمانی را میزانی که یک فرد در مورد کیفیت کلی مطلوب بودن زندگی‌اش قضاوت می‌کند، تعریف می‌کند. کانت، شادی را ارضای تمامی امیال می‌داند (آیزنک، ۱۳۷۵).

افلاطون در کتاب جمهوری به سه عنصر در وجود انسان اشاره می‌کند که عبارت‌اند از: قوه تعقل یا استدلال، احساسات و امیال. افلاطون شادی را حالتی از انسان می‌داند که بین این سه عنصر تعادل و هماهنگی وجود داشته باشد (دیکی، ۱۹۹۹). ریو شادی را احساس مثبتی تلقی کرده که از حس ارضا و پیروزی به‌دست می‌آید (ریو (Rio)، ۱۳۸۱).

جان لاک و جرمی بنتام (Bentham, J & Locke, J) معتقدند که شادی مبتنی بر تعداد وقایع لذت‌بخش است (آیزنک، ۱۹۹۰ نقل از دریکوندی، ۱۳۸۱). بیشتر پژوهش‌ها از جمله آرگایل و لو (Liu)، (۱۹۹۰)؛ کاستا و مک‌کرا (McCrae & Costa)، (۱۹۸۰)؛ فارنهایم و بروینگ (Furnham & Brewing)، (۱۹۹۰)؛ فارنهایم و چنگ (Cheng)، (۱۹۹۷)؛ هواتارد و همکاران (Hotard et al)، (۱۹۹۸)؛ مایرز و داینر (۱۹۹۵)، (Dyner)؛ معتقد بودند که شادمانی یک ویژگی شخصیتی است و در بسیاری از پژوهش‌ها از جمله پژوهش پاووت و همکاران (Pavet et al)، (۱۹۹۰)، آرگایل و لو (۱۹۹۸) فرانسسیس و همکاران (Francis et al)، شادمانی را معادل «برونگرایی با ثبات» در نظریه آیزنک دانسته‌اند (علی‌پور و همکاران، ۱۳۷۹).

آرگایل (۲۰۰۰، به نقل از عابدی، ۱۳۸۱) بین احساس خوشی و شادمانی تمایز قایل می‌شود. به باور وی احساس خوشی یکی از رایج‌ترین شیوه‌هایی است که افراد با آن شادمانی خود را تعریف می‌کنند در تعریف احساس خوشی آرگایل معتقد است افراد دارای خلق‌های منفی متعددی هستند مثل خشم، اضطراب، افسردگی... ولی واقعاً یک خلق مثبت دارند که تحت عنوان خوشی توصیف می‌شود. در واقع می‌توان گفت شادمانی دارای سه جز است، یک جز آن احساس خوشی و دو جز دیگر آن رضایت از زندگی و عدم وجود عاطفه منفی است. خوشی بعد عاطفی شادمانی است و رضایت بعد شناختی آن است.

بنابراین به اعتقاد آرگایل (۲۰۰۱) شادمانی سه جز اساسی دارد که عبارت‌اند از: هیجان‌ات مثبت، رضایت از زندگی و

در قرن نوزدهم
این تفکر در
کسوتی
فایده‌گرایانه رخ
نمود و در قالب
شعاری تحت
عنوان «بیشترین
شادی برای
بیشترین افراد»
 مطرح گردید.

نداشتن عواطف منفی از جمله افسردگی و اضطراب. همچنین روابط مثبت با دیگران، هدفمند بودن زندگی، رشد شخصی و دوست داشتن دیگران از اجزای شادی هستند.

مفاهیم ضمنی شادی

واژه شادی دارای مفاهیم مختلف و متفاوتی است. مفاهیم ضمنی بسیار آن اغلب ضد و نقیض به نظر می‌رسد و از این رو تا حد زیادی مانع مطالعه علمی شادی می‌شود. این مفاهیم ضمنی عبارت‌اند از:

۱- شادی کلی (Overall Happiness)

در اینجا واژه شادی برای اشاره به یک پدیده تجربی مورد استفاده قرار می‌گیرد. شادی کلی به‌عنوان میزانی که فرد، کیفیت کلی زندگی خود را با رضایت قضاوت می‌کند، تعریف می‌شود. واژه‌های کلیدی در این تعریف عبارت‌اند از:

درجه یا میزان: لغت «شادی» بر لذت و برآورد بهتر زندگی دلالت نمی‌کند، بلکه این واژه درجه یا میزانی را مثل مفاهیم «قد» یا «وزن» نشان می‌دهد. هنگامی که گفته می‌شود فردی خوشحال است، بدین معناست که او درباره زندگی خود با رضایت بیشتری قضاوت می‌کند، یا به‌عبارتی میزان خوشایندی زندگی را می‌رساند.

شخص یا فرد (Individual): واژه شادی صرفاً برای توصیف حالت شخص به کار برده می‌شود. این واژه برای جمع، اشیاء یا وقایع به کار برده نمی‌شوند. بنابراین نمی‌توان گفت که دولتی شاد است. بلکه با فرض بهترین چشم‌انداز، باید گفت: اکثر شهروندان آن خودشان را خوشحال تصور می‌کنند.

قضاوت (Judgment): کلمه شادی در جایی مورد استفاده قرار می‌گیرد که شخص یک قضاوت کلی در مورد کیفیت زندگی خود می‌کند. این امر بر یک فعالیت عقلانی دلالت می‌کند. شادی جمع ساده لذتها نیست، بلکه به بیان دقیق‌تر یک ساختار شناختی است که فرد از تجارب مختلف خود در کنار یکدیگر قرار می‌دهد. پیامد این مفهوم‌سازی این است که شادی نمی‌تواند برای کسانی که قدرت تصمیم‌گیری ندارند مورد استفاده قرار گیرد. لذا این مفهوم فقط برای انسانهای بالغ و دارای عقل سلیم به کار می‌رود و از آنجا که حاصل ارزیابی ذهنی فرد از زندگی خود می‌باشد، نیازی به معیارهای خارج از وجود فرد برای تعیین و اثبات وجود شادی در او ندارد و هنگامی که فرد اظهار می‌کند که شاد است پس حتماً شاد است و نیازی به ارائه دلیل ندارد.

کل زندگی (Overall life): واژه شادی برای اشاره به جنبه‌های خاصی از زندگی به کار نمی‌رود، بلکه به کل زندگی فرد اشاره می‌کند. یعنی مشتمل بر تجارب گذشته و حال و پیش‌بینی تجارب آینده است. این امر بدین معنا

محققان دریافته‌اند که عشق منبع عظیمی از خوشی و مسرت است و ارتباطات اجتماعی و شادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برون‌گرایان به این علت شاد هستند که مهارت‌های اجتماعی زیاد و فعالیت اجتماعی دائمی دارند.



نیست که به تمام چیزهایی که تاکنون فرد تجربه کرده است و به تمام وقایع زندگی وی در فرایند ارزیابی، ارزش و اهمیت یکسان داده می‌شود، بلکه منظور این است که فرد با برداشت کلی از تمام ابعاد و وقایع زندگی خود، میزان شادی خود را ابراز می‌نماید.

مطلوبیت (Favourability): واژه شادی همواره به قضاوت‌هایی راجع به اینکه آیا فردی چیزی را دوست دارد یا خیر، اشاره می‌کند. قضاوت‌های شادی به بعدی می‌پردازد که از لذت تا تحقیر، از دوست داشتن تا بیزارى، ادامه می‌یابد. اسگود (Osgood, C.E)، (۱۹۷۱) در این باره معتقد است: «افراد در تمام فرهنگها، با ارزیابی‌هایی برحسب خود در برابر بد آشنا هستند و براساس این مصادیق و خوشایندی یا ناخوشایندی زندگی خویش را مورد قضاوت قرار می‌دهند.» به عبارت دیگر خوشایند بودن یعنی «خوب بودن» و «خوشایند نبودن» یعنی «بد بودن» زندگی.

۲- سطح لذت احساسات (Hedonic level of affect)
سطح لذت احساسات، میزانی است که با احساسات مختلفی که فرد تجربه می‌کند و در ماهیت و حالت خوشایند هستند، سر و کار دارد به عبارتی مفهوم سطح لذت به خوشایندی تجربه شده در احساسات، هیجانها، عواطف و حالت روحی می‌پردازد. سطح لذت همانند «حالت روحی» نیست. زیرا افراد حالت‌های روحی مختلفی را تجربه می‌کنند مانند: حالات روحی شادمانه، حالات روحی آرام، حالات روحی بی‌قراری، حالات روحی بدخلقى و... که هر کدام از این حالات روحی، با یک ترکیب ویژه از تجربه‌های احساسی مشخص می‌شوند که یکی از آنها «آهنگ لذت» یا «خوشایندی» است. آهنگ لذت، کیفیت تجربی است که در تمام احساسات انسان وجود دارد. تحقیقات افرادی چون آرنولد (Arnold)، (۱۹۶۰)؛ دیویدز (Davitz)، (۱۹۷۰)؛ اسکلسبرگ (Schlossberg)، (۱۹۵۴)؛ پلاچیک (Plutchick)، (۱۹۸۰)؛ نشان‌دهنده این امر است. مفهوم سطح لذت مفهوم وسیعی است و احتمالاً به‌عنوان یک عامل در ارزیابی کلی زندگی که «شادی» نامیده می‌شود، عمل می‌نماید.

۳- رضایت خاطر (Contentment)
احساسی است که فرد پس از برآورده شدن آرزوها و خواسته‌هایش دارا می‌باشد. این مفهوم به درک ذهنی فرد اشاره دارد. و فرض را بر این قرار می‌دهد که فرد برای تحقق خواسته‌های آگاهانه خود نظری دارد. خواه این نظر واقعی باشد یا نباشد.

هنگامی که فرد میزان برآورده شدن خواسته‌های خود را ارزیابی می‌کند، می‌تواند هم به گذشته و هم به آینده نظر داشته باشد، یعنی می‌تواند آنچه را که زندگی تاکنون برای

او به ارمغان آورده ارزیابی کند و نیز می‌تواند آنچه را که احتمال دارد در آینده آشکار سازد، برآورد نماید معمولاً افراد هم گذشته و هم آینده را در ارزیابی‌هایشان تلفیق می‌کنند. رضایت خاطر نیز مانند سطح لذت، احتمالاً به‌عنوان یک عنصر سازنده در برآورد کلی زندگی عمل می‌کند. درک موفقیت در آرزوها، بخشی از دانش فرد در مورد زندگی خودش است، اما همه آن نیست، بخش دیگر، جنبه شناختی این نگرش است. جنبه شناختی این نگرش تمام چیزی است که فرد در مورد هدف آن می‌داند.

۴- اصطلاحات مربوط (Related terms)

شادی همانند آنچه که معمولاً با اصطلاحاتی مثل «کیفیت زندگی» (Quality of life)، «روحیه» (Morale)، «سلامت روانی» (Mental health) و «سازگاری» (Adjustment) نامیده می‌شود، نیست. این اصطلاحات به شیوه‌های متفاوتی استفاده می‌شوند که گاهی با تعریف شادی مطابقت می‌کنند و گاهی مطابقت نمی‌کنند. همچنین به پدیده‌ای که شادی نامیده می‌شود هم‌اکنون نام‌های دیگری نیز داده می‌شود. اصطلاحاتی از قبیل «رضایت از زندگی» (Life-Satisfaction)، «رضایت خاطر» (Contentment) و «نگرشهای مثبت نسبت به زندگی» (Positive attitudes towards life) که برخی مواقع همان تصور و نظر را در بردارند (وینهون، ۱۹۸۴).

نظریه‌های شادی

پژوهش‌های مربوط به شادی از طریق نظریه هدایت و سوق داده نشده است. گرچه بحث‌هایی راجع به تبیین یافته‌های خاص وجود داشته است و احتمالاً برخی از آنها برای تبیین، به بیش از یک نظریه نیاز دارد. از این رو آراگایل (۱۳۸۲) — به نظریه‌های زیر که می‌تواند آغازی در نظریه‌پردازی درباره شادی تلقی شود، اشاره کرده است.

۱- نظریه تبیین‌های زیستی (فیزیولوژیک)

خلق مثبت از طریق انتقال دهنده‌های عصبی چون دوپامین و سروتونین ایجاد می‌شود. این انتقال‌دهنده‌ها را می‌توان به وسیله دارو و نیز از طریق فعالیت مرتبط با هدف فعال ساخت، ورزش و تمرین به علت فعال‌سازی اندروفین باعث شادی دوندگان می‌شود. خلق‌های مثبت دیگر را می‌توان از طریق داروها ایجاد کرد. الکل اضطراب را کاهش می‌دهد، ماری‌جوانا هیجان و تحریک تولید می‌کند. این هیجان‌ات مختلف را می‌توان بدون دارو نیز ایجاد کرد و به همان اندازه داروها نیز می‌توانند مؤثر باشند. احتمالاً به نظر می‌رسد که هیجان‌ات ایجاد شده به واسطه موفقیت یا موسیقی همان مناطقی از مغز را فعال می‌سازد که به‌طور مستقیم با داروها تحریک می‌شوند.

پژوهش‌های
مربوط به کیفیت
زندگی را می‌توان
بخشی از قلمرو
مهندسی اجتماع
دانست. سرآغاز
پژوهش راجع به
کیفیت زندگی را
می‌توان در قرن
هیجدهم و
همزمان با عصر
شکوفایی دانش و
تفکر بشری
جست‌وجو کرد.

۲- نظریه روابط و فعالیت‌های اجتماعی

محققان دریافته‌اند که عشق منبع عظیمی از خوشی و مسرت است و ارتباطات اجتماعی و شادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برونگرایان به این علت شاد هستند که مهارت‌های اجتماعی زیاد و فعالیت اجتماعی دایمی دارند. یکی از دلایل اصلی رضایت از اوقات فراغت و تفریح لذت‌بخشی روابط اجتماعی است که آنها را در یک حالت خلقی خوب قرار می‌دهد و در نتیجه به دنبال فعالیت اجتماعی بیشتر بر می‌آیند. علت اینکه بین شادی و معاشرت رابطه نزدیکی وجود دارد، می‌تواند ناشی از رضایت از ارضای نیازهای اجتماعی، برآوردن نیازهای مربوط به عزت‌نفس یا یادآوری روابط نزدیک در زمان کودکی باشد.

۳- نظریه نیازهای عینی ارضاکننده

شواهد حمایت‌کننده‌ای از این نظریه وجود دارد. در صورتی که مردم خیلی فقیر باشند یا در جامعه فقیری زندگی کنند، ثروت باعث شادی آنان می‌شود. به همان نحو که داشتن خانه، شغل، همسر و سلامت از منابع شادی محسوب می‌شوند. اما تأثیر این موارد برای بیشتر مردم ضعیف و ناچیز است. رضایت از هر یک از این عوامل به عوامل شناختی مختلف از جمله مقایسه با گذشته، یا مقایسه خود با دیگران بستگی دارد.

منابع مهم دیگری از شادی وجود دارند که به نظر می‌رسد هیچ ربطی با ارضای نیازها ندارند که می‌توان به مزایای موسیقی و مذهب، کار داوطلبانه و دیگر اشکال اوقات فراغت اشاره کرد. این نظریه فقط در صورتی می‌تواند جوابگو باشد که نیازهای جدید زیادی ابداع شوند.

کاربرد عملی پژوهش‌های مربوط به شادی

شادی یکی از شاخص‌های کیفیت بارز زندگی است. یعنی آثار آن به وضوح در زندگی و حالات افراد دیده می‌شود. این شاخص به همراه شاخص‌های سلامت روانی و جسمانی نشان‌دهنده میزان کامیابی افراد است. با توجه به طرحها، سوالات، نتایج و پیشنهاد‌های مربوط به مطالعه درباره پیرامون شادی، به وجود کاربردهای گوناگون داده‌ها و یافته‌های مربوط به پژوهش‌های انجام شده راجع به شادی پی می‌بریم. برخی از این کاربردها به شرح ذیل می‌باشد:

۱- غنی‌سازی شادی افراد

در مورد مزایای چند نوع درمان یا تغییر شیوه زندگی، پژوهش‌های پیگیری انجام شده است. چنین پژوهش‌هایی ضرورت دارد، زیرا بسیاری از شکل‌های روان‌درمانی که معلوم شده است، مؤثر نیستند. درمان مبتنی بر فعالیت‌های خوشایند و برخی از شیوه‌های درمان شناختی در شادی به طور مستقیم مورد توجه قرار گرفته‌اند و معلوم شده است



علت اینکه بین شادی و معاشرت رابطه نزدیکی وجود دارد، می‌تواند ناشی از رضایت از ارضای نیازهای اجتماعی، برآوردن نیازهای مربوط به عزت‌نفس یا یادآوری روابط نزدیک در زمان کودکی باشد.

نتیجه گیری

از زمانی که تفکر منظم بشری ثبت شده تاکنون همواره این سؤال مرکز توجه افکار بوده است که چه چیزی باعث شادی انسانها می شود و متقابلاً تأثیر شادی بر ابعاد گوناگون شخصیت انسان چگونه است. پاسخ به این سؤال امروزه بیش از هر زمان دیگری نیاز به تفکر و بازنگری عمیق دارد، زیرا عصر حاضر واقعاً جالب، جذاب و تماشایی است. پیشرفت و گسترش علمی و فنی با سرعت سرسام آوری انجام می گیرد. دشوارترین و طولانی ترین کارها را می توان با دستگاههای الکترونیکی به آسانی و در اندک زمان انجام داد و از صحت و اعتبار آنها مطمئن بود. انسان می تواند به سهولت به کرات دیگر سفر کند، فاصله های بسیار دور را نزدیکتر گرداند و... در واقع بشریت با جهشی دوربرد (کوانتومی) و با عمیق ترین خیزش اجتماعی و خلاقانه ترین نوسازی که جهان تاکنون به خود دیده است، مواجه است.

این تمدن با خود اشکال جدید خانواده، کار و عشق ورزیدن و زندگی، نظام جدید اقتصادی، تعارضات جدید سیاسی و مهمتر از همه آگاهی دگرگون یافته ای به همراه آورده است. به سختی می توان کلماتی یافت که بتواند قدرت کامل و وسعت عمل این تحول خارق العاده را توصیف نماید. پیشرفتهای سریع فناوری و اطلاع رسانی، با وجود مزایای فراوان، خلأی را برای انسان معاصر به وجود آورده است. موج فزاینده افسردگی، پایین آمدن سن خودکشی، افزایش طلاق و بزهکاری و بسیاری مشکلات روحی - اجتماعی دیگر، واقعتهای انکارناپذیری هستند که نشان می دهند گویا شادی از جوامع بشری رخت بر بسته است. جوامع انسانی دچار ناهنجاریهای بسیاری شده اند. سلامتی روان بشر در خطر است. بسیاری از دردهای ظاهراً جسمانی نیز معلول بی قراری و اختلالات روانی است. روان محتاج کاربرد روشی است که او را از آسیب عوامل مخرب دور دارد. این روشهای استحقاقی تحت عنوان بهداشت روان مطرح می شوند و یکی از شیوه های ایجاد آرامش در انسان و به وجود آوردن سلامتی روح و بهداشت روان، همین مقوله شادی است. از جمله تعاریفی که برای شادی ارائه شده داشتن تصور مطلوب از کل زندگی است. پژوهش های متعدد نشان داده اند که تصور مطلوب از کل زندگی آثار مثبت فراوانی برای افراد دارد. از جمله این آثار می توان به بهبود عملکرد دستگاه ایمنی بدن، افزایش اعتماد به نفس، علاقه مندی بیشتر به هموعان، به محل زندگی، ارزیابی مثبت از رویدادها و مشارکت اثربخش در فعالیتهای اجتماعی و کاهش فشارهای روانی، اضطراب و حسادت

که مؤثر می باشد. آموزش مهارتهای اجتماعی هدف دیگری دارد، اما در مورد افسردگی تأثیر مثبت دارد و در مورد افراد سالم از طریق بهبود روابط اجتماعی نتایج مشابهی دارد. تغییر در فعالیتهای تفریحی نظیر افزایش تمرینات ورزشی هم در درمان افسردگی و هم برای افراد سالم مؤثر است. نوع تفریح را خود انسان مشخص می کند و برای افزایش شادی قادر است آن را تغییر دهد.

۲- افزایش شادی جوامع

شادی کاملاً یک موضوع فردی نیست، بلکه تا حدودی یکی از خواص جوامع است. این موضوع به خصوص در جوامع بیرونگرا مصداق دارد. سلامتی جوامع تا حدودی تابعی از تسهیلات مشترک مثل تفریح و پیوستگی اجتماعی است. یکی از موارد کاربرد داده های مربوط به شادی، نشان دادن رگود یا رونق اجتماعی در طول زمان است. در این مورد می توان به پژوهش استیرلین (Easterlin, R.A)، (۱۹۷۴) اشاره کرد. استیرلین مشاهده کرد که با وجود دوبرابر شدن رفاه اقتصادی مردم، سطح شادی آنها تغییر نکرده است. استیرلین نتیجه گرفت که پول نمی تواند لزوماً شادی افراد جامعه را به ارمغان آورد (آرگایل، ۱۳۸۲). به اعتقاد لایارد (۲۰۰۳) یک تضاد در قلب تمدن انسانی وجود دارد و آن این است که به نسبتی که جوامع ثروتمندتر شده اند، مردم شادتر شده اند. در طول ۵۰ سال گذشته با اینکه خانه های بهتری ساخته شده است، لباسهای بیشتر، تعطیلات طولانی تر و بالاتر از همه سلامتی بهتر، ولی تحقیقات آشکارا نشان می دهد که شادی در آمریکا، ژاپن و بریتانیا افزایش نیافته است. نتایج پژوهش ها نشان می دهد که ۶ عامل اصلی وجود دارد که شادی را در جوامع افزایش می دهد: سلامت روانی، کار رضایت بخش و مطمئن، داشتن یک زندگی شخصی عاشقانه و سالم، جامعه امن، آزادی، ارزشهای اخلاقی (لایارد، ۲۰۰۳).

۳- بنگاههای بین المللی

این بنگاهها در کشورهای مختلف با کیفیت زندگی سر و کار دارند. آنها ابتدا فقط اقدامات اقتصادی را مدنظر قرار می دادند و پس از آن به آموزش و بهداشت توجه کردند. اما سلامت ذهنی نیز مهم است و رابطه خیلی نزدیکی با این شاخصهای عینی ندارد. بنابراین سلامت ذهنی باید لحاظ شود و ممکن است از طریق این بنگاهها اهمیت پیدا کند. به خصوص اگر در کشوری میزان شادی خیلی کم باشد. اما انجام مقایسه آسان نیست زیرا بعضی از شادی ها در فرهنگهای مختلف ممکن است شکل متفاوتی داشته باشد و یا اینکه راههای مختلفی برای جواب دادن به سوالات وجود داشته باشد (آرگایل، ۱۳۸۲).

یکی از شیوه های

ایجاد آرامش

در انسان و

به وجود آوردن

سلامتی روح

و بهداشت روان،

همین مقوله

شادی است.

از جمله تعاریفی

که برای شادی

ارائه شده

داشتن تصور

مطلوب از کل

زندگی است.

اشاره کرد با وجود این شادی کمیاب‌ترین و ارزشمندترین چیزی است که تاکنون انسان آن را جست‌وجو کرده و متأسفانه بسیار کم درک گردیده و بسیار به غلط و اشتباه فهمیده شده است. از آنجا که به کمال رسیدن انسان از لحاظ جسمی و روحی، آرزوی دیرینه او بوده است و چشم‌انداز برخوردار شدن از سلامتی جسمانی بسیار خوب، حداقل در بسیاری از کشورهای پیشرفته به واقعیت تبدیل شده است، یکپارچگی و توسعه یافتگی شخصیت انسانی، بالاترین هدفی است که در دنیا وجود دارد. کاربرد شادی و تندرستی ذهنی در بردارنده قوانین مهمی است که از طریق احساسات بر همه ابعاد رفتار انسان و پیشرفت او شامل: سلامت فیزیکی و روانی، پیشرفت مهارتی و آموزشی، صلاحیت اجتماعی و ایجاد روابط مثبت اجتماعی قابل تشخیص است. در واقع شادی عاملی است که در صدد پیشگیری از نابسامانی‌ها و حل مشکلات روحی و روانی انسان بوده و به سلامت روانی وی نظر دارد. از این رو رشد فردی و توسعه اجتماعی بسته به آن است که تا چه اندازه به مقوله شادی بها داده شود و تا چه اندازه این امر با موفقیت عمل نماید. در واقع شادمانی از جمله ارمغانهای آفرینش است که نقش مهمی در تأمین بهداشت روانی انسان دارد. اما این ارمغان خود به خود به دست نمی‌آید، اگر چه رسیدن به آن خیلی هم دشوار نیست.

پی نوشت

- ۱- سوره غافر، آیه ۷۵.
- ۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۷۱.
- ۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
- ۴- سوره یونس، آیه ۵۸.
- ۵- سوره نور، آیه ۲۱.
- ۶- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱.
- ۷- سوره آل عمران، آیه ۱۷۰.
- ۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

منابع

- ۱- آرگایل، مایکل. روان‌شناسی شادی، ترجمه فد. بهرامی، م. گوهری انارکی، ح.ط. نشاطدوست، ح. پالاهنگ، (۱۳۸۲)، اصفهان، انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ۲- آیزنک، مایکل. روان‌شناسی شادی، ترجمه م. فیروزبخت و خ. بیگی، (۱۳۷۵)، تهران، انتشارات بدر.
- ۳- آیزنک، مایکل. همیشه شاد باشید، ترجمه زهرا چلونگر، (۱۳۷۸)، انتشارات نسل نواندیش.
- ۴- پلاچیک، روبرت، هیجان‌ها: حقایق، نظریه‌ها و یک مدل جدید، ترجمه م. رمضان‌زاده، (۱۳۷۵)، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۵- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۸)، تفسیر تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء.
- ۶- دریکوندی، هدایت‌الله. (۱۳۸۱)، «بررسی عوامل نشاط انگیز در دانش‌آموزان مدارس راهنمایی شهر اصفهان از نظر مدیران و مربیان
- ۷- پرورسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه اصفهان.
- ۷- ریو، جان. مارشال. انگیزش و هیجان، ترجمه ی. سید محمدی، (۱۳۸۱)، تهران، مؤسسه نشر ویرایش.
- ۸- عابدی، محمدرضا. (۱۳۸۱)، «بررسی و مقایسه اثربخشی روشهای مشاوره شغلی به سبک نظریه یادگیری اجتماعی، سازگاری شغلی و مدل شناختی رفتاری شادمانی فوردایس بر کاهش فرسودگی شغلی مشاوران آب شهر اصفهان»، پایان‌نامه دکتری مشاوره دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی تهران.
- ۹- علی‌پور، احمد. احمدعلی نوربالا، جواد اژه‌ای، حسین مطیعیان. (۱۳۷۹)، «شادکامی و عملکرد ایمنی بدن»، مجله روان‌شناسی، سال چهارم، ۳، ۲۱۹-۲۳۳.
- ۱۰- کوکلان، ه. (۱۳۵۸)، رفتار سازمانی، تهران، دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی.
- ۱۱- مالتز، ماکسول. روان‌شناسی ارتباط و کنترل، ترجمه جمال زره‌ساز، بابک شمشیوری، (۱۳۷۳)، تهران، انتشارات چاپخش.
- ۱۲- مطهری، مرتضی. (۱۳۵۸)، انسان و ایمان، انتشارات صدرا.
- ۱۳- مظفر، حسین. (۱۳۷۹)، اثر نشاط روحی بر شکوفایی خرد، تربیت، شماره ۷.
- ۱۴- میرخدیبوی، اصغر. (۱۳۶۵)، پند و لطیفه، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- 15- Annas, J. (1993). The morality of Happiness. NewYork: oxford university press.
- 16- Argyle, M. (2001). The psychology of happiness. London: Routledge.
- 17- Dickey, M.T. (1999). The pursuit of Happiness. <http://www.Dickey.Org/happy.Htm>.
- 18- Diener, E. Suh, E. & Oishi, S. (1997). Recent finding on subjective wellbeing. Indian Journal of clinical psychology.
- 19- Layard, R. (2003). The secret of happiness. <http://www.Findarticles.Com>.
- 20- Martin, R. A. Kuiper, N.A. Olinger, J. & Dence, K. (1993). Humor, coping with stress, self-concept and psychological well-being. Humor: international Journal of humor research.
- 21- Mill, J.S. (1993). Onliberty and utilitarianism. (NewYork: Bantam Books, 1993), p 144.
- 22- Noddings, N. (2003). Happiness and Education. NewYork: Cambridge university press.
- 23- Osgood, C. E. (1971). Exploring in semantic space: A personal diary. Journal of social Issues. 27, 5-64.
- 24- Rorty, A. (1980). Essays on Aristotles Ethics. (Berkeley: university of California press).
- 25- Veenboven, R. (1984). Data book of Happiness. Reidel publishing compang.
- 26- Veenboven, R. (1997). Advances in understanding happiness. Published in French in Reve Quebecoise de psychologie. 18, pp 29-74.

نقش رسانه‌ها در مردم سالاری نوین

قسمت دوم

نوشته اکبر فاگ

ترجمه محب‌علی دیانی در دشتی

نگاهی به خلاصه مطالب بخش نخست

رسانه‌های گروهی ستون فقرات مردم‌سالاری را تشکیل می‌دهند. زیرا تأمین‌کننده اطلاعاتی هستند که مردم برای رأی دادن به آن نیاز دارند. رسانه‌های گروهی همچنین مشکلات درون جامعه را شناسایی و به‌عنوان یک واسطه برای حل آنها عمل می‌کنند. به‌عبارت دیگر رسانه‌ها دستگاه‌های ناظری هستند که ما برای افزایش عملکردهای اشتباه افرادی که قدرت را در دست دارند به آنها تکیه می‌کنیم. در عین حال دیدگاه‌های مخالفی نیز در ارتباط با رسانه‌ها وجود دارد که معتقد است رسانه‌ها به جای آنکه تأثیر سیاستها و برنامه‌های شخصیت‌های سیاسی و اجرایی آنها را دنبال کنند به مسائل داخلی و شخصی آنها پرداخته و تلاش می‌کند، رسوایی‌های شخص آنها را برملا سازند در حالی که تأثیر سیاست‌های نادرست آنان بر کشور بسیار مهمتر است.

مخالفان رسانه‌ها همچنین معتقدند رسانه‌ها مردم را از چیزهای غیرواقعی می‌ترسانند و در حالی که مسائل فرعی مورد توجه خاص آنها قرار می‌گیرد، خطرهای اصلی که جامعه را تهدید می‌کند، حتی مورد اشاره هم قرار نمی‌گیرد. مخالفان رسانه‌ها همچنین معتقدند که رسانه‌ها به علت وابستگی به پول آگهی و منابع درآمدی خود قادر نیستند، مشکلات صنایع مختلف را مطرح کنند.

اندازه‌گیری میزان رضایتمندی مخاطبان و تأثیر تنوع در این رضایتمندی و پاسخ به ایرادهای مخالفان رسانه‌ها، از جمله موضوعاتی بود که در بخش اول مورد توجه نویسنده قرار گرفت.

گزینش در رسانه‌ها

به‌صورت سنتی صاحب‌نظران و کارشناسان امور رسانه‌ای، موضوع «گزینش» در اخبار را به «دروازه‌بانی» یا «ارزیابی» خبر تشبیه کرده‌اند. این واژگان بر این فرض استوار است که یک سردبیر خبری یا یک خبرنگار در تقسیم تفکیک اخبار دریافتی براساس دو عامل «ارزشهای خبری» و «مبانی سیاسی» عمل می‌کند.

مشکلات اجتماعی که عناصر ترس و خطر آنها مسلط باشد برای رسانه‌ها جذابیت بیشتری دارد و معمولاً بخش عمده اخبار را این‌گونه مطالب تشکیل می‌دهد. در عین حال تأکید بیش از حد روی عناصر «ترس و خطر» تأثیرات مهم سیاسی و اجتماعی به‌دنبال دارد به همین علت در بخش‌های دیگر این تحقیق بیشتر به آنها پرداخته می‌شود.

برخی مواقع انتشار اخبار ممکن است آنقدر متکی به انتخاب باشد که به جانبدارانه یا گزینشی بودن متهم گردد، مثلاً در ارتباط با اخبار جنگ معمولاً این وضعیت بروز

می‌کند (هرمن و چامسکی، ۱۹۸۸). ولی به‌صورت کلی ما ناچار نیستیم که تولیدکنندگان خبر را به سبب داشتن انگیزه بی‌صدقاتی مقصر بدانیم تا به این وسیله «تحریف رسانه‌ای» را ثابت کنیم. بیشترین موارد گزینش خبر در رسانه‌ها را می‌توان با توجه به عوامل ساختاری مانند تشکیلات خبرگزاری‌ها، نظام تأمین مالی آنها، اتکا به برخی منابع و رقابت برای کسب رتبه‌های بالاتر (از نظر توجه خوانندگان) توضیح داد (اریکسون، ۱۹۸۷).

نوع «پوشش خبری» را نیز عواملی مانند دانش خبرنگاران، چارچوب‌های از پیش تعیین شده خبر، محدودیت‌های زمانی برای ارسال خبر، اعتبار منابع خبری و امکان گرفتن عکس‌های خبری مناسب تعیین می‌کند. رسانه‌ها اگر یک خبر با چارچوب‌های آنها مطابقت نداشته باشد، یا حتی به یک رشته خاص موضوعی مرتبط نباشد ممکن است حتی آن خبر را منتشر نکنند.

رسانه‌ها تا حدی متکی به دریافت‌های خود هستند که «ارزشهای خبری» یک مطلب ممکن است در حد یک پیشگویی مورد نظر رسانه باشد. یک موضوع خبری به این علت جالب است که منابع مختلف در مورد آن می‌نویسند. جنایات خشونت‌آمیز و جنایات جنسی موضوعاتی هستند که گزارشگری درباره آنها به‌شدت به‌صورت انتخابی صورت می‌گیرد.

رسانه‌ها اخبار احساسی را بیشتر می‌پسندند. گزارش‌های قربانیان در حال ضجه زدن، اخباری که با اهداف سیاسی آنها متناسب باشد و تصویر جنایتکار را به‌عنوان یک هیولا منعکس می‌کنند. براساس یافته‌های بررسی‌های مطبوعاتی، استفاده از دیدگاه‌ها و اطلاعات نخبگان در رسانه‌ها نیز بسیار گزینشی صورت می‌گیرد.

رسانه‌ها در مباحثات عمومی در ارتباط با خطرات و مخاطرات (risks and dangers) نقش اساسی بازی می‌کنند، ولی پوشش آنها از این موضوعات کاملاً گزینشی صورت می‌گیرد. برخی مواقع رسانه‌ها مخاطرات کوچک را که فقط یک اشاره به آن کفایت می‌کند، به‌شدت بزرگنمایی می‌کنند و از سوی دیگر از مخاطرات جدی غفلت می‌کنند.

این یک مشکل اساسی است که هنگامی که در مورد یک مخاطره جدی اطلاع‌رسانی می‌شود موضوع به‌صورت فرضی یا ذهنی است و تا زمانی که یک اتفاق یا فاجعه واقعی بروز نکند، موضوع برای رسانه‌ها قابل مشاهده نیست. در این‌گونه موارد رسانه‌ها مایل نیستند در مورد مخاطرات فرضی صحبت کنند.

رسانه‌ها نیاز به یک واقعه عینی دارند تا بتوانند گفت‌وگوهای فرضی را با آن مرتبط کنند و به افراد واقعی

مخالفان رسانه‌ها
معتقدند رسانه‌ها
مردم را از
چیزهای غیرواقعی
می‌ترسانند و در
حالی که مسائل
فرعی مورد توجه
خاص آنها
قرار می‌گیرد،
خطرهای اصلی
که جامعه را
تهدید می‌کند،
حتی مورد اشاره
هم قرار نمی‌گیرد.

از سوی مخاطب صورت می‌گیرد. این انتخاب به این صورت است که مردم تصمیم می‌گیرند، براساس نیازها، سلیقه‌ها و علاقه‌های خود و برای کسب اطلاعات کدام رسانه دیداری شنیداری یا مکتوب را برگزینند. مردم رسانه‌ها را برای موضوعاتی که مورد علاقه آنها است مرور می‌کنند و در این روند عناوین خبری و موضوعاتی که مورد علاقه آنها نیست، یا ارتباطی به آنها ندارد، یا تکراری و خسته‌کننده است، یا درک آن برای آنها بیش از اندازه مشکل باشد را مورد بی‌توجهی قرار می‌دهند.

مردم مکرراً اخباری را که به نظرشان خیلی پیچیده یا خیلی دور از دسترس باشد فقط به‌خاطر اینکه وقت و انرژی خود را هدر ندهند کنار می‌گذارند. بنابراین اخباری که مورد توجه مردم قرار می‌گیرد، اخباری است که به سلیقه‌های شخصی آنها نزدیک است، یا از نظر جاذبه‌های انسانی توجه آنها را جلب می‌کند مانند اخبار حوادث، جنایات، بهداشت، ورزش، تفریحات، سرگرمی‌ها و شخصیت‌های برجسته. تولیدکنندگان خبر آموخته‌اند که توجه مردم را با استفاده از تجربیات شخصی آنها جلب کنند. وقتی خواننده خبری را برای مورد توجه قرار گرفتن انتخاب می‌کند پردازش ادراکی آن خبر نیز از طریق تفکر قیاسی (schematic thinking) اقتصادی می‌شود.

انسانها از چیزی به نام ساختارهای دانش یا قیاس (schemata) به‌عنوان تصاویر ذهنی که مردم و وقایع باید در آنها بگنجانند، بهره می‌برند. این فرایند، بسط اطلاعات جدید در مجموعه دانش فعلی مخاطب را امکان‌پذیر می‌سازد. از آنجایی که منابع خبری معمولاً خبر را به صورت تفکیک شده و بدون سوابق خبری مناسب ارائه می‌دهند «قیاس» اجازه می‌دهد که دریافت‌کنندگان خبر رأساً آن را در یک متن معنادار برای خود قرار دهند.

این روند به علاوه این امکان را فراهم می‌کند که اطلاعات تکراری که از قبل برای افراد در قیاس آنها وجود داشته است، و از سوی دیگر اطلاعاتی که با دانش پیشین مردم در تضاد است و هنوز منطقی به نظر می‌رسد، حذف شود.

مخاطبان معمولاً زمانی از اخبار دریافتی برداشت غلط می‌کنند که به علت نداشتن یک قیاس درست برای تفسیر خبر، یا به جای آنکه مناسبترین قیاس را برای تفسیر خبر استفاده کنند، اولین قیاسی را که در فرایند ذهنی آنها وجود دارد مورد استفاده قرار دهند. افرادی که اطلاعات گسترده‌ای دارند از قیاس‌های مناسبی نیز برخوردارند که پردازش اطلاعات جدید را برای آنها آسان می‌کند. در این فرایند، افرادی که از نظر اطلاعات غنی هستند باز هم با دریافت اطلاعات از دیگران غنی‌تر می‌شوند.

نیاز دارند تا یک بعد عاطفی نیز به موضوع بدهند. تحلیل‌گران مخاطرات چون این مشکلات را مورد توجه قرار نمی‌دهند و رسانه‌های گروهی را فراموش می‌کنند نیز مورد سرزنش قرار می‌گیرند. رسانه‌ها ممکن است به مخاطرات معطوف شوند، ولی این کار بدون شرط و شروط صورت نمی‌گیرد. باید وقایع عینی که موضوعات را باارزش سازد بروز کند، زیرا رسانه‌ها قادر به حفظ توجه خود به مخاطرات فرضی نیستند.

هنگامی که صحبت از اطلاع‌رسانی در مورد مخاطرات یا دیگر مشکلات اجتماعی است، یک رقابت شدید غیرمعمول بین منابع ایجاد می‌شود. در این شرایط گروه‌های دارای منافع مشترک، سیاستمداران و نخبگان هر یک تلاش می‌کنند که براساس اهداف خود، مشخص کنند از کدام یک از خطرهای موجود بیشتر باید هراس داشت. بدون شک مطبوعات و رسانه‌ها نقش اساسی در نتیجه این اختلاف بازی می‌کنند، زیرا انتخاب آنها بر تعریف نهایی خطر تأثیر گذار است. سیاستمداران نیز ناچار می‌شوند خطری را که رسانه‌ها به‌عنوان خطر اصلی تعریف می‌کنند به‌عنوان موضوع اصلی برنامه‌های خود اعلام کنند. همچنین رسانه‌ها در مورد اینکه چه کسی اجازه دارد مشکلات کشور را تبیین کند، یا اینکه آیا اساساً مشکل اصلی مطرح شده است یا نه، به‌صورتی مردم‌سالارانه هدایت نمی‌شوند.

تأثیر رسانه‌ها

نظریه‌های مختلفی در ارتباط با تأثیر رسانه‌ها بر رفتار و دیدگاه‌های زیربنایی مخاطبان وجود دارد که ما در این مقاله به مهمترین آنها در ارتباط با موضوع بحث می‌پردازیم. البته مشاهدات پیشین و کنونی مملو از مثالهایی است که به قدرت تأثیر رسانه‌ها بر عادات و افکار مردم دلالت دارد، ولی مطالعات تجربی اخیر نتوانسته است این پیش فرض را تأیید کند که رسانه‌های گروهی قدرت زیادی در «تغییر عادات مردم» داشته باشد. این عدم تناسب بین تجربیات پیشین و مشاهدات موجود در جهان واقع، در مقدمه نظریه «پردازش ادراکی» (cognitive processing) مانند برنامه‌ریزی، تنظیم خبری و اولویت‌بندی خبری حل شده است.

پردازش ادراکی

ظرفیت‌های ادراکی یک انسان محدود است. رسانه‌ها مقادیر زیادی از اطلاعات را در اختیار دارند و این بسیار بیشتر از مقداری است که یک نفر قادر به دریافت آن باشد. براساس این نظریه، انسانها در رویارویی با این میزان اطلاعات که از رسانه‌ها دریافت می‌کنند به‌گونه‌ای اقتصادی عمل می‌کنند. در اولین مرحله از پردازش این میزان اطلاعات، یک انتخاب

رسانه‌ها اخبار احساسی را بیشتر می‌پسندند. گزارشهای قربانیان در حال ضجه زدن، اخباری که با اهداف سیاسی آنها متناسب باشد و تصویر جنایتکار را به‌عنوان یک هیولا منعکس می‌کنند.

هدف‌سازی

تأثیر «هدف‌سازی» (agenda setting) در جمله مشهور برنارد کوهن (۱۹۶۳) کاملاً روشن می‌گردد که می‌گوید: «رسانه‌ها شاید بیشتر مواقع در اینکه به مردم بگویند چه فکر کنند موفق نباشند ولی در این زمینه که به مردم بگویند به چه چیز فکر کنند به صورت حیرت‌انگیزی موفق بوده‌اند.»

مردم نیاز دارند در این جهان پیچیده و مملو از موضوعات پیچیده‌تر فکر خود را تقویت کنند. در نبود هدایت‌کننده‌های دیگر، مردم اهمیت موضوعات را از میزان گستردگی پوشش آنها در مطبوعات استنتاج می‌کنند و بر روی آن موضوعاتی متمرکز می‌شوند که به صورت گسترده‌تری از سوی رسانه‌ها پوشش داده شود.

شواهد زیادی وجود دارد که رسانه‌ها بر دریافتهای مردم از مهمترین موضوعات و مشکلاتی که دولت باید کاری در مورد آنها انجام دهد، تأثیرات زیادی دارند. تأثیرات «هدف‌سازی» رسانه‌ها، هنگامی که نیاز مخاطبان برای افزایش اطلاعات آنها زیاد است، افزایش می‌یابد.

«هدف‌سازی» در زمینه موضوعات برجسته‌ای که مردم عیناً مشاهده می‌کنند یا درباره موضوعاتی که اطلاعات زیادی دارند کاهش می‌یابد. در زمینه موضوعاتی نیز که مردم اطلاعات کافی پیشین برای ارائه پاسخهای مناسب به موضوعات مطرح شده را داشته باشند قدرت تأثیرگذاری رسانه‌ها کاهش می‌یابد. مطالعات همچنین نشان می‌دهد که تأثیر رسانه‌ها بر مردم در ارتباط با موضوعات قابل لمس و قابل تصور بیشتر از موضوعات ذهنی است.

در حالی که کارشناسان رسانه‌های معمولاً تأثیرات قوی «هدف‌سازی» را می‌پذیرند ولی اختلاف‌نظرهایی در ارتباط با اینکه کدام رسانه می‌تواند هدف را تعیین کند وجود دارد. برخی مطالعات نشان می‌دهد که حداقل در ارتباط با سیاستهای اقتصادی کشور سیاستمداران تأثیرات زیادی بر هدف‌سازی رسانه‌ها دارند. اما همان گونه که در بخشهای بعدی مطرح می‌شود رسانه‌ها نیز ممکن است با اهداف اقتصادی خود موضوعات چشمگیری را به‌ویژه در مورد سوژه‌های احساسی مانند خطرناک، جنایات، موضوعات جنسی و رسوایی‌های شخصیت‌های برجسته مطرح کنند. دستیابی به اهداف عمومی یک منبع محدود ولی ارزشمند است که «گروه‌های مشترک‌المنافع» معمولاً برای رسیدن به آن در رسانه‌ها به رقابت می‌پردازند.

زمینه‌سازی خبری

زمینه‌سازی خبری (priming) در ارتباط نزدیک با هدف‌سازی خبری است. «زمینه‌سازی» به این واقعیت اشاره

دارد که بخشی از اطلاعات رسانه‌ها بتوانند با معطوف کردن اذهان مردم به یک تفکر خاص، بر نوع تفسیری که مردم از اخبار بعدی که در آن زمینه دریافت می‌کنند تأثیرگذاری کند. از این رو رسانه‌های خبری می‌توانند با مورد توجه قرار دادن برخی موضوعات یا بی‌توجهی به برخی موضوعات دیگر، معیارهایی که مثلاً سخنرانی یک نامزد انتخاباتی را مورد قضاوت قرار می‌دهد، تحت تأثیر قرار دهند. نمونه این تأثیرگذاری در کاهش چشمگیر حمایت مردمی از آقای بوش (رئیس جمهور آمریکا) در سال ۱۹۹۲ میلادی بود که به‌خاطر توجه بیش از حد رسانه‌ها بر موضوع تورم در ایالات متحده، توجه مردم آمریکا از توانایی رئیس‌جمهور در اداره جنگ خلیج فارس به اوضاع اقتصادی داخلی آن کشور و میزان توانایی او در اداره اقتصاد آمریکا معطوف شد.

تأثیرات زمینه‌سازی خبری اغلب مواقع در چارچوب «تفکر قیاسی» تعریف می‌شود. هنگامی که مردم یک اطلاع جدید را ارزیابی می‌کنند، برای پردازش این اطلاع جدید تمایل دارند به اولین اطلاع قابل دسترسی در ذهن خود مراجعه کنند. مخاطبان تمایل ندارند برای تحلیل و ارزیابی یک اطلاع جدید به دنبال یک جست‌وجو و تحقیق کامل علمی بروند. یک «قیاس» در ذهن مخاطب فقط به این خاطر می‌تواند موجود باشد که اخیراً (با دریافت اطلاعات بیش‌زمنه) فعال شده و در خاطره کوتاه‌مدت مخاطب موجود است، یا اینکه در ارتباط با فعال شدن ساختار مشابهی که اخیراً فعال شده است فعال گردد.

چارچوب‌سازی

یکی دیگر از تأثیرات ادراکی که می‌تواند به‌عنوان پیامد تفکر قیاسی شناخته شود چارچوب‌سازی (framing) است. چارچوب‌سازی به چارچوب منبعی اشاره می‌کند که یک موضوع خاص در آن محدوده توضیح داده می‌شود. مثلاً یک خبر منتشر شده در ارتباط با تکامل سلاحهای هسته‌ای می‌تواند در دفعات مختلف به‌عنوان خبری در زمینه پیشبرد فناوری، درباره بودجه نظامی، درباره راهبردهای نظامی، درباره موازنه قوا بین ملتها، درباره مسابقات تسلیحاتی در مقابل تلاش برای خلع سلاح، و حتی درباره خطر پرتوهای هسته‌ای تنظیم شود. چارچوبی که برای تنظیم این خبر استفاده می‌شود تأثیرات مختلف و نافذی بر طرز تلقی مردم از این موضوع خواهد داشت. بعضاً این گونه فرض می‌شود که «چارچوب‌سازی» نوع دیگری از «هدف‌سازی» است زیرا برخی ابعاد خاص یک موضوع را به‌صورتی که مسأله به‌صورتی ویژه تعریف شود برجسته‌تر می‌کند. در مقابل این

رسانه‌ها شاید بیشتر مواقع در اینکه به مردم بگویند چه فکر کنند موفق نباشند ولی در این زمینه که به مردم بگویند به چه چیز فکر کنند به صورت حیرت‌انگیزی موفق بوده‌اند.

استدلال پاسخ داده شده است که چارچوب‌سازی از طریق برجسته کردن ابعاد خاصی از موضوع، بر چگونگی تفکر مردم در ارتباط با موضوعات تأثیرگذار است، نه از طریق مشخص کردن نوع «قیاس» که برای تحلیل اطلاعات جدید دریافتی باید انتخاب شود.

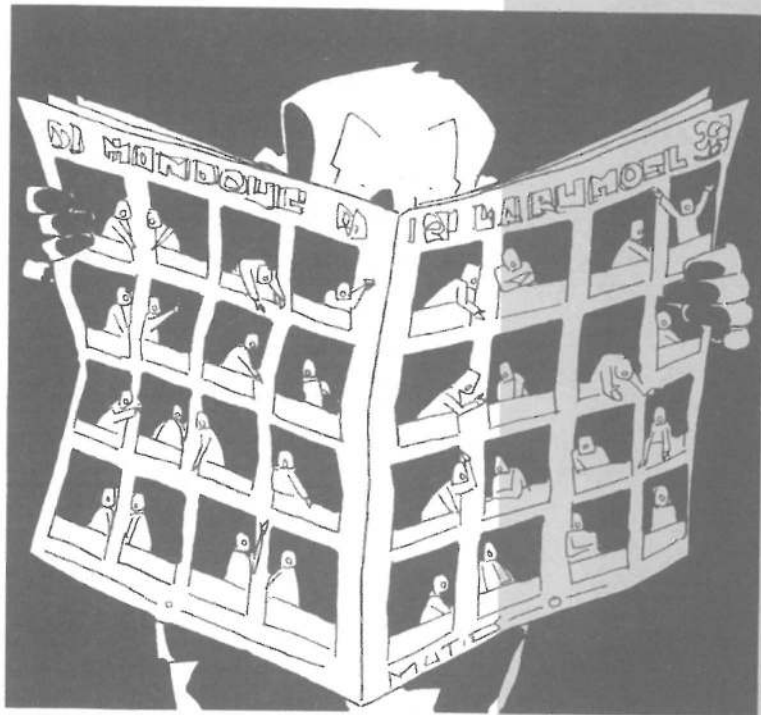
بر اساس دیدگاه انتمن (Entman) در تعریف چارچوب‌سازی این موضوع نهفته است که تأثیر چارچوب‌سازی ارادی است ولی بر اساس الگوی ارائه شده از طرف شوفل (Scheufele) چارچوب‌سازی متکی بر اختلاف‌های ناچیز و نامحسوس در انتخاب واژگان و ساختار جمله است و بنابراین تأثیر چارچوب‌سازی بیشتر غیرارادی است. چون هر خبری در نهایت باید چارچوب خاص خود را داشته باشد اگر خبرنگار به این موضوع توجه داشته باشد یا نداشته باشد نمی‌توان نتیجه گرفت که تأثیرات چارچوب‌سازی همیشه یک فرایند ارادی است.

چندین نظریه‌پرداز مختلف نیز چارچوب‌سازی رسانه‌ها را جدا از چارچوب‌سازی مخاطبان قلمداد می‌کنند و تفاوت‌های آن را بیان می‌کنند. چارچوب رسانه به معنای یک دیدگاه محوری و سازمان‌دهنده یا خط خبری است که معنای خاصی را برای یک سری تحولات در حال بروز، ایجاد می‌کند. در همین حال چارچوب مخاطبان به معنای خوشه‌های ذخیره شده اطلاعات و دیدگاه‌هایی که پردازش اطلاعات شخص را هدایت می‌کند قلمداد شده است. از بین تعاریف مختلفی که تاکنون ارائه شده است، تعریف فوق را باید پذیرفت زیرا از پایه‌های نظری بهتری برخوردار است و بر چنین فرضی استوار نیست که آیا یک چارچوب خاص رسانه‌ای می‌تواند یک چارچوب خاص مخاطب را شکل دهد و تأثیرپذیر کند.

مطالعه بیشتر بر روی چارچوب‌سازی نشان می‌دهد که این مفهوم در بیشتر مواقع به صورت نامشخصی تعریف شده است از این رو جا دارد که تحقیقات علمی خاصی در این ارتباط صورت گیرد. اما از سوی دیگر بررسی‌ها نشان می‌دهد که چارچوب‌سازی تأثیرات شگرفی بر دیدگاهها، رفتارها و برخوردهای مخاطبان و مردم دارد.

انتفاعی‌سازی و ابتذال یا کم‌ارزشی‌سازی رسانه‌های خبری تأثیرات زیادی در چگونگی چارچوب‌سازی در بین رسانه‌های خبری تجاری می‌گذارد. «چارچوب‌سازی» اخبار که به جای موضوعات، بر محور راهبردهای سیاستمداران صورت می‌گیرد باعث می‌شود که مخاطبان انگیزه‌های سیاستمداران را خودخواهانه تصور کنند، در حالی که یک دیدگاه بدبینانه نسبت به سیاست نیز تقویت می‌شود.

اخبار مشکلات اجتماعی بیشتر به جای تمرکز بر اصول بر



**وجود رقابت در سطح کم بین رسانه‌ها
برخی مواقع می‌تواند به تکثیر و ارتقای کیفیت
رسانه‌ای منجر شود اما هم بر اساس مطالعات نظری
و هم بر اساس بررسی‌های عملی،
رقابت شدید بین رسانه‌های تجاری و انتفاعی، به
کپی‌برداری بیهوده و اسراف‌گونه و تکثیر گونه‌های
مختلف هنری یا خبری منجر می‌شود.**

مردم، و به جای تمرکز بر موضوعات خبری، متکی بر یک واقعه واحد و به جای عوامل عمیق و پیچیده بر عوامل سطحی و ساده تدوین می‌شود. این انتخاب چارچوب بر نسبت دادن مسؤولیت‌های مرتبط به مشکلات، علت‌های مرتبط و راه‌حل‌های مشکل تأثیرگذار خواهد بود. رسانه‌ها معمولاً کسی را برای مقصر دانستن پیدا می‌کنند ولی بدون یک تمرکز عمیق بر ساختار اجتماعی‌یی که مشکل را ایجاد کرده است بعید به نظر می‌رسد که یک راه‌حل مؤثر برای مشکلات پیدا شود و مورد پذیرش قرار گیرد.

هنگامی که تفسیر خاصی از یک نزاع شد خیلی بعید به نظر می‌رسد که رسانه‌ها موضوع را با چارچوب جدیدی ارائه دهند. از سوی دیگر بدون اینکه یک نزاع یا مشکل از ابعاد مختلف دیگر دیده شود نباید انتظار داشت به صورت معقول حل شود. جنایات خشونت بار در رأس اخبار و دستور کار رسانه‌ها قرار دارد. چارچوب سازی‌های شخصی در موارد جنایات خشونت‌بار می‌تواند موجب شود مخاطبان این اخبار علت بروز واقعه را در سقوط ارزشهای اخلاقی عاملان جنایات بدانند. نبود یک نگاه عمیق بر علل دیگری مانند فقر، تبعیض، ضعف آموزش و مسدود بودن فرصت‌های برابر برای همه ممکن است مخاطبان را به حمایت کمتر از راه‌حل‌های پیشگیرانه علیه جنایات معطوف سازد. نیازهای تجاری و مالی رسانه‌ها در شخصی سازی اخبار نیز به تمرکز بیشتر رسانه‌ها بر قربانیان جنایات منجر می‌شود. قربانیان داغدار با ایجاد محتوای احساسی می‌توانند اخبار خوبی برای رسانه‌ها ایجاد کنند. محتوای قوی احساسی نیز در اخبار می‌تواند موجب ایجاد یک احساس انتقام در «مخاطبان» شده و بدون توجه به اینکه مجازات‌های سنگین می‌تواند مشکل را حل کند یا نه، درخواست مجازات‌های سنگین تری را برای عاملان بکنند. گزارشگری جنایی فقط یکی از مثالهایی است که برای این تأثیرات می‌توان متصور شد و یکی از موارد مورد منازعه در این رشته نیز هست. رسانه‌های سراسری به جای آنکه بر اصول تکیه کنند بر مردم تکیه می‌کنند، به جای آنکه بر جریان‌های خبری تکیه کنند بر وقایع موردی تکیه می‌کنند و به جای آنکه به دنبال علل و عوامل عمیق باشند به دنبال دلایل ساده و سطحی می‌گردند و به این دلیل در تضادها و برخوردها از فقر گرفته تا تضادهای بین‌المللی به جای آنکه توانایی‌های یک جامعه دموکراتیک را برای حل این مشکلات افزایش دهند ظرفیتهای حل مشکلات را کاهش می‌دهند.

تأثیر رسانه‌ها بر موضوعات جدید

مطالعات مختلفی نشان می‌دهد که رسانه‌ها در تغییر دیدگاه‌های مردم قدرت زیادی ندارند، ولی توانایی زیادی

در تقویت تفکرات موجود مردم دارند. این موضوع به سؤالات مهمی منتهی می‌شود: دیدگاه‌های مردم چگونه شکل می‌گیرد؟ این فرضیه مطرح شده است که تأثیرات رسانه‌ها به هنگامی که یک موضوع برای اولین مرتبه مطرح می‌شود بسیار زیاد است. در واقع مطالعات زیادی نیز نشان داده است که تأثیر رسانه‌ها در ارتباط با موضوعاتی که مردم با آن آشنایی ندارند بیشتر است.

تأثیرات ثانوی

به صورت سنتی بیشتر مطالعات در حیطه «ارتباطات» بین دو نوع ارتباط «رسانه‌های گروهی» و «ارتباطات «بین فردی» مطالعه و مقایسه شده است. اخیراً این موضوع مطرح شده است که این یک دسته‌بندی اشتباه است زیرا رسانه‌های گروهی نیز خودشان موجب تقویت «ارتباطات بین فردی» می‌شوند.

راجرز (۲۰۰۲) یک محقق رسانه‌های گروهی به این موضوع اشاره می‌کند که رسانه‌های گروهی در ارتباط با «مرحله ثانوی ارتباطات بین فردی» تأثیرات کمی دارد در واقع «الگوی جریان دو مرحله‌ای ارتباطات» سالهاست که شناخته شده است. براساس این نظریه رسانه‌های گروهی بخش خاصی از جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این بخش از جامعه بخش دیگری از جامعه را متأثر می‌سازد. مطالعاتی که به تازگی انجام شده است تأثیرات شگرف رسانه‌ها را در این روند به اثبات رسانده است که موارد زیادی از ایجاد انگیزه در مخاطبان رسانه‌ها را نشان می‌دهد که موضوعات دریافتی خود از رسانه‌ها را با اعضای خانواده و دوستان خود مورد گفت‌وگو قرار داده‌اند.

موضوع دیگر اینکه تأثیر رسانه‌ها یک سویه نیست زیرا در بین مخاطبان رسانه‌ها نخبگان و رهبران فکری جامعه نیز وجود دارند که این نخبگان و رهبران فکری بازخورد افکار خود را به رسانه‌های خبری می‌دهند. این حرکت چرخشی ارتباطی در نهایت تفکر یا دیدگاه خاصی را در جامعه تقویت می‌کند. روند دیگری که به صورت دورانی تأثیرات خودافزایی دارد پدیده‌ای به نام «چرخش سکوت» (spiral of silence) است.

نول نومان (Noelle-Neumann) در مطالعات خود دریافت که مردم در برخی مواقع با ترس از انزوای خود مایل نیستند دیدگاه‌هایی را که مردمی نسبت مطرح کنند. نتیجه این فرایند ممکن است این باشد که باعث خودافزایی افکار و نظریات غالب یا افکاری که به نظر می‌رسد در حال فراگیری هستند شده و افکار و نظریات اقلیت را سرکوب کند. این فرایند را می‌توان در فراگیر شدن روش‌های لباس پوشیدن یا تب کوتاه مدت برخی مدها مشاهده کرد. در

رسانه‌ها از عوامل
مختلفی تأثیر
می‌گیرند که از
جمله آنها سیاست
کلی رسانه است
که آنها را مالکان
این رسانه‌ها
هدایت می‌کنند.
عوامل اقتصادی و
تولیدات فرهنگی
نیز که در توان
مالی رسانه است
مشخص می‌کند
که رسانه تا چه
اندازه باید
حرفه‌ای عمل کند.

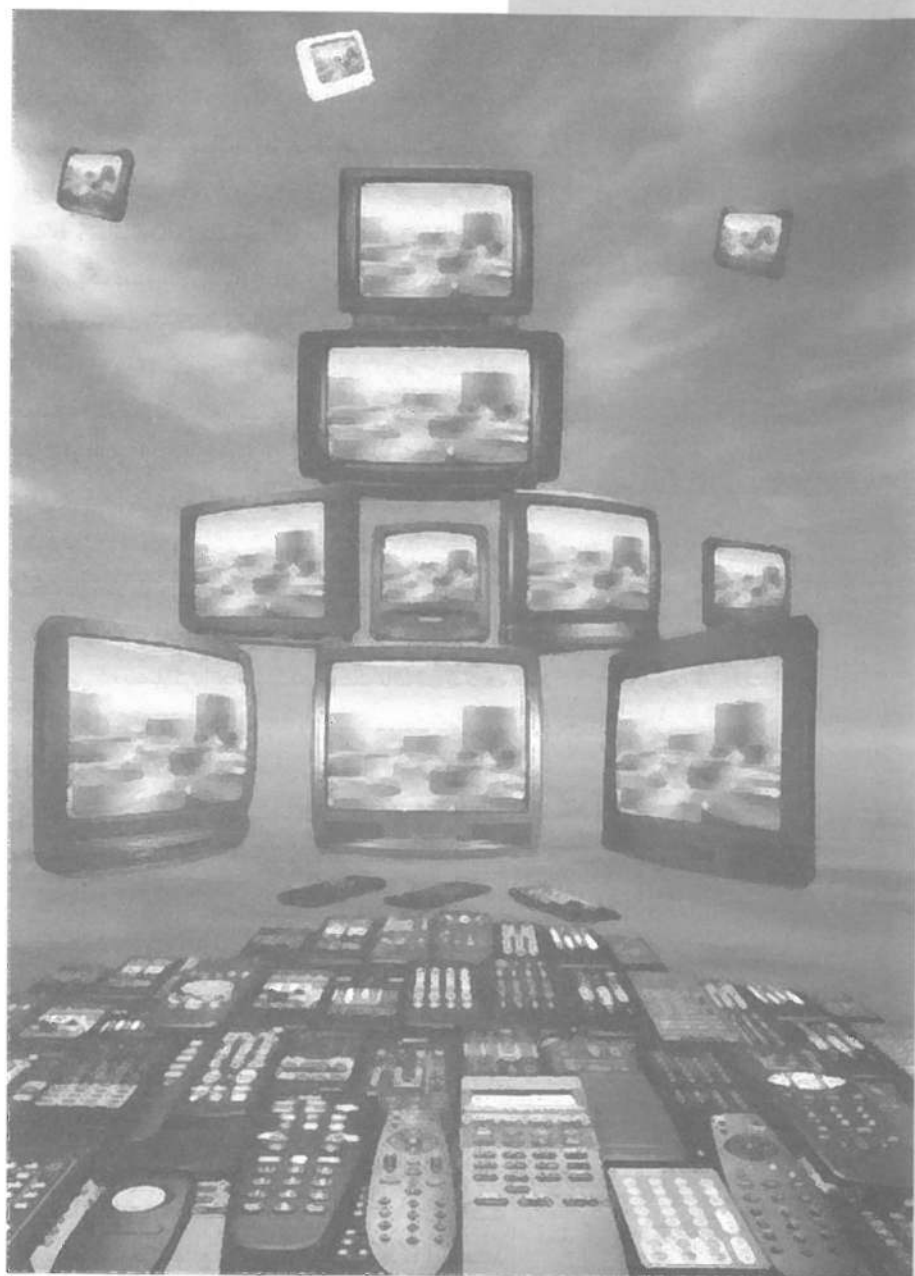
چندین تحقیق با سؤال کردن از مردم در ارتباط با اینکه آیا حاضرند در مورد یک وضعیت فرضی خاص نظرات خود را بیان کنند یا نه مطالعه و اندازه‌گیری شده است. این مطالعات به تأثیرات کاملاً ضعیف اما برجسته‌ای در رفتار مردم رسیده است. یک تحقیق میدانی نیز تأثیرات گسترده این فرایند را نشان داده است. در این تحقیق مشاهده شد که افراد مورد اعتماد یک جامعه اقلیتی حاضر نبودند دیدگاههای خود را در مورد اکثریت بیان کنند، در حالی که اعضای جامعه اکثریتی به راحتی دیدگاههای خود را در مورد افراد جامعه اقلیتی بیان می‌کردند. این تأثیرات ثانویه که برخی از دیگری قویتر یا ضعیفتر هستند همه به یک سمت و سو اشاره دارند و آن اینکه هنگامی که تأثیرات ثانویه ارتباطات را موردنظر قرار دهیم تأثیرات رسانه‌ها در بین مردم بسیار قوی‌تر از زمانی است که فقط تأثیرات مستقیم پیامهای رسانه‌های خبری بر روی افراد اندازه‌گیری می‌شود.

جامعه‌شناسی

در نظریه جامعه‌شناختی یورگن هابرماس، رسانه‌های گروهی تحت سیطره نیروهای اقتصادی و سیاسی که منافعی در کنترل مخاطبان دارند، هستند. این دیدگاه مشروعیت قدرت ارتباطی رسانه‌های گروهی را مورد خدشه قرار می‌دهد. هدایت و مدیریت دیدگاههای سیاسی نیز خود نوعی روابط عمومی و شکل‌دهی به افکار عمومی است که در این فرایند رسانه‌های گروهی نه تنها دیدگاههای متقابل را منتقل می‌کنند بلکه این دیدگاهها را خلق کرده و به آنها شکل می‌دهند.

برای هدایت و مدیریت تجاری رسانه‌ها از روشهای طراحی شده و آزمایش شده روانی برای تبلیغ استفاده می‌شود. رسانه‌ها نیز در این صورت از روندها و امکانات شناسایی که برای ضمیر ناخودآگاه مخاطبان کشش دارد استفاده می‌کنند تا توجه آنها را جلب کنند. براساس دیدگاه هابرماس زمینه‌های عشق، دین، پول، بچه، سلامتی و حیوانات از جمله موضوعات دارای جذابیت عمومی است.

پیتر کلایر (Peter Klair) دانشمند علوم سیاسی آلمانی نظریه بیه‌کارگیری و اداره (manipulation hypothesis) هابرماس را مورد انتقاد قرار می‌دهد، زیرا معتقد است عینیت مطلق وجود ندارد. کلایر معتقد است میزان اطلاعات در جوامع مدرن آنقدر زیاد است که رسانه‌ها، مردم و سیاستمداران باید یک گزینش مؤکد را انجام دهند. اعضای جامعه نه تنها نمی‌توانند موضوعات زیاد موجود در اطراف خود را دریافت کنند بلکه حتی براساس وظایفی که در یک مردم‌سالاری بر عهده افراد است قادر به غور در این



رسانه‌ها بر افکار عمومی تأثیر می‌گذارند و بار آن را نیز به دوش می‌کشند و این افکار عمومی است که به سهم خود می‌تواند انتخابات مردم‌سالارانه را شکل دهد.

موضوعات نیز نیستند. کلایر معتقد است این گزینش آنقدر بزرگ است که هیچ احتیاجی به نظریه هدایت و مدیریت نیست که نتیجه گرفته شود مردم سالاری دارای مشکل مشروعیت است. کلایر تأکید می‌کند که هر چه مردم به رسانه‌های برگزیده بیشتر متکی شوند و کمتر به منابع دست اول دسترسی داشته باشند، تصور مردم از واقعیت بیشتر از طریق واقعیت‌های رسانه‌ای تعیین می‌شود. کلایر این نظریه را به عنوان نظریه مقابل نظریه هابرماس مطرح کرده است. اما در همین دیدگاهی که کلایر مطرح می‌کند این واقعیت پذیرفته شده است که رسانه‌ها بعضاً یک تصویر تحریف شده از واقعیات موجود را ارائه می‌دهند.

یگانه سؤالی که در مقایسه بین این دو نظریه باید پاسخ داده شود این است که آیا این تحریف (distortion) در دیدگاه کلایر همان هدایت و مدیریت (manipulation) در دیدگاه هابرماس هست یا نه؟

نیکلاس لوهمن (Nikolas Luhmann) در نظریه نظام اجتماعی خود ارتباطات را به عنوان یک فرایند اساسی در هر نظام اجتماعی فرض می‌کند. براساس این دیدگاه ارتباطات یک فرایند سه ضلعی است:

- ۱- گزینش اطلاعات در نقطه ارسال (از سوی ارسال کننده)
- ۲- توجه گزینشی در نقطه دریافت (از سوی دریافت کننده)
- ۳- تأثیر گزینشی اطلاعات دریافت شده (از سوی دریافت کننده)

ارتباطات در جوامع نوین تا حد زیادی از سوی رسانه‌ها هدایت می‌شود. لوهمن رسانه‌های جمعی را خودمرجع (self-referential) و خودکفا و تقریباً خودگردان توصیف می‌کند. متأسفانه لوهمن دقیقاً توضیح نمی‌دهد که چگونه این نظام اجتماعی در نظام بزرگتر اجتماع تلفیق می‌شود.

براساس یافته‌های لوهمن مهمترین معیار انتخاب رسانه‌ها براساس «اخبار تعجب برانگیز، منطقه تضادها و برخوردها، داده‌های کمی، ارتباطات محلی، رسوایی‌ها، انحراف از هنجارها توسط بازیگران منفرد، و قضاوت‌های اخلاقی صورت می‌گیرد. لوهمن در پاسخ به این سؤال که آیا رسانه‌ها واقعیت‌ها را تحریف می‌کنند یا نه پاسخ روشنی ندارد زیرا وی تأکید می‌کند که یک مقیاس اندازه‌گیری عینی علیه گزارش‌های رسانه‌ای وجود ندارد.

لوهمن تلاش می‌کند با اشاره به اینکه رسانه‌ها متهم به هدایت و مدیریت هستند از کنار این مشکل بگذرد و به طور مشخص به آن اشاره نکند که آیا رسانه‌ها هدایت و مدیریت می‌شوند یا نه. همچنین براساس دیدگاه لوهمن ما باید بپذیریم که رسانه‌ها تلاش می‌کنند واقعیت‌ها را در

چارچوب‌های خاصی جای دهند زیرا گزینه دیگری را در اختیار ندارند.

در هر حال این خط فکری نسبی با استفاده از مثالهایی مانند اینکه رسانه‌ها چگونه با گزینشی بودن خود جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند لوهمن را از ادامه این طرز تفکر باز نمی‌دارد. لوهمن به چنگ خلیج فارس، مسأله ایدز، و جنایات مهاجران به عنوان مثال اشاره می‌کند. وی حتی تأیید می‌کند که رسانه‌ها ممکن است فقط به این خاطر که در یک خبر وزن احساسات بیشتر از این مخاطره باشد که یک نیرنگ خبری فاش شود دروغهایی را تحویل دهند. لوهمن متأسفانه در کتاب خود فقط به صورت سطحی به موضوع جامعه‌شناسی مخاطرات (trick sociology) اشاره می‌کند. در کتاب وی فقط در زیرنویس‌ها به موضوع گزینشی بودن اشاره می‌کند و اگر چه وی به موضوع بزرگنمایی و کوچک‌نمایی رسانه‌ها اشاره دارد ولی در ارتباط با ادعاهای تحریف از سوی رسانه‌ها بر سر دو راهی قرار دارد.

نظریه اقتصادی می‌تواند تأثیرات رقابت نظارت نشده بر بازار رسانه‌ها را توضیح دهد. در حالی که انتظار اولیه اقتصاددانان آن است که رقابت آزاد به توانمندسازی منجر می‌شود یک تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که این دیدگاه در ارتباط با بازار رسانه‌ها مصداق ندارد. وجود رقابت در سطح کم در بین رسانه‌ها برخی مواقع می‌تواند به تکثیر و ارتقای کیفیت رسانه‌ای منجر شود اما هم براساس مطالعات نظری و هم براساس بررسی‌های عملی، رقابت شدید بین رسانه‌های تجاری و انتفاعی، به کپی‌برداری بی‌پهوده و اسراف گونه و تکثیر گونه‌های مختلف هنری یا خبری منجر می‌شود.

اقتصاددانان مایل نیستند که هیچ معیار اندازه‌گیری دیگری را بجز «تکثیر گونه‌ها» مورد استفاده قرار دهند، ولی این معیار در واقع برای اندازه‌گیری کیفیت بسیار ضعیف است. در همین حال یک نظریه هم وجود دارد که بین تکثیر و کیفیت رابطه معکوس برقرار می‌کند. مطالعات ترویجی (cultivation studies) نشان می‌دهد که تکثیر گونه‌ها منجر به تکثیر «پیام» در رسانه‌ها نمی‌شود. رسانه‌های انتفاعی معمولاً از طرح موضوعات مناقشه‌آمیز پرهیز می‌کنند. تمایز بین تبلیغات، خبر و سرگرمی در حال کاهش است. گروه‌های مخاطب با منابع کمتر مالی، کمتر هم به حساب می‌آیند. ممکن است این نتیجه نیز حاصل آید که نتیجه یک رقابت شدید در بازار رسانه‌ها به معنای تولید برنامه‌هایی با محتوای احساسی و سرگرم کننده بسیار زیاد با هزینه‌های تولید و ارزش اطلاعاتی بسیار پایین باشد. این وضعیت نه به نفع تولیدکنندگان و نه به نفع مصرف کنندگان

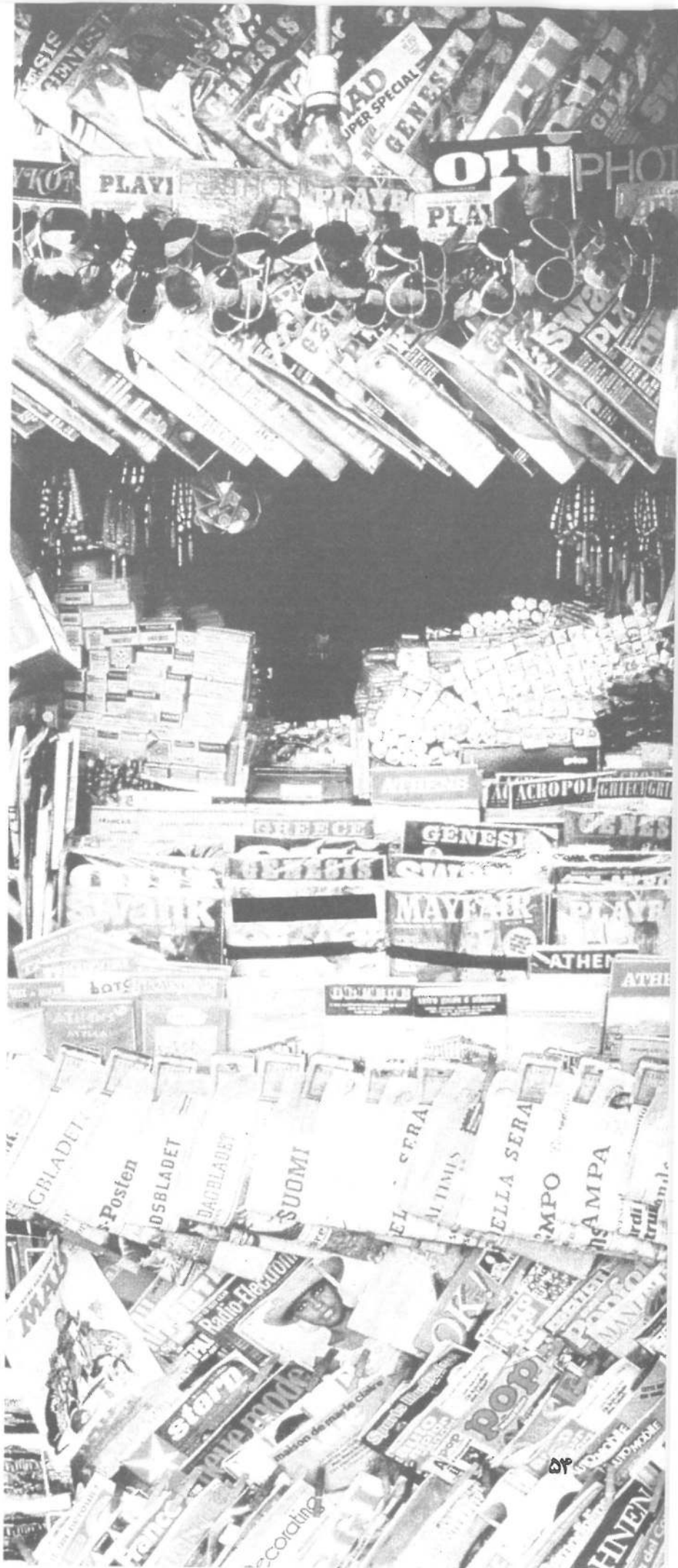
سیاستمداران و مشاوران اقتصادی آنان غالباً فرض می‌کنند که کیفیت و تکثیر تولیدات رسانه‌ای بهتر از هر راهی از طریق ایجاد رقابت بین آنها تأمین می‌شود.

تولیدات رسانه‌های است. خبرنگاران و سردبیران رسانه‌ها معمولاً با ابراز ناخرسندی از این وضعیت تلاش می‌کنند با تمسک به اصول روزنامه‌نگاری و اخلاق و معیارهای خبری سطح کیفی رسانه خود را ارتقا دهند.

در هر حال این تلاشها معمولاً تأثیرات اندکی دارد زیرا تأثیرات اقتصادی نیروهای بازار به راحتی می‌تواند بر گزینش‌های مطبوعاتی که معمولاً در یک سطح نازل تری قرار دارند غلبه کنند. مطالعات رسانه‌ای به وضوح تأثیرات رقابت شدید بین رسانه‌های همگانی را نشان می‌دهد. رسانه‌ها تلاش می‌کنند که یک احساس قربت شخصی با مخاطبان ایجاد کنند. مخالفت‌های سیاسی به جای آنکه به‌عنوان برخورد بین اصول اعتقادی مطرح شود به‌صورت برخورد و تضاد بین شخصیتها مطرح می‌شود و اخبار به جای آنکه بر افکار تأثیر بگذارد بر احساسات تأثیر می‌گذارد. آگاهی‌دهندگان معمولاً سرگرمی‌های ملایم و تضادهای پنهان را می‌پسندند اما سرگرمی‌های آرام‌بخش شاید نتواند به اندازه کافی توجه خوانندگان یا بینندگان را جلب کند. رسانه‌ها برای اینکه در عرصه رقابت بمانند اغلب به‌سوی موضوعات احساسی و جذاب حاوی موضوعات جنایی، خطر، ترس، شایعات و مسائل جنسی روی می‌آورند. تشابه و پیوستگی قابل توجهی در تحقیقات مختلفی که در حیطه‌های مختلف علمی انجام شده است نشان می‌دهد که رسانه‌ها به‌طور مکرر و مستمر از این موضوعات برای جلب توجه مخاطبان استفاده می‌کنند. حتی در علم «روان‌شناسی تکاملی» نیز درباره اینکه چرا این موضوعات توجه عامه را جلب می‌کند دلایلی ارائه می‌شود. اینکه عناوین مرتبط با ترس و خطر تا این اندازه به‌صورت برجسته در رسانه‌ها استفاده می‌شود موضوعی است که باید مورد توجه خاص قرار گیرد.

علم تحلیل مخاطرات (risk analysis) حاکی است ارزیابی مردم از خطرات و مخاطرات به‌جای آنکه براساس احتمالات آماری صورت گیرد براساس احساسات انجام می‌شود. — برخی مخاطرات خاص روی مردم تأثیرات بزرگتری نسبت به مخاطرات دیگر دارد و بررسی «مراودات مخاطره» (risk communications) نیز نشان می‌دهد اطلاعات مربوط به یک مخاطره اگر به‌صورتی منتشر شود که مخاطبان احساس کنند اوضاع از سوی مقامات در حال نظارت هست یا نیست بسیار فرق می‌کند.

این یافته‌ها همه به این کشف اجتماعی می‌انجامد که مردم اغلب مواقع از چیزهای اشتباه می‌هراسند و از سوی دیگر پیشگیری‌های خاصی را علیه بیدترین خطرها در نظر می‌گیرند ولی از خطرهای جدی، محتمل و بسیار نزدیک



به خود غافل اند. البته تأثیرات این وضعیت را رسانه‌ها منعکس و بزرگنمایی می‌کنند.

جامعه‌شناسی ناهنجاری (sociology of deviance) نشان می‌دهد برخی افراد حرفه‌ای و سازمانها با تبیین یک خطر، ایجاد وحشت در مردم و در عین حال ارائه این ادعا که تخصص مقابله با آن خطر را دارند می‌توانند به قدرتهای خاصی دست پیدا کنند. این وضعیت آنقدر جذاب است که تعداد زیادی از گروههای ذی‌نفع برای تأیید وجود برخی مشکلات اجتماعی یا ارائه تعریفی خاص از مشکل و زاویه نگاه خاصی به مشکلات به شدت با یکدیگر به رقابت می‌پردازند تا آن را در بالاترین مرتبه دستور کار رسانه قرار دهند. رسانه‌ها نیز همکاری با این گروههای ذی‌نفع و تلاش برای ایجاد یک محیط احساسی درباره یک موضوع خاص اجتماعی را بسیار سودآور ارزیابی می‌کنند. در این شرایط بزرگنمایی که معمولاً به صورت استثنایی مورد استفاده قرار می‌گیرد، به‌عنوان یک عادت روزانه در می‌آید و در زمان کوتاهی ممکن است شرایط به وحشت عمومی یا تفتیش عقاید تبدیل شود.

بر اساس نظریه‌های هدف‌سازی، زمینه‌سازی و ترویج در رسانه‌ها این واقعیت که بیشتر موضوعات چشمگیر تا این اندازه جایگاه برجسته‌ای در رسانه‌ها دارد تأثیرات اجتناب‌ناپذیری بر گروه بزرگی از مخاطبان دارد.

تمرکز جدی بر موضوعات مرتبط با ترس و خطر در دستور کار رسانه‌ها این موضوعات را در رأس دستور کار سیاسی جامعه نیز قرار خواهد داد. یک سیاستمدار که خواستار انتخاب مجدد است نمی‌تواند از فعالیتهای رسانه‌های احساسی یا وحشت اخلاقی عمومی چشم‌پوشد. حتی در موارد بسیار نادر که یک سیاستمدار بتواند از کشش احساسی رسانه‌ها چشم‌پوشد و در پشت اخبار به واقعیت‌های عینی توجه داشته باشد باید کاری بکند که افکار عمومی را قانع سازد. در نتیجه قوانین مرتبط با این مشکلات باید بدون توجه به دلایل منطقی و فقط براساس کوششهای رسانه‌ای به صورت زود هنگام تغییر یابد.

یک عنوان دیگر که معمولاً برای جلب توجه خوانندگان استفاده می‌شود اخبار مربوط به روابط جنسی است که می‌تواند بر اساس نگاه مثبت یا منفی به آن منتشر گردد. هر دو گونه تلقی از این موضوع می‌تواند به یک اندازه خوانندگان را به خود جلب کند. برجسته کردن اخبار جنسی در دستور کار رسانه‌ها می‌تواند در همان جهتی که اخبار دارد افکار عمومی را نسبت به موضوع خیلی آزاد یا محدود کند.

ملاحظه اقتصادی رسانه‌ها نه تنها بر موضوعات اخبار رسانه‌ها بلکه بر شکل آنها نیز تأثیر گذار است. رسانه‌های

تجاری ترجیح می‌دهند که موضوعات اخبار را فردی کرده و ارائه دهند. بر همین اساس معمولاً اختلافات عقیدتی را به صورت اختلافات بین افراد منعکس می‌کنند. و به همین صورت مشکلات اجتماعی را به صورت نمونه‌هایی از افراد منعکس می‌کنند که دچار مشکل خاصی شده‌اند. این گونه اخبار بیش از آنکه مورد توجه عقل و فکر مخاطبان قرار گیرد مورد توجه احساسی مخاطبان قرار می‌گیرد. طبیعی است اخباری که در این چارچوبهای فردی ننگند از سوی این رسانه‌ها نیز منعکس نمی‌شود.

نتایج این نوع از ارائه اخبار و مطالب را می‌توان براساس نظریه «چارچوب‌سازی» پیش‌بینی کرد. «چارچوب‌سازی» خبر مشخص می‌کند که علت یک خبر چه بوده است و باید آن را به چه مشکلی نسبت داد. باز هم نتیجه‌ای که از این نگاه خبر حاصل می‌شود آن است که مشکلات اجتماعی را باید متوجه افراد دانست. از آنجایی که علل ساختاری عمیق مشکلات اجتماعی به ندرت از سوی رسانه‌ها مطرح می‌شود پیامد احتمالی سیاسی طرح موضوع نیز آن مشکل یا مشکلات نیست بلکه قربانی شدن برخی افراد است.

رسانه‌هایی که به صورت پیوسته بر روی موضوعات ترس، خطر، جنایت و بلایا تمرکز کنند مردم و مخاطبان را به سویی هدایت می‌کنند که دنیا را جای بسیار بد و تاریکی تلقی کنند. واکنش روانی به این نوع تلقی را می‌توان از نظریه‌های فرهنگی پیش‌بینی کرد. اگر به جای تک تک افراد مخاطب، همه ملت از این گونه اخبار و مطالب خود را در خطر ببیند آنگاه این «بیماری جهان‌پست» مناسبات خاص اجتماعی‌یی را تقویت می‌کند که ما آن را «استبداد» می‌نامیم. در این شرایط فرهنگ اجتماع متعصب، مجازات‌گرا و سلسله‌مراتبی می‌شود. این موضوع قابل توجه است که نظریه چارچوب‌سازی نیز از طریق ساز و کار دیگری به همین نتیجه پیش‌بینی شده منتهی می‌شود. بنابراین ما دو نوع ساز و کار داریم که به یک جهت مشترک و واحد هدایت می‌شود و مجزای از یکدیگر نیستند بلکه مکمل یکدیگر هستند.

بسه نظر گانترو و موگان (Gunther and Mughan) که معتقدند که ساختار رسانه‌ها تأثیرات عمیقی بر ساختار سیاسی کشور نیز دارد، رسانه‌ها از عوامل مختلفی تأثیر می‌گیرند که از جمله آنها سیاست کلی رسانه است که آنها را مالکان این رسانه‌ها هدایت می‌کنند. عوامل اقتصادی و تولیدات فرهنگی نیز که در توان مالی رسانه است مشخص می‌کند که رسانه تا چه اندازه باید حرفه‌ای عمل کند. یک بازار به شدت رقابتی برای رسانه با کپی‌زنی‌ها و تکرارهای بیپایه از گونه‌های خبری، منابع ناچیزی را برای ارتقای

رسانه‌های انتفاعی و درآمدزا ممکن است از طریق برنامه‌ها و تولیدات سرگرم‌کننده و اخبار سطحی، مردم کم اطلاع را در همان سطح اطلاعات پایین نگه دارند. آرمانهای مردم سالارانه فقط هنگامی قابل دسترسی است که همه رأی‌دهندگان آنقدر مطلع و آزموده باشند که مهمترین موضوعات سیاسی را درک کنند. در این مأموریت رسانه‌های گروهی انتفاعی نمی‌توانند نقش مؤثری ایفا کنند.

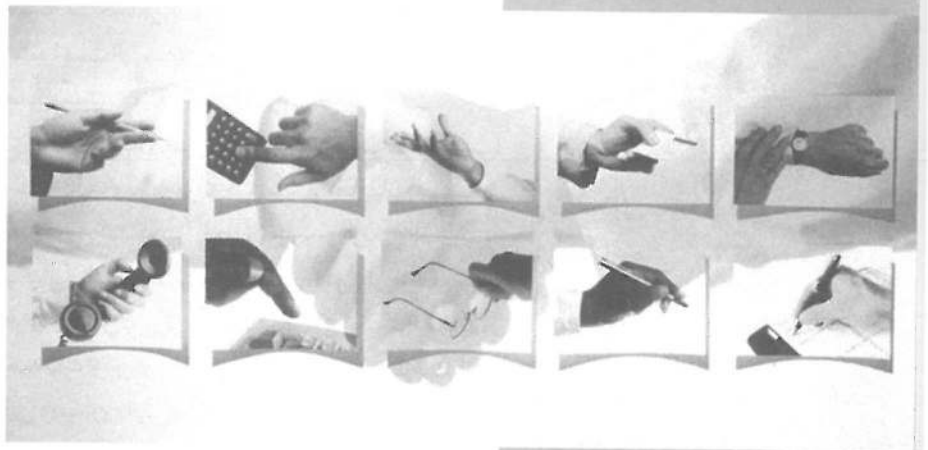
کیفی برنامه‌های رسانه‌های باقی می‌گذارد.

ملاحظات مالی ممکن است رسانه‌ها را وادار سازد که با تمرکز بر برنامه‌های سرگرم‌کننده احساسی، اخبار، خشونت، مسائل جنسی، شایعات و از این قبیل، راهبرد جلب توجه (attention-catching strategy) مخاطب را به کار بندد. وضعیت اقتصادی هر رسانه با میزان تأثیرگذاری آگهی‌دهندگان و حامیان مالی آن رسانه بر نوع اخبار یا برنامه‌های آن رسانه رابطه معکوس دارد. حامیان مالی حتی از طریق مناسبت‌ها و وقایع فرهنگی و ورزشی نیز که ممکن است تا وقتی برای آنها سودآور نباشد، برگزار نشود بر رسانه‌ها تأثیرگذاری کنند. اخبار معمولاً از منابعی مانند سیاستمداران، رهبران فکری جامعه و متخصصان، نخبگان، سازمانهای انتظامی و افراد معمولی به دست می‌آید که اتفاقاً این افراد ارزشهای خبری را نیز در اختیار دارند. این منابع هم از طریق ارائه یا عدم ارائه اطلاعات مورد نیاز رسانه‌ها و هم از طریق نوع اطلاعاتی که در اختیار رسانه‌ها قرار می‌دهند امکان تأثیرگذاری بر رسانه‌ها را دارند.

خبرنگاران نیز که تولیدکنندگان خبر هستند از طریق ارتباط حرفه‌ای و اصول اخلاقی، سیاسی و حرفه‌ای خود می‌توانند بر رسانه‌ها تأثیرگذاری کنند. فناوری نیز یکی از عواملی است که در ارتباط با میزان انتخاب ما از تعداد شبکه‌های دریافت اخبار و اطلاعات و نوع ساختار و چارچوب آنها تعیین کننده است. در برخی کشورها ممکن است دولت نیز برخی محدودیتها مانند وظایف و خدمات اجباری دولتی را نیز وضع کند که بر این نقش رسانه تأثیر گذار است.

همه این عوامل بر شکل و محتوای رسانه‌ها تأثیر گذار است. اما آنچه که بیش از هر چیزی بر این دو تأثیر گذار است و معمولاً بقیه عوامل را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد میزان رقابت رسانه‌ها در زمینه اقتصادی است.

در محیط رقابتی شدید در بازار، رسانه‌ها ناچار می‌شوند به دنبال موضوعات و مطالب چشمگیر و دهن پرکن یا به دنبال درخواستهای حامیان مالی خود و آگهی‌دهندگان بروند و کمتر به جهان بینی خود و اخلاق حرفه‌ای توجه کنند. هنگامی که یک رقابت شدید اقتصادی بین رسانه‌ها آغاز می‌شود، دیگر از موضوعات آرمانی در رسانه‌ها مانند بی‌طرفی، مرتبط بودن، جست‌وجوی عمیق خبری و... اثری نیست و این موضوعات جای خود را به سرگرمی و بحث‌های دهن پرکن می‌دهد. در چنین شرایطی رسانه‌هایی که به کیفیت می‌اندیشند اگر منابع مالی حمایتی غیرتجاری برای خود پیدا نکنند به راحتی نابود می‌شود. رسانه‌ها بر افکار عمومی تأثیر می‌گذارند و بار آن را نیز به



در محیط رقابتی شدید در بازار، رسانه‌ها ناچار می‌شوند به دنبال موضوعات و مطالب چشمگیر و دهن پرکن یا به دنبال درخواستهای حامیان مالی خود و آگهی‌دهندگان بروند و کمتر به جهان بینی خود و اخلاق حرفه‌ای توجه کنند. هنگامی که یک رقابت شدید اقتصادی بین رسانه‌ها آغاز می‌شود، دیگر از موضوعات آرمانی در رسانه‌ها مانند بی‌طرفی، مرتبط بودن، جست‌وجوی عمیق خبری و... اثری نیست و این موضوعات جای خود را به سرگرمی و بحث‌های دهن پرکن می‌دهد.

دوش می‌کشند و این افکار عمومی است که به سهم خود می‌تواند انتخابات مردم‌سالارانه را شکل دهد. البته کار رسانه‌ها فقط از طریق دیدگاه رأی‌دهندگان تأثیرگذاری ندارد. همه افراد از جمله سیاستمداران، رهبران فکری، خبرنگاران، سردبیران، افکار عمومی و هر کسی که می‌تواند یک منبع خبری باشد، از رسانه‌ها تأثیرپذیری دارند. از سوی دیگر رسانه‌ها با «هدف‌سازی»، «زمینه‌سازی» خود معیارهای گزینش رأی‌دهندگان را نیز تحت تأثیر قرار داده یا تغییر می‌دهند. البته این واضح است که این الگو دارای برخی حفره‌های بازخورد است که فرصتهای زیادی را برای جریانه‌های خود تقویت‌کننده ایجاد می‌کند. البته این بازخوردها به نظر می‌رسد که تأثیرات رسانه را افزایش داده، گرایشهای موجود را تقویت کرده و کاستی‌ها را بپوشاند و نظام را در مقابل دخالت‌های سیاسی مقاوم کند.

تأثیر اختراعات برخاسته از فناوری اخیر بر روی رسانه‌ها نیز مورد گفت‌وگوی کارشناسان بوده است. برخی مفسران مدعی شده‌اند که فناوری‌های پرداخت براساس میزان استفاده مخاطبان می‌تواند کاستی‌های ذاتی موجود در بازار رسانه‌ها را که متکی بر آگهی است اصلاح کند. اما حتی در یک شرایط بعید که تأمین‌کننده تجاری اخبار پرداخت متکی بر سود و بدون آگهی و حامی باشد باز هم نفوذ اقتصادی صاحب امتیاز رسانه وجود دارد. مثلاً روزنامه‌هایی که فروش آنها متکی به دکه و تک‌فروشی است نسبت به روزنامه‌هایی که به اشتراک وابسته هستند بیشتر به عناوین و تیترهای اخبار جنجالی و چشمگیر نیاز دارند تا هر روز توجه خریداران را به خود جلب کنند.

تأمین‌کنندگان اخبار تلویزیون کابلی یا اینترنت نیز راهبردی مشابه را به کار می‌بندند. افزایش در تعداد شبکه‌ها و شیوه‌های توزیع فقط رقابت برای جلب توجه بیشتر مخاطبان را به همراه دارد. امروزه اینترنت توانسته است انتشار اخبار را آنقدر ارزان تمام کند که تأمین‌کنندگان غیرتجاری اخبار می‌توانند با هزینه کمی اخبار خود را در سطح جهانی منتشر کنند. البته این امکان باز هم هزینه‌های روزنامه‌نگاری تحقیقی یا تفحص‌گونه را کاهش نمی‌دهد، اما حداقل امکانات بیشتری را برای تأمین‌کننده خبر ایجاد می‌کند که کمتر تحت تأثیر عوامل اقتصادی قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

در الگوهایی که مطرح شد این موضوع بررسی شد که چگونه عوامل بازار رسانه‌های خبری را سامان می‌دهند و به دنبال آن رسانه‌های گروهی افکار عمومی را شکل می‌دهد و افکار عمومی نیز به فضای سیاسی شکل می‌دهد. البته استخراج یک الگو از این روابط کاری بلندپروازانه است.

استخراج هر الگوی علت و معلولی برای موضع پیچیده‌ای مانند یک نظام اجتماعی باید به‌شدت بررسی و حلاجی شود. بررسی این الگو از دریچه آمار و ارقام نیز نشان می‌دهد که تأثیر رسانه‌ها بر فضای سیاسی در درازمدت می‌تواند بسیار زیاد باشد. اکنون این نکته را بررسی می‌کنیم که براساس این الگو چگونه بر کارکرد مردم‌سالارانه یک جامعه تأثیرگذاری می‌کند. این الگو قطعاً بسیاری از ادعاهای منتقدان رسانه‌ها را تأیید می‌کند. رسانه‌های انتقاعی که در شرایط سخت رقابت قرار بگیرند بعید است که بتوانند در اولویت‌بندی‌های حرفه‌ای یا تأمین یک نگاه عمیق نسبت به مسائل روز، استقلال خود را در مقابل نیروهای غیرمرتبط با خود حفظ کنند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد هنگامی که رقابت‌های اقتصادی بین رسانه‌ها ملایم است عملکرد رسانه‌ها بهتر بوده است. در شرایطی که تعداد کمی شرکت تعداد زیادی شبکه یا نشریه را اداره می‌کنند، وضعیت بهتر از شرایطی است که تعداد زیادی شرکت هر کدام تعداد کمی شبکه یا نشریه را اداره می‌کنند. بسیاری از متخصصان امور رسانه‌ای تأثیرات منفی و معکوس نیروهای بازار آزاد بر رسانه‌ها را مورد غفلت یا کم‌توجهی قرار داده‌اند. در حالی که رقابت‌های اقتصادی و تمرکز مالکیت رسانه‌ها در دست افراد نامناسب در الگوهای استخراج شده مورد استناد کارشناسان بوده است، متخصصان امور رسانه‌ای موضوع رقابت شدید اقتصادی بین رسانه‌ها را تاکنون حتی به‌عنوان یک مشکل برای آزادی بیان و قلم و مشکل کیفیت رسانه‌ها مورد تأیید قرار نداده‌اند. سیاستمداران و مشاوران اقتصادی آنان غالباً فرض می‌کنند که کیفیت و تکرر تولیدات رسانه‌ای بهتر از هر راهی از طریق ایجاد رقابت بین آنها تأمین می‌شود. این فلسفه از دیدگاه لیبرالیسم اقتصادی استنتاج می‌شود که برای سالهای متمادی بر سیاست‌های رسانه‌ای آمریکا حکمفرما بوده و اکنون نیز بر سیاست‌های رسانه‌ای اروپا سایه افکنده است. تحلیل بالا به راحتی شکست این دیدگاه و فلسفه را برای رسیدن به اهداف اعلام شده‌اش به تصویر کشیده است.

براساس تحقیق فوق یگانه راه ایجاد کیفیت رسانه‌ای کاهش رقابت اقتصادی بین رسانه‌ها است. به‌عبارت دیگر هنگامی که نیروهای بازار آزاد امور رسانه‌ای را هدایت و مدیریت می‌کنند قطعاً نمی‌توان به اهداف مردم‌سالاری دست یافت. براساس نتایج این تحقیق یگانه راه دستیابی به یک نظام ارتباطات مستقل مردم‌سالارانه با ایجاد رسانه‌های غیرانتفاعی میسر است. شواهد تاریخی اروپا و

بسیاری از

متخصصان

امور رسانه‌ای

تأثیرات منفی و

معکوس نیروهای

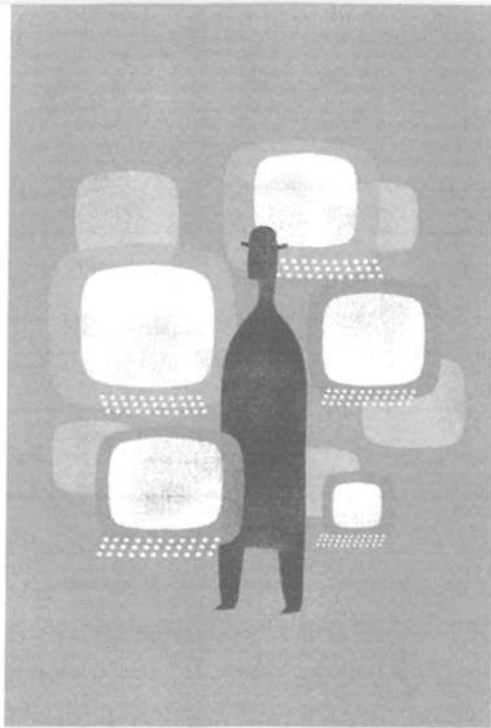
بازار آزاد بر

رسانه‌ها را مورد

غفلت یا

کم‌توجهی قرار

داده‌اند.



دیگر نقاط جهان نشان می‌دهد که سازمانهای خبری که با بودجه دولتی و به صورت غیرانتفاعی اداره می‌شوند تا زمانی که رقابت رسانه‌های انتفاعی با آنان شدید نشده است نسبت به رسانه‌های انتفاعی بسیار بهتر عمل کرده‌اند. الگوهای ادراکی از تأثیرات رسانه‌ها نشان می‌دهد که مردم به قیاس‌های ادراکی مناسب نیاز دارند که به صورت مؤثری اطلاعات دریافت شده از سوی رسانه‌ها را هضم و حل‌اجی کنند. افرادی که اطلاعات زیادی در مورد یک موضوع دارند نیز یک منبع غنی از قیاس‌های ادراکی در اختیار دارند که اطلاعات آنها با دریافت اطلاعات رسانه‌ای بسیار غنی‌تر می‌شود، در حالی که افرادی از این قیاس محروم باشند نه تنها اطلاعات آنها افزایش نمی‌یابد و از این اطلاعات بهره نمی‌برند بلکه انگیزه لازم برای تلاش و فهم موضوع را هم پیدا نمی‌کنند.

رسانه‌های انتفاعی و درآمدزا ممکن است از طریق برنامه‌ها و تولیدات سرگرم‌کننده و اخبار سطحی، مردم کم‌اطلاع را در همان سطح اطلاعات پایین نگه دارند. آرمانهای مردم‌سالارانه فقط هنگامی قابل دسترسی است که همه رأی‌دهندگان آنقدر مطلع و آزموده باشند که مهمترین موضوعات سیاسی را درک کنند. در این مأموریت رسانه‌های گروهی انتفاعی نمی‌توانند نقش مؤثری ایفا کنند. برخی تحلیل‌گران امور رسانه‌ای به این موضوع اکتفا می‌کنند که رسانه‌ها آن چیزی را که مردم می‌خواهند در اختیارشان قرار می‌دهند و مردم نیز خواستار سرگرمی هستند. اما این تحلیل‌گران این نکته را فراموش کرده‌اند که این رسانه‌ها هستند که به افکار عمومی شکل می‌دهند و اولویت‌های مردم را تعریف می‌کنند. موارد زیادی را می‌توان مثال آورد که مردم از طریق مطبوعات آموزش داده شده‌اند که از اخبار جدی و تخصصی لذت ببرند.

هر روز شاهد شمار روزافزون سیاستمداران هوادار حقوق مردم هستیم که درباره عوامل ساده و اعمال راه‌حل‌های ساده صحبت می‌کنند ولی کاملاً به کارشناسان و متخصصان که اطلاعات بهتر و بیشتری از آنان دارند بی‌اعتنایی می‌کنند. در حالی که برخی خواستار آزادسازی مطبوعات هستند وجود این گونه سیاستمداران منجر به بروز درخواست‌های بیشتر برای آزادسازی مطبوعات از قید قوانین دولتی می‌شود. این روش مناسبی نیست که تعداد زیادی از تشکلهای همسو باید برای جلب توجه رسانه‌ها به رقابت بپردازند تا حمایت‌های سیاسی و اقتصادی موردنظر خود را به‌دست آورند. در اکثر مواقع اگر لازم باشد فعالان و تشکلهای سیاسی برای جلب توجه رسانه حتی حاضرند به

اقدامهای غیرقانونی و خشونت‌آمیز نیز دست بزنند. در چنین شرایطی آن گروههایی که بتوانند هرج و مرج گونه بیشترین توجه رسانه‌ها را به خود جلب کنند شاید آن گروههایی باشند که بهترین پیام را برای انتقال به مردم داشته باشند.

هنگامی که سیاستمداران نسبت به «بدلکاران احساسی رسانه‌ها» واکنش نشان می‌دهند آن هنگام است که اولویت‌بندی‌ها برای اختصاص منابع به جای یک روش منطقی و عقلانی براساس کشش‌های رسانه‌ای تنظیم می‌شود. این روش شامل همه اولویت‌بندی‌های اقتصادی و سیاسی در محدوده‌هایی مانند بهداشت و درمان، امنیت ترافیکی، حفاظت محیط‌زیست و کمک‌های مرتبط با توسعه می‌شود. استفاده از ترس و خطر به‌عنوان ابزارهای جلب توجه مخاطبان معمولاً این عوارض جانبی را دارد که مردم از چیزهای مصنوعی به هراس می‌افتند. در نتیجه این فرایند رسانه‌ای اقدامات گسترده‌ای برای مبارزه با وضعیتها و خطرهای قابل اغماض ایجاد می‌شود در حالی که برخی خطرهای جدی نادیده گرفته می‌شود. هراس‌های دست‌ساخته رسانه‌ها معمولاً به آنجا می‌رسد که با ایجاد شرایط اختناق و تفتیش عقاید، اصول حقوق بشر، حقوق و آزادیهای شهروندی و محاکمه‌های منصفانه را از بین می‌برد.

جامعه شاید تحت این شرایط به برخی از مشکلات اجتماعی توجه کند ولی توانایی نظام اجتماعی برای مقابله با این مشکلات از بین می‌رود. با فردگرایی در چارچوب‌سازی مشکلات و توجه به عوامل سطحی و سهل‌الوصول هرگز به عوامل عمقی مشکلات اجتماعی نخواهیم رسید و بنابراین راه‌حل‌های مؤثر نیز برای آنها به‌دست نمی‌آید. این شرایط نه تنها در ارتباط با مسائل داخلی کشور مصداق دارد بلکه در سیاست خارجی کشور نیز اتفاق می‌افتد.

یگانه راه ایجاد کیفیت رسانه‌ای کاهش رقابت اقتصادی بین رسانه‌ها است. به عبارت دیگر هنگامی که نیروهای بازار آزاد امور رسانه‌ای را هدایت و مدیریت می‌کنند قطعاً نمی‌توان به اهداف مردم‌سالاری دست یافت.

دکتر مصطفی عمادزاده

اثر آموزش زنان بر باروری

چکیده

شواهد گوناگون مؤید این حقیقت است که آموزش زنان به باروری کمتر آنان می‌انجامد. در واقع زنان تحصیلکرده علاقه‌مندند که خانواده کوچکتری داشته باشند، زیرا والدین تحصیلکرده به خدمات نیروی کار فرزندان هنگام جوانی و حمایت آنان در زمان بازنشستگی نیاز کمتری دارند. بنابراین در خانواده‌های تحصیلکرده، به پیشرفت تحصیلی فرزندان توجه بیشتری معطوف می‌گردد و مادران آموزش‌دیده در این میان از نقش مهمی برخوردارند.

از آنجا که زنان آموزش‌دیده مشارکت بیشتری در بازار کار دارند، هزینه فرصتی اوقات آنان به‌طور نسبی بالاست، و از آنجا که تربیت و پرورش فرزندان در خانواده‌های تحصیلکرده مستلزم صرف وقت بسیار است، زنان تحصیلکرده تمایل به فرزندان کمتری دارند و مایل‌اند که کیفیت فرزندان خود را جایگزین کمیت آنان نمایند. علاوه بر این از آنجا که مرگ و میر نوزادان و کودکان در خانواده‌های تحصیلکرده به‌طور نسبی کمتر و میزان ماندگاری بالاتر است، والدین می‌توانند به دقت تعداد فرزندان مورد علاقه خود را برنامه‌ریزی کنند. مادران تحصیلکرده از یک‌سو اطلاعات بیشتری درباره روشهای گوناگون جلوگیری از بارداری در اختیار دارند، و از دیگر سو از

این روشها به طور مؤثرتری استفاده می کنند. بنابراین زنان تحصیلکرده به شکل بهتری به برنامه های تنظیم خانواده پاسخ می دهند و دقت بیشتری در مهار باروری دارند.

هدف از این مقاله، تحلیل ارتباطی است که بین آموزش، سن ازدواج، بعد خانوار و باروری زنان وجود دارد. نتایج حاصل از اطلاعات نشان می دهد که آموزش، روش زندگی و تقاضا برای بچه دار شدن را تحت تأثیر قرار می دهد، به صورتی زنان با آموزشهای بیشتر خواهان فرزندان کمتر، و خانواده های کوچکتر هستند.

کلید واژه ها: آموزش زنان، باروری، بعد خانوار، تحولات جمعیتی، تنظیم خانواده، مشارکت زنان در بازار کار.

مقدمه

یکی از شاخص های کلان توسعه اقتصادی - اجتماعی هر جامعه، میزان تحصیلات مردم است، و امروزه مسلم شده که هر نوع تحول در ساختار جمعیتی مبتنی بر آموزش والدین و به ویژه مادران است (Shapiro, 2001). از آنجا که آموزش در ارزش ها، بینش ها و رفتار مردم تحول به وجود می آورد، اقتصاددانان بر این باورند که هر تغییری در ابعاد خانوار، کیفیت فرزندان و آینده شغلی آنان، مستلزم سرمایه گذاری در آموزش زنان است (Schultz, T.W., 1974). در ابعاد خرد نیز، تحصیلات زنان، مهمترین عامل در کاهش میزان باروری محسوب می شود، و شواهد مؤید این حقیقت است که زنان تحصیلکرده، خواهان خانواده های کوچکتر و با کیفیت بالاتری هستند (Becker, 1981). از آنجا که آموزش موجب کاهش میزان مرگ و میر نوزادان و کودکان می شود، امروزه والدین می توانند با دقت بیشتری، تعداد فرزندان مورد علاقه خود را برنامه ریزی کنند. بدین ترتیب آموزش به کاهش باروری می انجامد، قدرت و استقلال نسبی زنان را در خانوار افزایش می دهد و بر مشارکت آنان برای برنامه ریزی در مورد کیفیت و کمیت فرزندان می افزاید.

هدف این مقاله آن است که تحلیل از تأثیر آموزش زنان بر باروری ارائه دهد، و نمایان سازد که چگونه سطح تحصیلات زنان در رفتار باروری آنان نقش مؤثر و حیاتی دارند. در این راستا، ابتدا نقش آموزش زنان در تحولات جمعیتی مورد مطالعه قرار می گیرد. سپس اثر آموزش زنان بر باروری مورد بررسی قرار می گیرد، و در پایان قبل از جمع بندی نتایج و ارائه پیشنهادها، به دیگر عواملی که باروری زنان را تحت تأثیر قرار می دهد، پرداخته خواهد شد.

نقش آموزش زنان در تحولات جمعیتی

برخی معتقدند که مهمترین رسالت نظام آموزشی انتقال دانش و ارتقای سطح تواناییهای شناختی است (عمادزاده،

۱۳۸۳). بعضی دیگر به نقش آموزش در توسعه مهارتها، تخصص ها و قابلیت ها اشاره می کنند و معتقدند که آموزش یکی از عوامل مهم تولید و ایجاد ثروت است (۱۹۷۴ MINCER). در این صورت، آموزش جوانان را برای بازار کار آماده می سازد. گروه دیگری اهمیت آموزش را در تحولات رفتاری ملاحظه می کنند و معتقدند که آموزش در رفتار جوانان تغییرات و تحولات شگرفی به وجود می آورد. آموزش در اجتماعی کردن جوانان، توسعه تواناییهای کار کردن با گروه و ایجاد نهادهای اجتماعی نقش مؤثری دارد. با توجه به چنین انتظاراتی از یک نظام آموزشی، آثار آموزش بر تمایلات باروری زنان مورد بررسی قرار می گیرد.

آموزش، منبع ایجاد دانش

انتقال دانش از بارزترین وظایف مؤسسات آموزشی است. آموزش تواناییهای شناختی را توسعه می دهد، جوانان را آماده می سازد تا از دانش و اطلاعات موجود به نحو احسن استفاده نمایند و سبب می شود تا جوانان در رفتار و تعامل خود با محیط پیرامون متحول گردند.

آموزش از یک سو، دانش ایجاد روشهای پیشگیری از بارداری را توسعه می دهد، و بر تواناییهای مهار باروری می افزاید و از دیگر سو، موجب ارتقای سطح آگاهی زنان نسبت به انواع روشهای پیشگیری می گردد و کارایی استفاده از این ابزار را افزایش می دهد. آموزش زنان بدین ترتیب موجب توفیق بیشتر برنامه های تنظیم خانواده می شود، و در نهایت به کاهش باروری آنان می انجامد و این خود به کوچکتر شدن بعد خانوار منتهی می گردد (Thomas, 1999).

آموزش، وسیله ای برای

پیشرفت وضعیت اقتصادی و اجتماعی

آموزش نه تنها، تواناییهای شناختی را توسعه می بخشد، بلکه چشم اندازی از فرصتهای جدید اقتصادی به وجود می آورد و تحرک اجتماعی را دامن می زند (Montgomery, 1996). آموزش تواناییهای مهارتی و تخصصی را بهبود می بخشد و اشتغال جوانان را تسهیل می نماید. مدارک آموزشی که نشانه ای از سطح تواناییهای مهارتی جوانان است. به هنگام استخدام برای کار فرما به صورت وسیله ای برای گزینش به شمار می آید. علاوه بر این، آموزش موجب توسعه تواناییهای فردی می شود و به بالا رفتن سطح درآمدها دامن می زند. در این شرایط آموزش، دو اثر متفاوت بر باروری دارد (2000 Kravdal). از یک سو والدین تحصیلکرده را قادر می سازد تا با ثروت بیشتری که به دست می آورند، فرزندان متعددی داشته باشند، و هزینه تربیت و پرورش آنها را بپردازند که در این صورت آموزش اثر مثبتی در باروری دارد و از سوی

از آنجا که آموزش در ارزش ها، بینش ها و رفتار مردم تحول به وجود می آورد، اقتصاددانان بر این باورند که هر تغییری در ابعاد خانوار، کیفیت فرزندان و آینده شغلی آنان، مستلزم سرمایه گذاری در آموزش زنان است

دیگر آموزش بر قدرت ایجاد درآمد افراد می‌افزاید، و ارزش اوقات والدین را بالا می‌برد. از آنجا که برای خانواده‌های تحصیلکرده داشتن فرزند و تربیت آنها مستلزم صرف وقت است، در این شرایط فرزندان بیشتر، هزینه‌های فرصتی بالاتری را به خانوار تحمیل می‌کند. بنابراین خانواده‌های تحصیلکرده تلاش می‌کنند تا فرزندان کمتری به دنیا آورند، ولی این فرزندان بتوانند از پیشرفت تحصیلی و رشد کیفی بهتری برخوردار باشند. در این صورت آموزش، باروری را کاهش می‌دهد و رابطه منفی بین تحصیلات خانواده‌ها و رفتار باروری آنان مشاهده می‌شود. در مجموع می‌توان اظهار داشت که بجز خانواده‌های تحصیلکرده بسیار ثروتمند که فرزندان را برای مدیریت و اداره دارایی‌ها نیاز دارند و خواهان بچه‌های بیشتری می‌باشند، آموزش در بیشتر خانواده‌ها به دلیل هزینه فرصتی ارزش اوقات والدین تأثیر منفی بر باروری دارد و مشاهدات نیز گواه آن است که بیشتر خانواده‌های تحصیلکرده فرزندان کمتر دارند. (T.P. Schultz, ۱۹۹۴)

آموزش عامل تحول در رفتار

آموزش تحولات مهم و پایایی در افراد به‌وجود می‌آورد، و وسیله‌ای برای گذار از جامعه سنتی به جامعه پیشرفته به‌شمار می‌آید. آموزش عاملی است که موجب کم‌رنگ شدن تقدیرگرایی والدین می‌شود و مسؤلیت تصمیم‌گیری در مورد تعداد فرزندان را به‌عهده آنان واگذار می‌کند. آموزش حق انتخاب والدین را گسترش می‌دهد و موجب تحول در نظام ارزشی آنان می‌شود، ساختار قدرت در محدوده خانواده را متحول می‌سازد و بر سهم زنان در مدیریت و تصمیم‌گیری می‌افزاید (شادی‌طلب، ۱۳۸۲). آموزش دیدگاه جوانان را نسبت به اندازه خانوار، کمیت و کیفیت فرزندان و آینده شغلی آنان دگرگون می‌نماید. والدین امروز که بیش از گذشته شاهد تغییر و تحول بوده‌اند، بسیاری از سنت‌ها را زیر سؤال برده و نسبت به باروری دیدگاه متفاوتی دارند. آنان طرفدار خانوارهای کوچکتر و پویاترند. بدین ترتیب، آموزش زنان تحولات مهمی در نظام آموزشی آنان به‌وجود می‌آورد، که ثمره آن کاهش باروری و داشتن فرزندان کمتر است.

در مجموع می‌توان پنداشت که نظام آموزشی به‌عنوان یک نهاد اجتماعی، دانش و اطلاعات عمومی و کاربردی بسیاری را در اختیار زنان قرار می‌دهد، و زمینه استفاده از روش‌های پیشگیری از بارداری را تسهیل می‌نماید. زنان تحصیلکرده ارزش اوقاتشان بیشتر است و هزینه فرصتی بچه‌دار شدن برای آنها بالاتر است. آموزش با ایجاد تحول در ساختار ارزش‌ها سبب شده تا والدین خواهان فرزندان

آموزش از یک‌سو، دانش ایجاد روش‌های پیشگیری از بارداری را توسعه می‌دهد، و بر توانایی‌های مهار باروری می‌افزاید و از دیگر سو، موجب ارتقای سطح آگاهی زنان نسبت به انواع روش‌های پیشگیری می‌گردد و کارایی استفاده از این ابزار را افزایش می‌دهد.



کمتر و با کیفیت بهتر باشند. آموزش روش زندگی را متحول ساخته و موجب شده تا والدین طرفدار خانواده‌های کوچکتر و پویاتری باشند. مجموعه این شرایط به کاهش باروری و محدود شدن رشد جمعیت دامن زده است.

اثر آموزش زنان بر باروری

این سؤال همواره مطرح بوده که چگونه آموزش زنان موجب کاهش باروری خواهد شد. نخست آنکه، آموزش زنان، آنان را قادر می‌سازد تا بتوانند اندازه مطلوب خانوار خود را از قبل تعیین کنند. دوم آنکه آموزش زنان شرایطی را فراهم می‌آورد که آنان بتوانند بین اندازه مطلوب خانوار و تعداد فرزندان برنامه‌ریزی شده به تعادلی دست یابند، و نهایت آنکه آموزش زنان، آنان را قادر می‌سازد که به تعداد فرزندان مورد علاقه و برنامه‌ریزی شده دست یابند. با این مقدمه اکنون به شرح نکات فوق می‌پردازیم.

آموزش زنان و کاهش بعد خانوار

به نظر می‌آید که آموزش زنان به دلایل زیر بتواند اندازه خانوار را کاهش دهد.

الف - آموزش زنان، تواناییهای شناختی و مهارتی آنان را ارتقا می‌دهد و موجب بالا رفتن درآمد آنان در بازار کار می‌گردد. افزایش دستمزد زنان در بازار کار به خودی خود موجب بالا رفتن هزینه فرصتی اوقات آنان خواهد شد. زنان تحصیلکرده، اگر بخواهند فرزندان بیشتری داشته باشند، بی‌شک فرصتهای مناسبی را در بازار کار از دست می‌دهند، و بدین ترتیب هزینه فرصتی بالاتری را تحمل می‌کنند. این مسأله موجب می‌شود تا زنان تحصیلکرده فرزندان کمتری به دنیا آورند.

ب - در برخی از کشورهای در حال توسعه خانوارها هنوز داشتن فرزند پسر را بر دختر ترجیح می‌دهند، زیرا فرزندان پسر در دوره جوانی با کار خود بر درآمد خانوار می‌افزایند، اعتبار اجتماعی خانوار را بالا می‌برند، و در هنگام بازنشستگی والدین، عصای دست پدر هستند و از والدین حمایت مالی می‌کنند. زنان تحصیلکرده وابستگی کمتری به فرزندان پسر دارند، زیرا خود کار می‌کنند و نیازی به حمایت مالی فرزندان ندارند. (Castro Martine, ۱۹۹۵) این مسأله سبب می‌شود تا زنان فرزندان کمتری به دنیا آورند و بعد خانوار آنان کاهش یابد.

ج - انتظار زنان تحصیلکرده از فرزندان متفاوت است. مادران تحصیلکرده تمایل دارند تا فرزندان توانا و صالحی به جامعه ارائه دهند. به همین سبب علاقه‌مندند تا با سرمایه‌گذاری‌های آموزشی و صرف وقت شاهد موفقیت‌های بیشتر فرزندان خود باشند. علاوه بر آنکه والدین تحصیلکرده نیاز به درآمد فرزندان ندارند، بلکه آنان تمایل

دارند تا آنجا که لازم است در آموزش فرزندان سرمایه‌گذاری کنند و شاهد پیشرفت تحصیلی آنان باشند. مادران آموزش‌دیده حاضرند زمان زیادی را صرف تربیت و پرورش فرزندان خود کنند. بدین ترتیب سرمایه‌گذاری پولی و فرصتی در فرزندان در مجموع سبب شده تا والدین، فرزندان کمتر را به فرزندان بیشتر ترجیح دهند و به کیفیت فرزندان و موفقیت آتی آنان بیندیشند. این امر باعث کاهش باروری زنان تحصیلکرده شده است.

د - زنان تحصیلکرده از هنجارهای پیشرفته اجتماعی و فرهنگ شهری مبتنی بر کوچکتر کردن بعد خانوار بیشتر تبعیت می‌کنند. آنها نسبت به برنامه‌های تنظیم خانواده پذیرش بیشتری دارند و از روشهای پیشگیری از بارداری به شکل بهتری استفاده می‌کنند و نتایج بهتری به دست می‌آورند. (Weinberger, ۱۹۸۷)

آموزش و اندازه مطلوب خانوار

از آنجا که زنان تحصیلکرده نکات بهداشتی را بهتر رعایت می‌کنند. عموماً از عوارض بیماریها اطلاعات بیشتری دارند و سریع‌تر به پزشک مراجعه می‌کنند، و معمولاً میزان مرگ و میر نوزادان و کودکان در این گونه خانوارها کمتر است. بدین ترتیب زنان تحصیلکرده می‌توانند تا حدود زیادی بعد خانوار مطلوب خود را از نظر تعداد فرزندان از قبل پیش‌بینی کنند و فرزندان کمتری به دنیا می‌آورند، زیرا اطمینان دارند که احتمال کمتری دارد که فرزندانشان به علت بیماری تلف شوند (عمادزاده، ۱۳۸۲). بنابراین تحصیلات زنان در بعد خانوار و تعداد مطلوب فرزندان تأثیر می‌گذارد.

آموزش زنان و تعداد مطلوب فرزندان

در نهایت آنکه آموزش زنان کمک می‌کند تا آنها بتوانند به تعداد فرزندان برنامه‌ریزی شده دست یابند. به‌ویژه آنکه زنان تحصیلکرده هم از دانش روشهای پیشگیری آگاه‌ترند و هم آنکه در چارچوب خانواده از قدرت بالاتری برخوردارند و قادرند در مورد انتخاب روشها و کارایی آنها با شوهران خود به بحث و گفت‌وگو بپردازند. تجارب برخی از کشورها، از قبیل هند، نشان می‌دهد که بین سطح تحصیلات و کاربرد روشهای پیشگیری از بارداری ارتباط مستقیمی وجود دارد.

از این مباحث نتیجه می‌گیریم که زنان تحصیلکرده نه تنها دارای اهداف باروری متفاوتی می‌باشند، بلکه قادرند تمایلات خود را به نحو بهتری به واقعیت تبدیل کنند و به آنها جامه عمل ببوشانند. آنان در اتخاذ تصمیم از استقلال بیشتری برخوردارند و مدیریت بیشتری بر باروری خود اعمال می‌کنند. آموزشی که زنان دریافت می‌کنند به آنان مهارت‌های فکری و عملی می‌بخشد و موجب می‌شود تا در چارچوب خانواده از موضع بالاتری نسبت به گذشته برخوردار باشند و حق انتخاب بیشتری داشته باشند.

زنان تحصیلکرده،
اگر بخواهند
فرزندان بیشتری
داشته باشند،
بی‌شک فرصتهای
مناسبی را در بازار
کار از دست
می‌دهند، و بدین
ترتیب هزینه
فرصتی بالاتری را
تحمل می‌کنند.
این مسأله موجب
می‌شود تا زنان
تحصیلکرده
فرزندان کمتری به
دنیا آورند.

اثر آموزش زنان بر مشارکت آنان در بازار کار

کیفیت و کمیت تحصیلات زنان بر مهارت‌ها و تخصص‌های ایشان افزوده و تقاضا برای نیروی کار آنها را در بازار افزایش داده است. بنابراین از یک سو بر قدرت تولید و درآمد زنان می‌افزاید، و از سوی دیگر، ارزش اقتصادی اوقات آنان را در بازار کار بالا می‌برد. این امر موجب می‌شود تا زنان تحصیلکرده مشارکت بیشتری در بازار کار داشته باشند، و وقت کمتری را صرف فعالیتهای خانه‌داری و بچه‌داری که امروزه به تدریج زمان بر شده است بکنند.

در این دو بخش دو نکته مورد بررسی قرار می‌گیرد:

- ۱- چگونه تحصیلات از طریق کسب مهارت‌ها بر سهم و مشارکت نیروی کار زنان در بازار کار افزوده است.
- ۲- چگونه مشارکت در نیروی کار به دلیل بالا رفتن ارزش اوقات زنان سبب شده تا از میزان باروری آنان کاسته شود. شواهد موجود در برخی از کشورهای آسیایی که در جدول شماره ۱ مشاهده می‌شود، نشان می‌دهد که از سالهای ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ به تدریج بر سهم زنان در بازار کار افزوده شده و این امر از میزان باروری آنان کاسته است.

جدول شماره ۱- روند تغییرات میزان باروری کل و میزان مشارکت زنان در بازار کار منتخب از کشورهای آسیایی بین سالهای ۲۰۰۰ - ۱۹۵۰

نام کشور	میزان باروری	کل میزان مشارکت زنان در بازار کار (سنین ۱۵-۳۳)
اندونزی	۵/۴۹	۳۰/۶
۱۹۵۰	۵/۴۲	۳۲/۰
۱۹۶۰	۵/۲۰	۳۷/۱
۱۹۷۰	۴/۱۱	۴۵/۶
۱۹۸۰	۳/۰	۵۲/۰
۱۹۹۰	۲/۶۰	۵۵/۳
۱۹۹۹		
ژاپن	۲/۷۵	۵۲/۲
۱۹۵۰	۲/۰۲	۵۴/۰
۱۹۶۰	۲/۰۷	۵۴/۳
۱۹۷۰	۱/۷۶	۵۲/۱
۱۹۸۰	۱/۴۹	۵۶/۲
۱۹۹۰	۱/۳۹	۵۹/۶
۱۹۹۹		
سنگاپور	۶/۴۰	۲۲/۳
۱۹۵۰	۴/۹۲	۲۲/۹
۱۹۶۰	۲/۶۲	۳۱/۰
۱۹۷۰	۱/۶۹	۴۷/۴
۱۹۸۰	۱/۷۶	۵۴/۴
۱۹۹۰	۱/۵۷	۵۶/۳
۱۹۹۹		
کره جنوبی	۵/۴۰	۳۲/۱
۱۹۵۰	۵/۶۲	۳۰/۵
۱۹۶۰	۴/۲۸	۴۱/۲
۱۹۷۰	۲/۲۳	۵۰/۲
۱۹۸۰	۱/۷۰	۵۱/۱
۱۹۹۰	۱/۵۱	۵۰/۷
۱۹۹۹		

Sources: ILO (2002) & United Nation, Population Division (2002). Year book of Labour Statistics

از سوی دیگر، آموزش زنان موجب بالا رفتن سطح درآمد ایشان شده و بر هزینه فرصتی داشتن فرزندان بیشتر افزوده و این امر سبب شده تا از میزان باروری کاسته شود. جدول ۲ و ارتباط بین سالهای تحصیل و میزان باروری را برای برخی از کشورهای آفریقایی نمایان می‌سازد. اکنون با بررسی این شواهد می‌توان اظهار داشت که چنانچه تحصیلات زنان موجب افزایش اشتغال آنان شود، و در صورتی که اشتغال زنان زمینه کاهش میزان باروری آنان را فراهم آورد، و در این شرایط می‌توان نتیجه گرفت که تحصیلات زنان موجب کاهش باروری آنان می‌گردد. اگر چنین استدلالی درست باشد، آمار موجود حاکی از آن است که در کشور ما سطح متوسط تحصیلات زنان طی سه دهه گذشته ارتقا یافته و میزان اشتغال آنان نیز به تدریج افزایش پیدا کرده است. این مسأله سبب شده تا از میزان باروری زنان کاسته گردد.

جدول شماره ۲- ارتباط آموزش زنان و میزان باروری در سال ۱۹۹۰ در منتخبی از کشورهای آفریقایی

کشور	سطح آموزش	میزان باروری کل
بوتسوانا	بی سواد	۵/۸
	۱ تا ۴ سال	۵/۵
	۵ تا ۷ سال	۴/۷
	۸ سال و بیشتر	۳/۴
غنا	بی سواد	۶/۸
	۱ تا ۴ سال	۶/۶
	۵ تا ۷ سال	۶
	۸ سال و بیشتر	۵/۵
اوگاندا	بی سواد	۷/۹
	۱ تا ۴ سال	۷/۳
	۵ تا ۷ سال	۷
	۸ سال و بیشتر	۷/۵
زیمبابوه	بی سواد	۷/۲
	۱ تا ۴ سال	۶/۷
	۵ تا ۷ سال	۵/۵
	۸ سال و بیشتر	۳/۷
بروندی	بی سواد	۶/۹
	۱ تا ۴ سال	۷/۱
	۵ تا ۷ سال	۷/۳
	۸ سال و بیشتر	۵/۸
کنیا	بی سواد	۷/۲
	۱ تا ۴ سال	۷/۷
	۵ تا ۷ سال	۷/۲
	۸ سال و بیشتر	۵
نیجریه	بی سواد	۶/۵
	۱ تا ۴ سال	۷/۵
	۵ تا ۷ سال	۶
	۸ سال و بیشتر	۴/۵

Source: Dasgupta, Par the, April 2000 P.56.

بدین ترتیب سرمایه‌گذاری پولی و فرصتی در فرزندان در مجموع سبب شده تا والدین، فرزندان کمتر را به فرزندان بیشتر ترجیح دهند و به کیفیت فرزندان و موفقیت آتی آنان بیندیشند. این امر باعث کاهش باروری زنان تحصیلکرده شده است.

جدول شماره ۳- ارتباط میان میزان باسوادی زنان، درصد دانشجوی دختر، میزان مشارکت زنان در بازار کار و میزان باروری

سال	درصد باسوادی	درصد دانشجویان دختر	میزان مشارکت زنان در بازار کار	میزان باروری
۱۳۳۵	۷/۳	—	۹/۸	—
۱۳۴۵	۱۷/۹	۲۴	۱۳/۲۶	۷/۷
۱۳۵۵	۳۵/۵	۳۹/۸	۱۳/۷۷	۶/۳
۱۳۶۵	۵۲/۱	۳۹/۲	۸/۹۱	۷
۱۳۷۰	۶۷/۱	۲۸/۱	۹/۴۰	۵/۷
۱۳۷۵	۷۴/۲	۳۶/۱	۱۲/۱۱	۳/۱
۱۳۸۰	۷۶/۲	۴۹/۸	۱۳/۰	۲/۲

مأخذ: مرکز آمار ایران سالنامه‌های سالهای گوناگون

با توجه به اطلاعات جدول ۳ می‌توان نتیجه گرفت که:

۱- باروری، به‌طور کلی تحت تأثیر تحصیلات زنان قرار دارد.

۲- تحصیلات، سن متوسط ازدواج دختران را بالا می‌برد و زمان ازدواج را به تأخیر می‌اندازد.

۳- آموزش زنان، به کسب مهارت‌ها و تخصص‌ها منجر می‌شود، و تقاضا برای نیروی کار زنان تحصیلکرده را در بازار افزایش می‌دهد و بر میزان مشارکت آنان در بازار کار می‌افزاید.

۴- آموزش زنان، سطح توانایی آنان را ارتقا می‌دهد و درآمد متوسط ایشان را افزایش می‌دهد. افزایش سطح درآمد زنان، ارزش اوقات آنان را بالا می‌برد و در پی آن بر هزینه‌های فرصتی بچه‌دار شدن می‌افزاید.

بنابراین می‌توان گفت که هر قدر سطح تحصیلات زنان بالاتر باشد، ۱- به دلیل تأخیر در زمان ازدواج، ۲- به علت مشارکت بیشتر در بازار کار، ۳- به دلیل بالا رفتن سطح درآمد و ارزش اوقات زنان و افزایش هزینه‌های فرصتی بچه‌دار شدن، از میزان باروری زنان کاسته می‌شود.

اثر آموزش بر سایر عوامل

به نظر می‌رسد که بجز آموزش زنان عوامل دیگری نظیر، سطح آموزش شوهر، درآمد خانوار، سطح بهداشت عمومی و شیوه‌های شهرنشینی باروری را تحت تأثیر قرار می‌دهند. اکنون به شرح اجمالی این عوامل می‌پردازیم. (Kravdal, ۲۰۰۰)

اثر آموزش شوهر

همان‌گونه که آموزش بینش و طرز تفکر زنان را نسبت به باروری تحت تأثیر قرار می‌دهد. به همان صورت آموزش در

طرز تلقی مردان نسبت به باروری تحولات بسیاری را به‌وجود می‌آورد. مردان تحصیلکرده در پیشگیری از باروری با زنان همکاری بیشتری دارند، و هزینه‌های فرصتی فرزندان بیشتر را به‌درستی در می‌یابند. لیکن به نظر می‌رسد که تأثیر آموزش مردان بر باروری کمتر از زنان باشد. زیرا زنان بیشترین مسؤلیت بچه‌داری و تربیت آنان را به عهده دارند. بیشتر مطالعات انجام شده به این نتیجه رسیده‌اند که تأثیر تحصیلات زنان در کاهش باروری بیش از تحصیلات مردان بوده است. لیکن به هر حال تحصیلات مردان نیز در کاهش باروری نقش مؤثر دارد و مردان تحصیلکرده عموماً در تعیین تعداد فرزندان با همسران خود همدل و هماهنگ می‌باشند.

اثر در آمد خانوار

بررسی تأثیر میزان درآمد خانوار بر باروری پیچیده‌تر از تأثیر تحصیلات است. در واقع مسأله تأثیر درآمد بر باروری را می‌توان از دو دیدگاه متفاوت مورد مطالعه قرار داد.

الف - آیا فرزندان نوعی هزینه‌اند یا منشأ درآمدهای اضافی به‌شمار می‌آیند؟ اثر درآمد بر باروری بستگی به آن دارد که آیا فرزندان بار اقتصادی‌اند، و یا یک دارایی مولد به‌شمار می‌آیند. در کشورهای توسعه یافته امروزه تمایل بر آن است که فرزندان را به‌صورت یک کالای مصرفی بادوام، به حساب آورند. و بدین ترتیب به هزینه فرزندان و تعامل بین کیفیت و کمیت آنها پرداخته می‌شود. بدین معنی که در این‌گونه جوامع خانوار ترجیح می‌دهد تا فرزندان کمتر، ولی با کیفیت بالاتری داشته باشد. در این چارچوب درآمدهای بالاتر خانوار موجب می‌شود تا فرزندان «قابل تحمل» باشد. لیکن درآمدهای کمتر بی‌شک خانوار را به مهار باروری هدایت می‌کند. در خانوارهایی که سطح درآمد پایین است، هنگام افزایش درآمد والدین ترجیح می‌دهند تا کیفیت فرزندان را جایگزین کمیت آنان بنمایند. از سوی دیگر، چنانچه درآمدهای بالاتر مستلزم تحمل هزینه‌های فرصتی بیشتر باشد، در آن صورت والدین ترجیح می‌دهند که فرزندان کمتری به دنیا آورند.

در کشورهای در حال توسعه، برای برخی از والدین هنوز، فرزندان جنبه دارایی مولد دارند. زیرا کودکان در سنین جوانی بر منابع انسانی و قدرت نیروی کار خانوار می‌افزایند، و مشارکت بسیاری در تولید دارند و در هنگام بازنشستگی والدین، تأمین اجتماعی آنان به‌شمار می‌آیند. در این صورت خانوارهای کم‌درآمد ترجیح می‌دهند که فرزندان بیشتری داشته باشند. برعکس، زمانی که خانوار از درآمدهای بالاتری برخوردار گردد و وابستگی اقتصادی والدین به

فرزندان کاهش یابد، والدین با افزایش درآمد علاقه‌مندند که فرزندان کمتر به دنیا آورند. در واقع این مفهوم که فرزندان یک دارایی اقتصادی به‌شمار می‌آیند، «قابل تحمل بودن» فرزندان را برای خانوار به اوج خود می‌رساند. بدین معنی که اثر درآمدی مثبت را بر باروری نمایان می‌سازد.

ب - آیا درآمد خانوار ناشی از دستمزد است؟ یا حاصل دارایی و ثروت خانوار می‌باشد؟ در واقع اثر درآمد خالص در دنیای واقعی پیچیده است. چنانچه بتوان منشأ درآمد را تعیین نمود، تحلیل مسأله ساده‌تر خواهد شد. برای مثال چنانچه درآمدهای بالاتر منعکس‌کننده دستمزدهای بالاتر باشد، و یا مؤید مشارکت بیشتر زنان در بازار کار باشد، در این صورت خانوار فرزندان کمتر می‌خواهد، زیرا هزینه فرصتی ارزش اوقات والدین بالا می‌باشد. و در این حالت رابطه بین درآمد و باروری منفی است. از سوی دیگر، چنانچه درآمدهای بالاتر منعکس‌کننده بر خورداری از دارایی‌ها و ثروت‌های مولد همچون زمین و مستغلات باشد. در این حالت چنین ثروتهایی موجب بالا رفتن محصول نهایی نیروی کار فرزندان می‌گردد و در چنین خانوارهایی تقاضا برای فرزندان بالاتر است. در این صورت ارتباط بین درآمد و باروری مثبت است. متأسفانه هنگامی که اثر درآمد بر باروری مورد مطالعه قرار می‌گیرد، منابع درآمدی متمایز نمی‌شوند و داده‌های آماری در این موارد به‌طور شفاف وجود ندارند.

اثر بهداشت عمومی بر کاهش باروری

دسترسی به خدمات بهداشت عمومی، فارغ از تأثیر آموزش و درآمد نیز می‌تواند در کاهش باروری نقش مهمی داشته باشد. بهداشت عمومی جدا از اثر مستقیمی که در دسترسی آسان به جلوگیری از بارداری دارد، می‌تواند با افزایش میزان ماندگاری فرزندان موجب کاهش باروری گردد. به هر حال این آثار ممکن است هنگامی که کیفیت خدمات بهداشتی پایین باشد، ناچیز و بی‌اهمیت گردد. از سوی دیگر روش‌های تحمیلی و اجباری نیز می‌تواند غیر کارآمد باشد. تجربه عقیم کردن مردان در بسیاری از کشورها تأثیر چندانی نداشته است. افراد باید مسؤول و آگاه باشند و نسبت به تعداد فرزندان با دقت تصمیم بگیرند. در این مورد روش‌های فرهنگی و آموزشی از کارایی بالاتری برخوردار است.

اثر زندگی در جامعه شهری بر کاهش باروری

شواهد مؤید آن است که زندگی در جوامع شهری بر باروری زنان تأثیر می‌گذارد. (Schultz T.P, ۱۹۹۴)

بنابراین می‌توان گفت که هر قدر سطح تحصیلات زنان بالاتر باشد، ۱- به دلیل تأخیر در زمان ازدواج، ۲- به علت مشارکت بیشتر در بازار کار، ۳- به دلیل بالا رفتن سطح درآمد و ارزش اوقات زنان و افزایش هزینه‌های فرصتی بچه‌دار شدن، از میزان باروری زنان کاسته می‌شود.

۱- زیرا در چارچوب زندگی شهری فرزندان مشارکت کمتری در تولید خانگی دارند و خانوار نظارت کمتری بر کار و تلاش فرزندان دارند. کودکان عموماً یا درس می‌خوانند و یا ساعت زیادی را صرف تفریح و بازی می‌کنند.

۲- دسترسی بیشتر به پزشکی و درمانگاه در جامعه شهری موجب کاهش مرگ و میر نوزادان و کودکان شده و بالا رفتن میزان ماندگاری سبب شده تا خانوارها بتوانند با دقت بیشتری تعداد فرزند خود را برنامه‌ریزی کنند. بدین ترتیب میزان باروری در شهرها کاهش می‌یابد.

۳- از آنجا که خانوارها در جامعه شهری در بسیاری از موارد به صورت سرمشقی برای جامعه روستایی به‌شمار می‌آیند، کوچکتر شدن خانوارها و کاهش باروری، تأثیر عمده‌ای در روش زندگی خانوادگی روستاییان به‌وجود می‌آورد.

۴- افول خانوارهای پدسالار و قدرت یافتن زنان در چارچوب خانوار موجب کاهش میزان باروری بوده است.

۵- کاهش زندگی عشیره‌ای و تحول در شیوه زندگی عشایر و ساکن شدن آنها، ساختار خانوادگی آنها را درهم ریخته و رفتن کودکان و جوانان به مدرسه و دانشگاه و تحول در ساختار شغلی مردان و مشارکت بیشتر زنان در مشاغل شهری نیز موجب کاهش میزان باروری گردیده است.

۶- از سوی دیگر در جامعه شهری که عموماً بیمه‌های تأمین اجتماعی قابل تسری است و فرزندان بعد از ازدواج کمتر با والدین زندگی می‌کنند، به تدریج اولویت داشتن فرزندان ذکور کاهش می‌یابد و برابری جنسیتی از دیدگاه خانوار سبب می‌شود تا والدین فرزندان کمتری داشته باشند و نرخ باروری کاهش می‌یابد.

بدین ترتیب سرمایه‌گذاری پولی و فرصتی در فرزندان در مجموع سبب شده تا والدین، فرزندان کمتر را به فرزندان بیشتر ترجیح دهند و به کیفیت فرزندان و موفقیت آتی آنان بیندیشند. این امر باعث کاهش باروری زنان تحصیلکرده شده است.

به‌وجود می‌آورد. از سوی دیگر، مادران بسیار جوان و یا مادران مسن دقت کمتری در رعایت بهداشت نوزادان و کودکان دارند. به‌خصوص در برخی از جوامع روستایی هنگامی که والدین علاقه بیشتری به داشتن فرزند پسر دارند، ممکن است در رعایت سلامت دختران ناخواسته دقت کمتری اعمال شود. به هر تقدیر مرگ و میر بیشتر فرزندان به باروری بیشتر منتهی می‌شود.

۲- به همین ترتیب، مشارکت بیشتر زنان در بازار کار موجب کاهش میزان باروری می‌گردد، زانی که به بازار کار مراجعه می‌کنند، به دلیل کسب درآمد، ارزش اوقاتشان افزایش می‌یابد و از آنجا که داشتن فرزند زمان‌بر است، هزینه فرصتی فرزندان بیشتر برای زنان شاغل بالاتر است. از سوی دیگر هر قدر تعداد فرزندان کمتر باشد، امکان اشتغال مادران تحصیلکرده در بازار افزایش می‌یابد (شادی‌طلب، ۱۳۸۲).

۳- بالا رفتن سن ازدواج که عمدتاً ناشی از ادامه تحصیلات و اشتغال زنان است، امروزه موجب شده تا زنان دیرتر ازدواج کنند و نخستین فرزند خود را دیرتر به دنیا آورند (۱۹۹۴ Schultz.T.P). هر قدر سن ازدواج بالاتر رود احتمال می‌رود که زنان فرزندان کمتری را به دنیا آورند. از سوی دیگر امروزه توصیه می‌شود که زنان بعد از چهل سالگی باردار نشوند، بنابراین کوتاه بودن دوران باروری در مجموع موجب شده تا زنان فرزندان کمتری به دنیا آورند.

نتیجه‌گیری

امروزه مسلم شده که باروری زنان تحت تأثیر آموزش آنان قرار دارد. در واقع آموزش زنان از سه طریق بر باروری اثر می‌گذارد:

۱- آموزش تقاضا برای فرزندان را کاهش می‌دهد. آموزش در اندازه مطلوب خانوار تأثیر می‌گذارد و روشهای پرورش و تربیت فرزندان را متحول می‌سازد. آموزش، مطالبه اقتصادی از فرزندان را کاهش می‌دهد و کوچکتر شدن بعد خانوار موجب ارتقای کیفیت افراد خانواده می‌گردد. آموزش هزینه فرصتی اوقات زنان را بالا می‌برد و بر هزینه داشتن فرزندان می‌افزاید.

۲- آموزش موجب می‌شود دختران، سالهای بیشتری در نظام آموزشی بمانند و بدین ترتیب سن ازدواج آنها بالاتر می‌رود. بالا رفتن سن ازدواج موجب می‌شود که از دوران باروری زنان کاسته گردد. از سوی دیگر مرگ و میر نوزادان و کودکان در خانواده‌هایی که مادران از تحصیلات بالاتری برخوردارند کمتر است. مرگ و میر کمتر نوزادان موجب کاهش باروری می‌گردد.

۳- آموزش زنان موجب می‌شود که آگاهی ایشان نسبت به

اثر عوامل درونزا بر باروری

تاکنون به عواملی اشاره شد که تصور می‌رود باروری را تحت تأثیر قرار دهند. لیکن اکنون به عواملی اشاره می‌شود که باروری از آن تأثیر می‌پذیرد. به نظر می‌رسند، مرگ و میر نوزادان، مشارکت زنان در بازار کار و سن ازدواج زنان به‌صورت درونزا باروری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. (T.P.Schultz, ۲۰۰۲)

۱- دلایل فراوانی وجود دارد که مرگ و میر نوزادان و کودکان باروری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. والدین از بیم آنکه ممکن است بر اثر بیماریهای عفونی فرزندان را از دست دهند، پیش‌بینی می‌کنند تا فرزندان بیشتری را به دنیا آورند. آنها بدین ترتیب تلاش می‌کنند فرزندان از دست رفته خود را جبران کنند. از سوی دیگر میزان بالای باروری نیز احتمال دارد میزان مرگ و میر فرزندان را افزایش دهد. زیرا زایمان‌های پی در پی که فاصله میان باروری‌ها را کاهش می‌دهد در سلامتی مادران و فرزندان آثار سوویی را

انواع روشهای جلوگیری از بارداری افزایش یابد و آنها بتوانند به طور مؤثرتری از این روشها استفاده نمایند. مطالعات سازمان ملل متحد نشان داده است که ارتباط مستقیم و مستحکمی بین سالهای تحصیل بیشتر زنان و کاهش میزان باروری آنان وجود دارد.

۴- آموزش زنان، دامنه انتخاب آنان را در مورد نوع شغلی که برمیگزینند و زمانی که صرف کار می کنند و فرصتی که برای تربیت فرزندان اختصاص می دهند، گسترده تر می سازد. آموزش در رفتار زنان در مورد مسائلی همچون تجدید نسل، تعداد فرزندان و کیفیت آنان تحول به وجود می آورد. همه عوامل فوق شرایطی را فراهم می آورد که باعث شود آموزش باروری زنان را کاهش دهد.

منابع

شادی طلب، زاله، (۱۳۸۲)، «مشارکت اجتماعی زنان»، پژوهش زنان، فصلنامه مرکز مطالعات و تحقیقات زنان.
 عمادزاده، مصطفی، (۱۳۸۲)، «اهمیت سرمایه گذاری در آموزش زنان»، پژوهش زنان، فصلنامه مرکز مطالعات و تحقیقات زنان.
 عمادزاده، مصطفی، (۱۳۸۲)، اصول اقتصادی آموزش و پرورش، اصفهان، انتشارات جهاددانشگاهی، چاپ بیست و دوم، فصل دوم.

- Becker, G.S. (1960). "An Economic Analysis of Fertility", in Demographic and Economic Changes in Developed Countries, Princeton, NJ. Princeton University Press.

- Becker, G.S. (1981). "A Treatise on the Family", Cambridge, MA: Harvard University Press.

- Castro Martin, T. and F. Juarez (1995). "The Impact of Women's Education on Fertility in Latin America: Searching For Explanation", Family planning perspectives vol 21, No 2, pp 24-35.

- Coal, A.J. and S.C. Watkins (eds) (1986). "The Decline of Fertility in Europe", Princeton NJ. Princeton university press.

- Dreze, J. and M. Murthi (1999). Fertility, Education and Development: Further Evidence from india", CDE. DeLhi school of Economics, Delhi 110007.

- Kravdal, O. (2000). "A Search for Aggregate-Level effects of education on fertility, Using Data from zimbabwe", Max Planck Institute for demographic Research, Germany, Vol 3, pp 41-49.

- Mincer, J. (1974). Schooling Experience and Earning", NewYork, Columbia university press.

- Montgomery, M.R. and J.B. Casterling (1996). "Social Learning, Social in fluence and New Models of fertility", Population and Development Review, 22 Suppl, pp 151-175.

- Schapiro, D and B.o. Tombashe (2001). "Women's Education Employment and Fertility: Kinshasa in Transition", Chicago, university of chicago press.

- Schultz, T.P. (1994a). "Human Capital, Family Planning and Their effects on Population Control", American economic Review, PP 255-260.

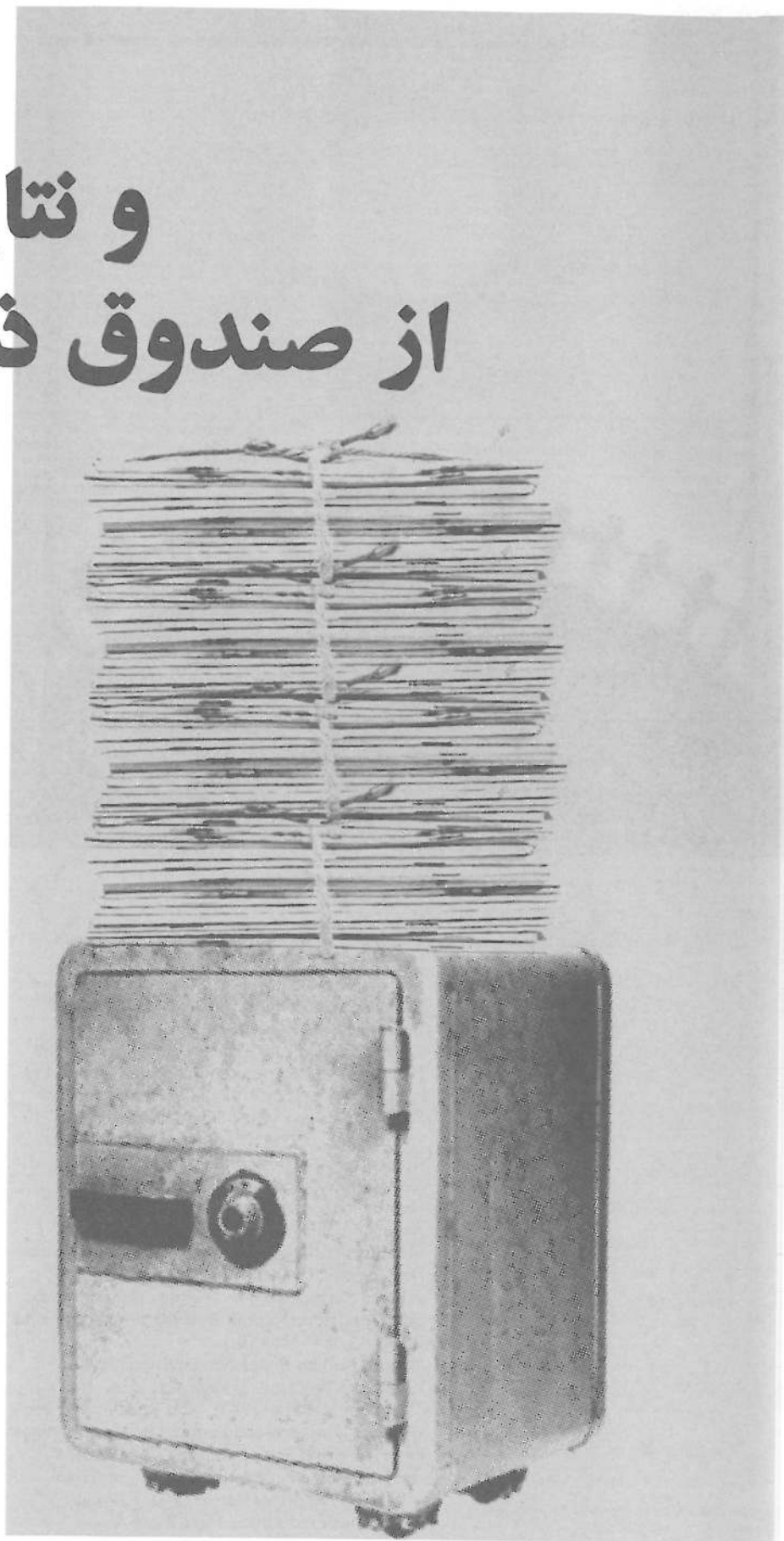
- Schultz, T.P. (1994b). "Investing in Women's Human Capital", Chicago, IL. University of Chicago press.
- Schultz, T.P. (2002). "The Fertility Transition: Economic Explanations", International Encyclopedia of social science, Smelser, N.J. and P.B. Baltes (eds) Amsterdam, Elsevier science Ltd.
- Schultz, T.W. (ed). (1974). "Economics of the Family", Chicago, university of chicago press P 16.
- Thomas, D. (1999). "Fertility, Education and Resources in South Africa", In C.H. Bledsoe, et al. (ed): "Critical Perspectives on Schooling and Fertility in the Developing World", Washington: National Academy press: pp 138-180.
- UNESCO (2001). "Achieving Education for All: Demographic Challenges", France: UNESCO.
- United Nations, (1984). "Fertility Behavior in the Context of Development: Evidence From the World Fertility Survy" NewYork.
- United Nations Population Division (2002). "Statistical Year Book", Table 4.1. P 56.
- Weinberget, M.B. (1987). "The Relation between Women's Education and Fertility: Selected Findings From the World Fertility Survey", International family Planning Perspectives, vol 13, pp 35-46.
- World Development Report (2001). World Development Indicators, Table 2.2. p 48.

علل تشکیل و نتایج برداشت از صندوق ذخیره ارزی

دکتر خدیجه نصراللهی
عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

وابستگی تمام عیار کشور و به‌ویژه بودجه‌های سالانه به میزان درآمدهای حاصل از فروش نفت داستانی تمام نشدنی است. این وضعیت موجب شده است که تکانه‌های نفتی در بازارهای جهانی، بودجه‌های سالانه را با تکانه‌های شدید مواجه کند. نخستین تکانه در اواسط دهه ۱۳۶۰ پدیدار شد و در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶، قیمت هر بشکه نفت در بازارهای جهانی به ۱۶ دلار رسید. این اتفاق بار دیگر در اوایل دهه ۱۳۷۰ رخ داد و نقشه دولت را برای یکسان‌سازی نرخ ارز به ورطه ناکامی کشاند. روزهای سخت یک‌بار دیگر در سال ۱۳۷۶ تکرار شد در سالهای ۷۸ و ۷۹ نیز پس از افزایش قیمت نفت، اقتصاد کشور با مازاد درآمد ارزی مواجه شد و موجب شد تا کارشناسان و مسؤولان اقتصادی برای رهایی از روزهای سخت احتمالی در آینده و مصرف بهینه آن در صورت افزایش، چاره بیندیشند تا ضمن پوشش نوسان قیمت نفت، در برنامه‌های عمرانی کشور و در بازارهای اقتصادی تحرکی به وجود آورند.

کشور ما شاید در جهان در حال توسعه، اولین کشوری بوده است که ۵۵ سال پیش اقدام به برنامه‌ریزی توسعه کرده است، حتی پیش از اینکه هندوستان، نظام اقتصادی خود را به‌صورت برنامه‌ریزی هدایت کند و حتی پیش از آنکه چین، نظام اقتصادی خود را برنامه‌ریزی نماید. این پیشتازی و پیشگامی در برنامه‌ریزی سبب شده است که برخی نهادهای توسعه در ایران پیش از سایر کشورها تأسیس شود از جمله این نهادها، سازمان برنامه‌ریزی بوده که دقیقاً با این فکر به وجود آمد که درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام جزو سرمایه این مردم است و باید صرف



ظرفیت‌سازی و آینده‌سازی برای همه نسل‌های آینده شود به همین سبب بود که در اولین برنامه عمرانی کشور در سال ۱۳۲۷، مجموع درآمد حاصل از صادرات نفت خام در اختیار سازمانی قرار گرفت که این درآمد را صرف کارهای زیربنایی و سرمایه‌گذاری کند.

با وجود این کارکرد این سازمان به‌گونه‌ای بود که موجب استقرار صنایع بزرگی در ایران شد که با امکانات فنی کشور همخوانی و سنخیت نداشت. اصولاً استقرار منظم شبکه صنایع بزرگ پیشرفته در ایران از اوایل قرن جاری هجری و با ابتکار و سرمایه دولت آغاز شد. این روند نخست با افت و خیزهایی تا اصلاحات ارضی و سپس به‌طور جدی تا تکانه نفتی اول (۱۳۵۳) و آنگاه به‌گونه‌ای تهاجمی تا سالهای پس از انقلاب اسلامی دنبال شد. اما در سالهای برنامه چهارم و پنجم عمرانی کشور پیش از انقلاب، درآمد نفت به اضافه سایر درآمدهای دولت مثل مالیات‌ها و درآمد حاصل از بنگاه‌ها و مؤسسات انتفاعی دولت را یک کاسه کردند تا هم هزینه‌های جاری و هم هزینه عمرانی را از آن تأمین کنند. همان‌گونه که اشاره شد، این امر موجب وابستگی تمام‌عیار کشور به‌ویژه بودجه‌های سالانه به میزان درآمدهای حاصل از فروش نفت و تأثیرپذیری کل اقتصاد کشور از شرایط جهانی بازار نفت شد.

تشکیل صندوق ارزی

با گسترش روابط اقتصادی ملل جهان از اوایل قرن گذشته تاکنون، بارها شاهد رکود عمیق اقتصادی در سراسر دنیا بوده‌ایم. دوران‌های رکود و رونق که در ساختار اقتصاد سرمایه‌داری، امری پذیرفته شده و تا حدودی غیرقابل اجتناب است، آثار مثبت و منفی خود را نه تنها بر زندگی ملل پیشرفته که سهم عظیمی در تجارت جهانی دارند، بلکه بر زندگی مردم در کشورهای در حال توسعه که اغلب اقتصادهای تک محصولی دارند، تحمیل می‌کند. دوران‌های رونق اقتصادی، همواره با میزان رشد بالاتر تولید ناخالص داخلی، افزایش فرصت‌های شغلی و فشارهای تورمی ناچیز همراه بوده است و برعکس در دوران‌های رکود، رشد تولید ناخالص داخلی کاهش می‌یابد یا به‌طور کلی از بین می‌رود، بیکاری گسترش می‌یابد، قدرت خرید مردم تقلیل می‌یابد و رفاه و گاهی بهداشت آنها به خطر می‌افتد.

در نیمه اول قرن بیستم نیز دنیا با پدیده «رکود تورمی» در اقتصاد آشنا شد. در دوران رکود تورمی، اقتصاد از یک سو با افت میزان رشد تولید ناخالص داخلی و از طرف دیگر فشارهای تورمی مواجه می‌شود. هر چقدر مناسبات اقتصادی میان کشورها (نقل و انتقال کالا، خدمات و

سرمایه) گسترده‌تر و پیچیده‌تر باشد، متناسب با آن سرایت بحران‌های اقتصادی از یک کشور به کشور دیگر سریع‌تر اتفاق می‌افتد.

با توجه به آثار سوء چرخه اقتصادی در کشورهای پیشرفته و سرایت آن به جوامع در حال توسعه از جمله ایران ضرورت ایجاد می‌کرد که راهکارهای مناسب برای مقابله با این روند رو به گسترش اتخاذ شود. یکی از مسیرهای مستقیمی که این روند در قالب ناپایداری قیمت منابع طبیعی می‌تواند به‌عنوان یک فاجعه بر اقتصاد کشورهای در حال توسعه اثر بگذارد از طریق تأثیر آن بر بودجه دولت است.

زمانی که قیمت منابع طبیعی افزایش پیدا می‌کند، باعث افزایش ارزش جهانی تولیدات و همچنین درآمدهای صادراتی آن کشور که خود موجب گسترش پایه مالیاتی دولت می‌شود به‌گونه‌ای که درآمد دولت نیز به تبع آن افزایش قیمت تمایل به افزایش دارد. در کشوری مانند ایران که صادرات نفت در مالکیت انحصاری دولت قرار دارد، این روند به مراتب شدیدتر بروز می‌کند. درآمدهای بیشتر می‌تواند بالقوه برای کاهش کسر بودجه، افزایش هزینه‌ها و یا در هر دو زمینه به کار گرفته شود. زمانی که قیمت‌ها کاهش می‌یابد، جهت برعکس می‌شود و به احتمال زیاد کسر بودجه بیشتر حادث می‌شود. بنابراین اگر بودجه دولت در کشورهای در حال توسعه نسبت به نوسانات قیمت محصول اصلی آنها پوشش داده نشود در این صورت تغییرات قیمت به بدنه اقتصاد ملی از طریق یک سیاست مالی انفعالی انتقال پیدا می‌کند. یعنی زمانی که نیاز نیست به اقتصاد بودجه تزریق می‌شود و زمانی که نیاز است از آن دریغ می‌گردد.

نظر به اهمیت نوسانات قیمت، محصول اصلی کشورهای تک‌محصولی در درآمد دولت و اقتصاد به‌طور کلی، بسیار مخاطره‌آمیز است، اگر بی‌پروایی نباشد، اگر هیچ‌گونه اقدامی به منظور حفاظت در مقابل این فشار قیمتی انجام نگیرد. برعکس دولت‌های این‌گونه کشورها باید و می‌توانند فشارهای مخاطره‌آمیز را بر اقتصاد خود مدیریت کنند. تأسیس صندوق ذخیره ارزی و گسترش اوراق قرضه کالایی دو خط‌مشی و راهبرد برای مدیریت خطر می‌باشند. یک سیاست و روش دیگر که مسأله را به‌طور مستقیم‌تر آدرس‌دهی می‌کند و کم هزینه‌تر نیز هست استفاده از ابزارهای اشتقاقی به‌منظور پوشش فشارهای قیمتی کالای اصلی آنها می‌باشد.

در ایران با راهبرد ایجاد ثبات در اقتصاد ملی، صندوق ارزی در قالب ماده ۶۰ برنامه عمرانی سوم تأسیس شد. براساس ماده ۶۰ قانون برنامه عمرانی سوم به‌منظور ایجاد

تأسیس صندوق

ذخیره ارزی و

گسترش

اوراق قرضه

کالایی

دو خط‌مشی و

راهبرد برای

مدیریت خطر

می‌باشند.

یک سیاست و

روش دیگر که

مسأله را به‌طور

مستقیم‌تر

آدرس‌دهی می‌کند

و کم هزینه‌تر نیز

هست استفاده از

ابزارهای اشتقاقی

به‌منظور پوشش

فشارهای قیمتی

کالای اصلی آنها

می‌باشد.

با رجوع به متن ماده ۶۰ قانون برنامه سوم توسعه می توان استنباط کرد که ایجاد انضباط در بودجه سالانه دولت، هدف اصلی تأسیس صندوق ذخیره ارزی بوده است و از دیگر اهداف تشکیل این صندوق بهره برداری مناسب از منابع موجود از طریق تجهیز منابع داخلی و خارجی به منظور گسترش سرمایه گذاری تولیدی، ایجاد اشتغال، افزایش مستمر صادرات غیرنفتی و در نهایت توزیع عادلانه بین نسلی، بخشی از درآمدهای حاصل از نفت بوده است.

ثبات در درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت خام و تبدیل دارایی های حاصل از آن به دیگر انواع ذخایر و سرمایه گذاری در جهت تحقق فعالیت های پیش بینی شده در برنامه موارد زیر در نظر گرفته شد:

الف - نگهداری مازاد ارزی حاصل از فروش نفت خام در حساب جداگانه به نام دولت نزد بانک مرکزی تحت عنوان حساب ذخیره ارزی.

ب - اختصاص حداکثر معادل ۵۰٪ حساب ذخیره ارزی برای سرمایه گذاری مولد در طرح های تولیدی و کارآفرینی بخش تولیدی که توجیه فنی و اقتصادی داشته باشد و قابلیت سودآوری و درآمدزایی به منظور باز پرداخت تسهیلات با تضمین کافی را داشته باشد.

ج - ۵۰٪ این ذخایر برای مواردی است که دولت از محل درآمدهای حاصل از نفت دچار کسری می شود.

بلافاصله در سال ۱۳۷۹، آیین نامه ای تهیه و به تصویب هیأت وزیران رسید که:

الف - موضوع استفاده از حساب ذخیره ارزی سرمایه گذاری است. ب - طرح های تولیدی و کارآفرین صنعتی، معدنی، کشاورزی، حمل و نقل و خدمات فنی - مهندسی بخش غیردولتی مشمول تسهیلات ذخیره ارزی هستند.

ج - توجیه فنی و اقتصادی طرحها به تأیید وزارتخانه های تخصصی مرتبط می رسد.

د - تضمین های کافی در مقابل تسهیلات اعطایی اخذ می شود. تسهیلات از طریق شبکه بانکی داخلی و بانک های ایرانی خارج از کشور اعطا می شود.

اهداف و آثار فعالیت ذخیره ارزی

با رجوع به متن ماده ۶۰ قانون برنامه سوم توسعه می توان استنباط کرد که ایجاد انضباط در بودجه سالانه دولت، هدف اصلی تأسیس صندوق ذخیره ارزی بوده است و از دیگر اهداف تشکیل این صندوق بهره برداری مناسب از منابع موجود از طریق تجهیز منابع داخلی و خارجی به منظور گسترش سرمایه گذاری تولیدی، ایجاد اشتغال، افزایش مستمر صادرات غیرنفتی و در نهایت توزیع عادلانه بین نسلی، بخشی از درآمدهای حاصل از نفت بوده است. اما کارکرد این صندوق آنچنان که پیش بینی شده بود، نبود به طور مثال معاون طرح های صنعتی سازمان گسترش و نوسازی صنایع اعلام می کند که «عملکرد صندوق های ارزی در اعطای وام به پیمانکاران ایرانی ضداشتغال است». وی تصریح می کند «در کشورهای خارجی، دولت ها پولی را به عنوان حمایت اعتباری برای پیمانکارانی در نظر می گیرد

که توانایی اجرای طرح هایی در کشورهای هدف را داشته باشند و این امر موجب ایجاد اشتغال و کسب درآمد ارزی در آن کشورها شود. این در حالی است که صندوق ذخایر ارزی در ایران، وام هایی را به متقاضیان اعطا می کند که این متقاضیان مجاز هستند با وام های دریافتی ۱۰۰٪ کالاهای مورد نیاز خود را از خارج وارد کنند و این کار یک تناقض علنی و آشکار در سیاست های اقتصادی کشور و به شدت قابل انتقاد است».

بنا بر اظهار نظر کارشناسان، بیکاری در ایران مشخصه های هشداردهنده ای دارد. مجله تحقیقات اقتصادی خاورمیانه (میز) در گزارشی با عنوان «بحران بیکاری در ایران» اعلام کرده است که میزان بیکاری دو رقمی و دیرپا در حال حاضر یگانه نگرانی شدید اقتصادی در ایران است و دارای پنج مشخصه هشداردهنده به قرار زیر می باشد:

- میزان بیکاری در بین جوانان ۱۵ تا ۲۹ سال که ۲۵٪ جمعیت را شامل می شود ۳۴٪ است، در صورتی که این میزان حفظ شود، به ۵۲٪ افزایش خواهد یافت که بیش از ۱۰ درصد تحویل کرده دانشگاهی و ۳۰ درصد دیپلمه خواهند بود. مدت زیاد بیکاری، حدود ۷۰ درصد بیکاران ایران حداقل بیش از دو سال است که بیکارند و ۳۰ درصد باقی مانده مدت بیشتری است که در پی کار هستند.

- میزان بالای بیکاری زنان، در حالی که فقط ۱۳ درصد جمعیت شاغل ایران را زنان تشکیل می دهند ۴۰ درصد است. بی سواد یا کم سواد ۴۳ درصد از شاغلان در ایران و غیرماهر بودن ۷۶٪ جمعیت بیکار ایران که شامل هزاران دانشجو و دیپلمه می شوند، مهمترین علت میزان پایین رشد اقتصادی و دومین دلیل کمبود سرمایه گذاری های کاربر و توسعه سرمایه گذاری ها به خصوص طرح های نفت و گاز، پتروشیمی، آهن و فولاد و صنایع نظامی این است که هنگامی که بر اثر رونق بخش نفت درآمد ارزی افزایش می یابد و به تبع آن ارزش ریال، واردات به ویژه واردات سرمایه ای صرفه پیدا می کند و با توجه به زمینه های رانت خواری که در این گونه کشورها وجود دارد این فرایند تشدید می شود. ویشی و شلیفر (۱۹۹۳) خاطر نشان می کنند که ناظران تجربی اغلب از این موضوع در شگفت اند که چرا ربحان های دولت های در حال توسعه به سوی فناوری های پیشرفته و اغلب غیر ضروری است تا یک فناوری مناسب برای کشورشان. آنها ریشه این امر را در تحصیل رشوه ای می دانند که دیوانسالار (بوروکرات) های این کشور از محل بیش از حد نشان دادن صورت حساب های خرید فناوری پیچیده و پیشرفته نصیب شان می شود.

همچنین به عقیده کارشناسان افزایش درآمدهای نفتی هزینه‌های غیرمولد دولت را بالا می‌برد. در حقیقت افزایش زیاد درآمدهای نفتی کشور طی دهه‌های گذشته همواره با افزایش هزینه‌های جاری و مصرف همراه بوده و تأثیر آن بر رشد تولید و اشتغال آفرینی جدی نبوده است. جالب است که در همین رابطه اعلام می‌شود که برداشت از صندوق ارزی به علت تحقق نیافتن درآمدهای مالیاتی است که باعث کسر بودجه شده است و از این رو از بودجه طرح‌های عمرانی کاسته است. همان‌گونه که می‌دانید در طی اجرای برنامه چهارم و پنجم عمرانی کشور پیش از انقلاب درآمد نفت به اضافه سایر درآمدهای دولت مثل مالیات‌ها و درآمد حاصل از ینگاها و مؤسسات انتفاعی دولت یک کاسه شد که هم هزینه‌های جاری را از آن تأمین کنند و هم هزینه‌های عمرانی را. شاید علت آن باشد که معمولاً اقتصاددانان در تحلیل تخصیص منابع عمومی بودجه هرگاه شاهد سهم بالای اعتبارات هزینه‌ای (جاری) از کل اعتبارات باشند از سیاست بودجه‌ای دولت انتقاد می‌کنند، اما اگر اعتبارات سرمایه‌ای سهم بالایی از اعتبارات را به خود اختصاص دهد آن را یک سیاست بودجه‌ای خوب می‌دانند. تانزی (۱۳۸۲) تأکید می‌کند این قاعده موجب می‌شود که اعتبارات هزینه‌ای صرفاً در توازن با درآمدهای عمومی تنظیم گردد. از این رو دولت‌ها به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه با توسل به آن بودجه خود را با کسری معادل کسری در بودجه سرمایه‌ای تنظیم می‌کنند و منابع لازم برای تأمین آن را نیز از محل استقراض داخلی و خارجی تدارک می‌بینند. تانزی استدلال می‌کند که این قاعده به سیاستمداران و گروه‌های خاص امکان می‌دهد تا از هدف‌گذاری آن به نفع خود بهره‌برداری کنند و در نتیجه اعتبارات سرمایه‌ای به‌صورت بی‌رویه افزایش می‌یابد.

به گزارش صندوق بین‌المللی پول دولت ایران برای سال ۱۳۸۳ حدود ۱۱۲ هزار میلیارد ریال هزینه‌های عمرانی پیش‌بینی کرده بود، اما تا پایان سال حدود ۳۰ هزار میلیارد ریال از این بودجه را کاهش خواهد داد. صندوق بین‌المللی پول با اعلام اینکه درآمد دولت در بودجه ۸۳ برابر ۳۸۵ هزار میلیارد ریال در نظر گرفته شده، پیش‌بینی کرد که در این سال ۱۶ هزار میلیارد ریال از درآمدهای دولت در بودجه محقق نشود. براساس این گزارش در حالی که درآمد نفتی در بودجه امسال ۲۰۵ هزار میلیارد پیش‌بینی شده بود، درآمد نفتی دولت در بودجه امسال به ۲۱۳ هزار میلیارد ریال رسید در عین حال از عدم تحقق حدود ۹ هزار میلیارد از درآمدهای مالیاتی و حدود ۱۲ هزار میلیارد سایر درآمدها خبر داده بود. هزینه‌های جاری دولت در بودجه امسال ۲۱۶ هزار میلیارد ریال پیش‌بینی شده بود.

عنوان دیگری که در مطبوعات جلب توجه می‌کند، «رانت جدید» است. درباره همین موضوع یکی از روزنامه‌های کشور اشاره دارد که «آنهایی که با کارکرد حساب ذخیره ارزی آشنایی دارند، می‌دانند که در سال نخست تأسیس این حساب که منابع صندوق فراوان بود، مسؤولان صنعتی و حتی رئیس کل سابق بانک مرکزی در گفت‌وگوهای خود از متقاضیان سرمایه‌گذاری خواهش می‌کردند که از منابع صندوق برداشت کنند، اما پاسخی نمی‌گرفتند. اما شرایط هر روز بیشتر به نفع متقاضیان دریافت وام می‌شد. دولت میزان سود دریافتی منابع حساب را به اندازه‌ای کاهش داد که تفاوت آن با میزان سود جهانی به کمترین حد رسید. علاوه بر این زمان بازپرداخت وام‌ها و شرایط بررسی اقتصادی طرح‌های متقاضی وام نیز به سود متقاضیان تغییر کرد. نکته مهم دیگر این بود که سیاست‌های کلان اقتصادی کشور منجر به تثبیت نرخ ارز در سالهای گذشته شده است. مجموعه این شرایط تقاضا برای وام ارزی را شتاب بخشید. اکنون صدها متقاضی دریافت وام ارزی در نوبت قرار گرفته‌اند. در چنین شرایطی دکتر مسعود نبلی که از مؤثرترین بانیان تأسیس صندوق بود، در همایش پولی تأکید کرد صندوق به انحراف کشیده شده و اکنون به عاملی برای رانت‌خواری تبدیل شده است». طبیعتاً در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چگونه نهادهایی که در جاهای دیگر به‌طور مؤثر کار می‌کند در ایران چنین سست می‌شود، ظاهراً باید به ریشه‌های این امر پرداخت.

ریشه‌ها

روسو در فصل هشتم بخش سوم کتاب «قراردادهای اجتماعی» چنین آورده است: «عوامل طبیعی است که نوع حکمرانی و حتی نوع شهروندان یک سرزمین را مشخص می‌کند. برای مردم آزاد، زمین‌های با بازدهی متوسط مناسب است، زیرا وفور و حاصلخیزی سرزمین زمینه را برای...»
غناي منابع طبیعی در یک کشور هم می‌تواند مایه خیر و برکت بالقوه باشد و هم عامل ادبار و بدبختی. همان گونه که می‌دانید در متون ادبی باورهایی قوی درباره بدشگونی گنج و سرانجام‌های نامیمون برندگان قمار وجود دارد که در این باب فرهنگ عامیانه نیز هشدارهایی در بردارد با این مضمون که ثروت ممکن است به مشکلاتی منجر شود.
انحراف تخصیصی حاصل از ثروت منابع طبیعی نه تنها از مباحث داغ مکاتب اقتصادی است، بلکه از دغدغه‌های اصلی طراحان سیاست‌های روشن و کارآمد نیز هست. دلایل چندی وجود دارد، مبنی بر اینکه برخورداری از منابع طبیعی ممکن است مانعی در مقایسه با عامل رفاه در یک

جامعه باشد. این بحث از آنجا آغاز می‌شود که ثروت منابع طبیعی عامل اختلالات اقتصادی منجر به استفاده غیرمؤثرتر و ناکارآمدتر در مقایسه با وضعیت دیگری از امکانات تولید در یک جامعه شود. نتیجه این اختلال، میزان رشد حقیقی و بالقوه پایین‌تر در مقایسه با چشم‌اندازی است که از توسعه بخش تولیدات صنعتی (به‌ویژه صادرات غیرنفتی) حاصل می‌شود. این اختلالات ممکن است در زمینه‌هایی مثل فساد، قضا و قدرگرایی، زیاده‌روی در استقراض و یا دستمزدهای بالا بروز کند. توضیحات مختلفی درباره این انحراف تخصیصی مطرح شده است. نظریه‌های جدید سعی بر توضیح این واقعیت دارد که چرا غنای منابع طبیعی می‌تواند به مشکلات رفتاری منجر شود.

- وجود ثروت اضافی مانع از گسترش مهارت‌های تولیدی و مشوق کسب پول آسان می‌باشد. به عبارت دیگر این ثروت خداداد مانع از گسترش فرهنگ کار در بین چنین کشورهایی می‌شود. یعنی رفتن به دنبال فعالیتها و شغل‌هایی که نه فقط رانت‌جویانه است، بلکه دارای بهای خوبی است و نه عامل ایجاد ارزش افزوده.

- اثر ثروتی غنای منابع طبیعی باعث می‌شود که افراد تصور کنند خرج کردن در مقایسه با پس‌انداز مزیت بیشتری دارد، که منجر به این می‌شود، که در مقایسه با یک اقتصاد متنوع منابع کمتری برای سرمایه‌گذاری در دسترس باشد و از این رو صادرات و رشد تولیدات آسیب ببینند. دولت نیز قادر نیست از این بی‌تدبیری و بی‌احتیاطی حاصل از اثر ثروت مصون بماند. این بی‌تدبیری و بی‌احتیاطی‌های مالی در بخش دولتی منجر به کسر بودجه می‌شود در حالی که برای کشورهای صاحب صنعت این گونه نیست. این وضعیت منجر به ایجاد این ذهنیت برای سرمایه‌گذاران خارجی می‌شود که این کشور ورشکسته است و استحقاق استقراض بیشتر را ندارد.

- مسأله دیگر این است که درآمدهای مالیاتی حاصل از بخش تولید و صادرات منابع طبیعی مانع گسترش یک پایه مالیاتی مناسب از سوی دولت می‌شود که بتواند به‌طور مؤثر فراتر از بخش منابع طبیعی بسط پیدا کند.

به‌طور مثال در خبـرها آمده بود که ۱۹٪ مالیات برنامه‌ریزی شده محقق نشد. «به این ترتیب که براساس آمارهایی که وزارت اقتصاد و دارایی اعلام کرده، وصول مالیات‌ها در سال ۸۳ با ۲۱/۲ درصد افزایش نسبت به سال ۸۰، به ۵۰ تریلیون و ۵۸۷ میلیارد ریال رسید. براساس همین آمارهای با واریز این مبلغ درآمدهای مالیاتی

ابهام سوم
عملکرد صندوق
ذخیره ارزی در
بخش خصوصی
در این رابطه
است که مشکل
اصلی این بخش
از سرمایه‌ها، نبود
نظارت صحیح بر
چگونگی هزینه
کردن اعتبارات
صندوق ذخیره
ارزی است.

پیش‌بینی شده کشور در بودجه سال گذشته حدود ۸۱ درصد محقق شده است.

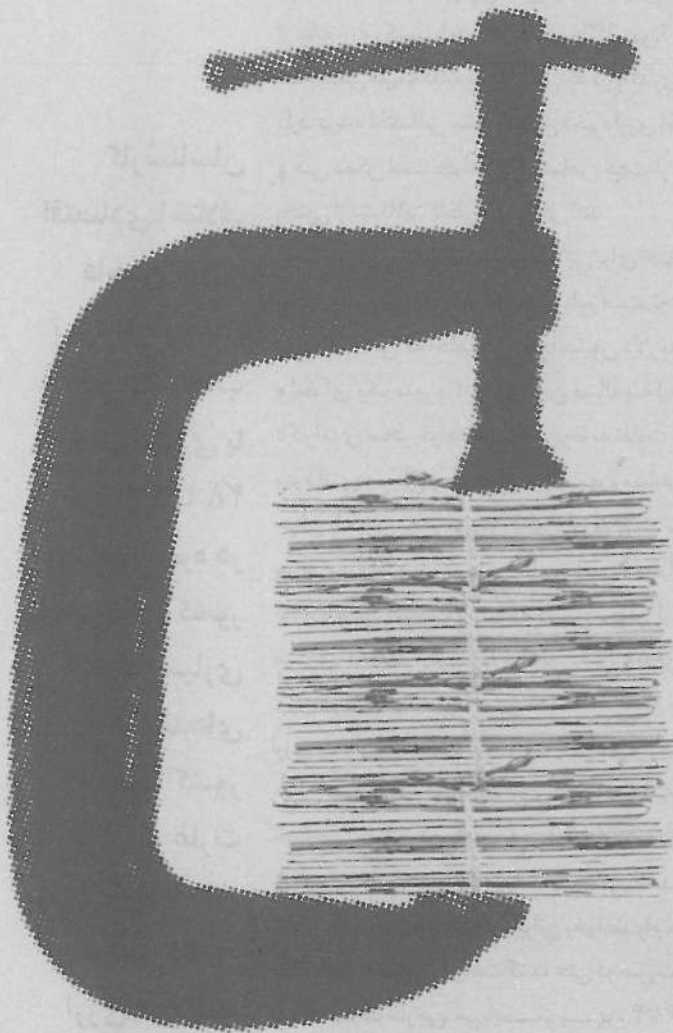
اولین نظریه اقتصادی جدید راجع به اثر انحرافی حاصل از ثروت منابع طبیعی، ناشی از مشکلات اقتصادی است که هلند پس از کشف ذخایر نفتی تجربه کرده بود و منجر به رونق این بخش و بی‌رونقی تولیدات صنعتی و کاهش رشد اقتصادی به‌طور کلی شد که بیماری هلندی نامیده شده است. این نظریه بیانگر این است که افزایش سریع صادرات نفتی منجر به افزایش سریع ذخایر ارزی یک کشور و خود منجر به افزایش ارزش پول ملی آن کشور در بازار ارز می‌شود و هر چه ارزش پول یک کشور بیشتر باشد قدرت رقابتی کمتر می‌شود و بنابراین تولیدات صنعتی و رشد اقتصادی آن کشور را تقلیل می‌دهد.

- مسأله دیگری که از این ناحیه حاصل می‌شود بهره‌مندی بخش صنعت از فناوری‌هایی با بازده فزاینده است، در حالی که بخش نفت این‌گونه نیست. بنابراین انتقال نیروی کار و سایر منابع به بخش نفت بازده کل بلندمدت و رشد بالقوه را از طریق محدود کردن نهاده‌های بخش صنعت کاهش می‌دهد.

- موضوع دیگر ناپایداری قیمت مواد اولیه مانند مواد معدنی، فلزات و تولیدات کشاورزی است. در نتیجه درآمد یک کشور بیش از هر چیز به یک منبع درآمد وابسته می‌شود. درجه بالای نوسانات درآمد واقعی به‌عنوان یکی از عوامل تقلیل سرمایه‌گذاری و رشد در یک کشور است که سطح رفاه نیز در آن کشور کاهش می‌یابد. بنابراین هزینه‌های ناشی از کاهش سطح فعالیت اقتصادی بسیار بیشتر از منافع ناشی از رونق آن است. همچنین این موضوع می‌تواند توضیحی باشد بر ناپایداری درآمدهای مالیاتی که به یک منبع کلیدی بستگی پیدا می‌کند.

این در حالی است که کارشناسان بانک جهانی در گزارش شاخص‌های توسعه در سال ۲۰۰۵ میانگین رشد تولید ناخالص داخلی ایران را در سال ۲۰۰۴، ۶/۵ درصد تخمین زده‌اند که ۰/۱ درصد از سال ۲۰۰۳ کمتر است. ایران از نظر رشد در سال گذشته میلادی در میان کشورهای در حال توسعه در مکان شانزدهم قرار گرفته است. بانک جهانی میانگین رشد تولید ناخالص داخلی ایران را در فاصله سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳، ۳/۷ درصد برآورد کرده که ۲ درصد نسبت به دهه ۱۹۸۰ رشد داشته است. این گزارش حاکی از افت رشد صنعتی جمهوری اسلامی است. در حالی که میانگین رشد سالیانه بخش تولید در ایران در فاصله سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ حدود ۱/۳ درصد نسبت به دهه ۱۹۸۰ افزایش داشته،

براساس گزارشها تاکنون، ۸/۶ میلیارد دلار از درآمد کشور از طریق حساب ذخیره ارزی به بخش خصوصی اختصاص یافته است.



متوسط رشد سالانه بخش صنعت در همین مدت بیش از چهار درصد اکت داشته و به منفی ۰/۷ درصد بالغ شده است. مشاهده می‌گردد که تجربه ایران نیز شاهدی است بر مطالب گفته شده. به نظر می‌رسد که تشکیل حساب ذخیره ارزی موجب تشدید اثر ثروتی منبع نفت در ایران گردیده است، به طوری که در شرایط فعلی، حدود نیمی از موجودی صندوق ارزی، به بخش خصوصی اختصاص یافته و نظام بانکی کشور، عملاً عهده‌دار ارزیابی و اختصاص منابع به بخش خصوصی است، اما سه اشکال جدی در این ساز و کار، باعث شده است تا اختصاص این سرمایه، آن گونه که باید به توسعه و فعال شدن بخش خصوصی منجر نشود، و حتی زمینه تولید رانت برای عده‌ای فراهم شود.

ابهام اول مربوط به ساز و کار اختصاصی این منابع یعنی نظام بانکی و حداکثر بخشی از وزارت صنایع است که این ساز و کار با دو مشکل روبه‌رو است: مشکل اول، اختیارات نظام بانکی درباره سرمایه دولت است. به عبارت دیگر، زمانی که نظام بانکی کشور در استفاده درست و تخصیص صحیح منابع خود با مشکل مواجه است، چگونه می‌توان مسؤلیت تخصیص این میزان بالا از منابع ارزی کشور را به نظام بانکی واگذار نمود؟ در حالی که نظام بانکی طبیعتاً دقت و حساسیتی که در واگذاری منابع خود دارد، درباره اختصاص منابع صندوق ذخیره ارزی نخواهد داشت و حتی ممکن است بخواهد با اختصاص جهت‌دار منابع ارزی، بخشی از مشکلات داخلی خود را حل کند.

مشکل دوم، ایجاد امضاهای طلایی برای اختصاص اعتبار برای بخشی از طرحها در وزارت صنایع است. تجربه نشان می‌دهد، زمانی که اختصاص دهها میلیون دلار به تشخیص و امضای یک مدیر واگذار شود، این مسأله به ایجاد فساد و ناکارآمدی منجر خواهد شد که مربوط به تفاوت شدید میزان بهره ارزی و ریالی و همچنین میزان بهره مشابه نظام بانکی جهان با میزان بهره صندوق ذخیره ارزی است. در حالی که میزان بهره نظام بانکی ما در حال حاضر، حداقل ۱۷ درصد بوده، با وجود سیاست ثابت نگه داشتن نرخ ارز از سوی بانک مرکزی، ما فقط ۲ درصد را به‌عنوان میزان بهره اعتبارات ارزی در نظر گرفته‌ایم، که این اختلاف فاحش میزان بهره ارزی و ریالی، نیز زمینه تولید رانت را فراهم می‌آورد.

میزان بهره بانکی اعتبارات ارزی اختصاص یافته به بخش خصوصی حتی در مقایسه با وام‌هایی که دولت ایران از بانک‌های خارجی دریافت می‌کند، پایین می‌باشد. در شرایط کنونی، اگر دولت و بانک‌های ایرانی بخواهند وام مشابهی را از بانک‌های خصوصی دریافت کنند، حتی در صورت موافقت و انعطاف طرف خارجی، می‌بایست بهره ۴ تا ۶ درصدی را

پرداخت کنند، بنابراین بهره ۲ درصدی تعیین شده برای اعتبارات صندوق ذخیره ارزی به بخش خصوصی با ابهام همراه است. ابهام سوم عملکرد صندوق ذخیره ارزی در بخش خصوصی در این رابطه است که مشکل اصلی این بخش از سرمایه‌ها، نبود نظارت صحیح بر چگونگی هزینه کردن اعتبارات صندوق ذخیره ارزی است. مواردی رخ داده است که بخش خصوصی به اسم خریداری ماشین‌آلات و فناوری و با استفاده از اعتبارات صندوق ذخیره ارزی ماشین‌آلات فرسوده و از رده خارج را به قیمت آهن قراضه خریداری و آنها را به بهای ماشین‌آلات جدید و قابل استفاده قیمت‌گذاری کرده و به دلیل آنکه این ماشین‌آلات با نام بخش خصوصی خریداری شده، عملاً ارزیابی مجدد روی آن صورت نمی‌گیرد و در واقع ارز اختصاص یافته با بهره پایین، به جای سرمایه‌گذاری در صنعت، تبدیل به عامل ایجاد رانت می‌شود. براساس گزارشها تاکنون، ۸/۶ میلیارد دلار از درآمد کشور از طریق حساب ذخیره ارزی به بخش خصوصی اختصاص یافته است، برآوردهای کارشناسی، از حیف و میل گسترده بیت‌المال در این بخش خبر می‌دهد. بنابراین گزارشها، از ۸/۶ میلیارد دلار سرمایه اختصاص یافته به بخش خصوصی، صنعت سیمان با ۱/۳ میلیارد دلار، بیشترین سهم را داراست که از این مبلغ، تاکنون ۹۳۰ میلیون دلار به صنایع سیمان پرداخت شده و حدود ۳۷۰ میلیون دلار نیز در آستانه گشایش ارزی است.

کارشناسان اقتصادی اختلاف فاحش میزان بهره ۲ درصدی اعتبارات حساب ذخیره ارزی با نرخ ۱۷ تا ۲۸ درصدی بهره در نظام بانکی کشور را انگیزه بسیاری از باندهای مافیایی اقتصاد کشور برای به غارت بردن سرمایه‌های حساب ذخیره ارزی می‌دانند. باندهایی با اعمال نفوذ در وزارت صنایع و تشکیلات متولی اختصاص اعتبارات حساب ذخیره ارزی، درآمد سرشاری به دست آورده‌اند و در جریان خریدهایی که با استفاده از موجودی حساب ذخیره ارزی انجام می‌شود، سوءاستفاده‌های گسترده‌ای صورت گرفته است. این در حالی است که سابقه ایران در بعضی از صنایع مانند صنعت سیمان، به بیش از نیم قرن می‌رسد و تاکنون ۴۸ کارخانه سیمان در کشور خریداری و نصب شده است، مسؤلان وزارت صنایع، همچنان به خریداری یکباره کارخانه‌های سیمان از شرکت‌های اروپایی اقدام می‌کنند و به این ترتیب، صدها میلیون دلار از سرمایه ملی به هدر می‌رود، در حالی که اگر از توانایی بالای کارشناسان ایرانی برای مدیریت در موتناژ ماشین‌آلات کارخانه‌های سیمان استفاده شود، بدون تغییر شرایط فنی، حدود ۳۰ درصد از قیمت راه‌اندازی کارخانجات سیمان، کاهش پیدا می‌کند. انحراف در عملکرد وزارت صنایع در گشایش‌های ارزی و ائتلاف سرمایه‌های ملی کشور به دلیل

**کارشناسان
اقتصادی اختلاف
فاحش میزان
بهره ۲ درصدی
اعتبارات حساب
ذخیره ارزی با
نرخ ۱۷ تا ۲۸
درصدی بهره در
نظام بانکی کشور
را انگیزه بسیاری
از باندهای
اقتصاد کشور
برای به غارت
بردن سرمایه‌های
حساب ذخیره
ارزی می‌دانند.**

عملکرد غیر کارشناسی این دستگاه و ناشی از منفعت‌طلبی تعدادی از مسوولان و مؤثران در این دستگاه می‌باشد. تعدادی از مدیران و کارشناسان وزارت صنایع که به‌طور مستقیم در اختصاص اعتبارات از حساب ذخیره ارزی مؤثر هستند، با دریافت مبالغ کلان به‌صورت انتقال سهام کارخانجات یا دیگر شکل‌ها با دریافت‌کنندگان اعتبارات ارزی در جریان حیف و میل بیت‌المال سهیم می‌شوند. قرار دادن چند میلیارد دلار از سرمایه ملی در صندوق ذخیره ارزی و اختصاص آن به بخش خصوصی، بدون اینکه ساز و کارهای صحیحی برای هزینه شدن درست آن پیش‌بینی شود، موجب ایجاد خطر استفاده نامناسب از این سرمایه ملی می‌گردد. با توجه به مشکل کشور در کمبود سرمایه‌گذاری ارزی، دقت و عملکرد صحیح در مصرف اعتبارات موجود در صندوق ذخیره ارزی باعث جلوگیری از ایجاد سرمایه‌گذاری کاذب و رشد واقعی صنعت کشور خواهد شد.

مشکلات و موانع استفاده بهینه

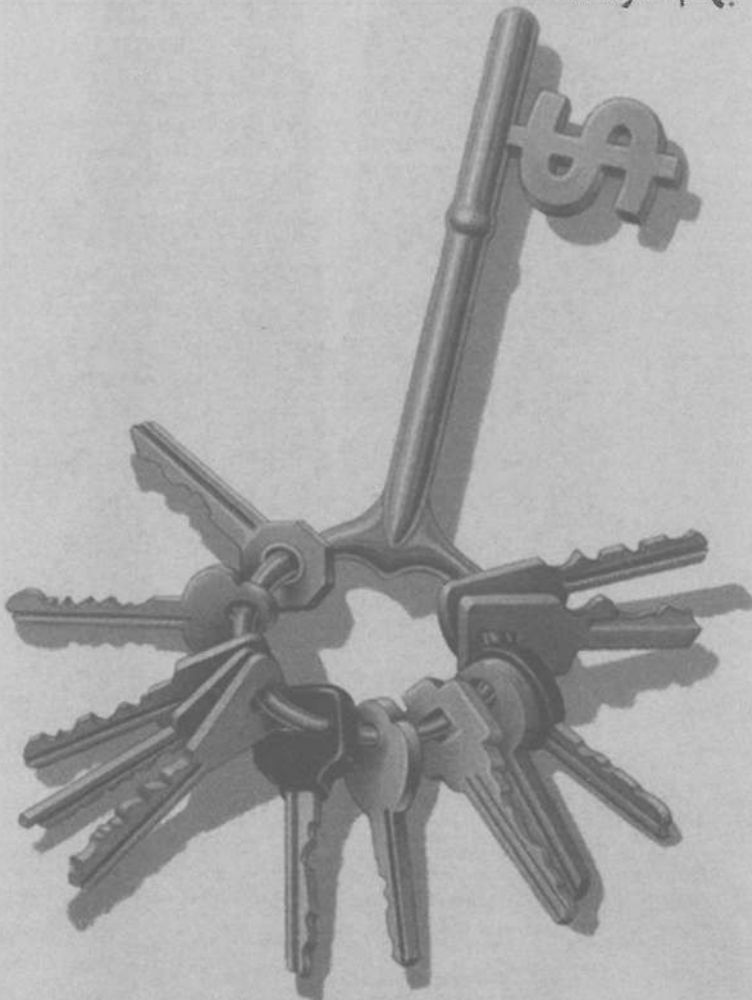
از موجودی حساب ذخیره ارزی

- ۱- وجود ضعف کارشناسی در میان متخصصان بخش صنعت در زمینه طرح‌های سرمایه‌گذاری، بازاریابی و برنامه‌ریزی تولیدی و خدماتی
- ۲- ضعف مدیران مالی در برنامه‌ریزی مالی
- ۳- وجود دیوانسالاری گسترده
- ۴- کمبود کارشناسان متخصص بانکی در طرح‌های ارائه شده و نداشتن درک صحیح از اهمیت ورود به دانش فنی و نحوه بررسی طرح‌ها
- ۵- عدم شفافیت آمارهای ارائه شده از موجودی صندوق

برخی راهکارهای پیشنهادی

- ۱- راهنمایی سرمایه‌گذاران در حوزه‌های ستادی و استانی و ایجاد دفاتر مشاوره
- ۲- استفاده از شبکه‌های اطلاع‌رسانی ماشینی و رایانه‌ای کردن این نوع دستگاه‌ها
- ۳- به‌کارگیری نیروی متخصص و آشنا به طرح‌های تولیدی و خدماتی و حمایت از ورود دانش فنی
- ۴- تعیین اولویت‌های سرمایه‌گذاری در رشته‌های صنعت، معدن و کشاورزی
- ۵- استفاده از تجربه سایر کشورها در صندوق ارزی
- ۶- شناسایی صنعتگران خیره و ارائه خدمات بهتر به این گروه
- ۷- هماهنگی بیشتر بین بانک‌ها و دستگاه‌های اجرایی به‌ویژه بخش صنعت و معدن

میزان بهره بانکی اعتبارات ارزی اختصاص یافته به بخش خصوصی حتی در مقایسه با وام‌هایی که دولت ایران از بانک‌های خارجی دریافت می‌کند، پایین می‌باشد. در شرایط کنونی، اگر دولت و بانک‌های ایرانی بخواهند وام مشابهی را از بانک‌های خصوصی دریافت کنند، حتی در صورت موافقت و انعطاف طرف خارجی، می‌بایست بهره ۴ تا ۶ درصدی را پرداخت کنند، بنابراین بهره ۲ درصدی تعیین شده برای اعتبارات صندوق ذخیره ارزی به بخش خصوصی با ابهام همراه است.



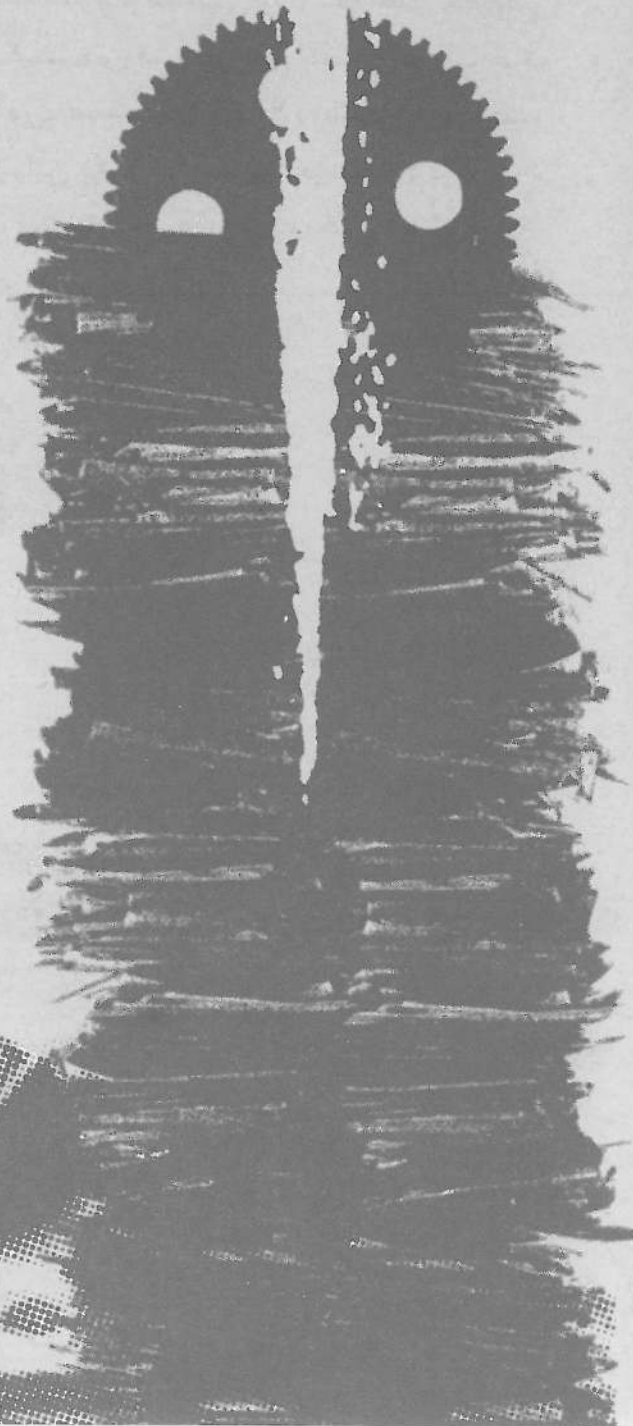
نرخ بهره و شرایط کنونی اقتصاد ایران

دکتر رسول بخشی دستجردی
گروه اقتصاد دانشگاه یزد

مقدمه

میزان بیکاری و تورم دو رقمی و به ویژه پایدار، فقر گسترده، توزیع بسیار ناعادلانه درآمدها و نرخ سنگین بهره (حتی تا ۶۰ درصد) بارزترین خصیصه‌های اقتصاد امروز ایران است. تلاش‌های بی‌وقفه کارشناسان خیره اقتصادی در چند دهه اخیر، به‌ویژه برای مهار تورم و بیکاری بر کسی پوشیده نیست. ولی رکود آنقدر عمیق چهره نشان داده که طرز تلقی‌ها، باورها و آراء، بیشتر ایرانیان و به‌خصوص اقتصاددانان را کاملاً نگران ساخته است. برای نمونه در گیر و دار این تحولات جمعیت که در منطق کلاسیکی، عنصری کاملاً محوری در اصل تقسیم کار و تخصص‌پذیری طرف عرضه است و به‌عنوان مهمترین پهنه برای عملکرد ضریب فزاینده کینزی، در طرف تقاضای اقتصاد خودنمایی می‌کند، نزدیک به دو دهه است که در این مرز و بوم به عاملی کاملاً مخرب و قابل مبارزه تبدیل شده است.

از دیگر سو در بخش پولی اقتصاد، نرخ‌های سنگین بهره، حکایت از بازار داغ وام‌های مصرفی دارد. وام - که فلسفه وجودی آن عدم تمکن مالی وام‌گیرنده است - به کالایی تجملاتی و کمیاب تبدیل شده، که همه کس قادر به کسب آن نیست. هر جا که دستورالعمل مدون و رسمی برای پرداخت وام وجود ندارد، در عوض بهره‌های سنگین مطالبه می‌شود و آنجا که نرخ‌های بهره پایین‌تر است، دستورالعمل سخت‌تر و شدیدتر می‌شود. از این نظر، مقامات پولی به‌شدت در معرض انتقاد و سؤال بوده‌اند. این مقامات نیز همواره پاسخ داده‌اند که مسأله تورم، ناشی از رشد بی‌اندازه حجم پول طی سالهای گذشته است و ناگزیر باید نقدینگی را کنترل و محدود کرد. همچنین استدلال می‌شود، بهره وام‌ها به دلیل وجود تورم، بالا نیست. بهره دریافتی شبکه بانکی، در واقع حفظ ارزش قدرت خرید وام‌هائست. این طریق استدلال موجب دامن زدن به توجیحات گسترده‌ای در محافل دانشگاهی شده است که پرداخت بهره را تا حد جبران تورم مجاز می‌دانند. این در حالی است که معتبرترین دستاوردهای عملی (و البته تجربی) صد ساله اخیر، از طرز تلقی‌های دیگری حکایت می‌کند و مهمتر اینکه اقتصادهای پیشرفته جهان، سیاست‌های خود را در جهت



استفاده هر چه بیشتر از این دقایق علمی سازماندهی می‌کنند. تضاد عمیق موجود بین مسیر دستاوردهای علمی و داده‌های اقتصاد ایران، جای خالی فناوری نظری را بیش از پیش هویدا می‌سازد.

جایگاه نرخ بهره در متون اقتصادی

نرخ بهره یکی از مهمترین شاخص‌ها در شبکه اقتصادی است، زیرا نقش ویژه‌ای در تعیین سطح فعالیت‌های اقتصادی بازی می‌کند. گرچه به نظر می‌رسد بهره، یک اندازه درصدی روی ارزش‌های پولی است، ولی برای اقتصاددانان، در سطح عمیق‌تری بیانگر بهره‌وری واقعی کالاها و سرمایه‌های و ساختار سلیقه‌های مصرفی می‌باشد. از نظر اقتصاددانان کلاسیک، نرخ بهره هم تحت تأثیر عناصر طرف عرضه اقتصاد است و هم از نحوه رفتار مصرفی تبعیت می‌کند. محدودیت‌های نقدینگی در بخش پولی نیز عامل دیگری است که در تعیین این نرخ بی‌تأثیر نیست. از این رو اینکه کدام عامل را در شکل‌گیری بهره مؤثر بدانیم، نرخ بهره خاصی را خواهیم داشت. به لحاظ اهمیت نرخ بهره، اقتصاددانان مطالعات گسترده‌ای را درباره آن انجام داده‌اند که می‌توان آنها را به دو شاخه کلی تقسیم کرد:

الف - مطالعه درباره آثار نرخ بهره بر فعالیت‌های اقتصادی

ب - مطالعه درباره بررسی ریشه‌های ایجاد نرخ بهره اینکه بهره پولی چه آثاری بر روی سطح فعالیت‌های اقتصادی دارد و چه اندازه از بیکاری، تورم و کساد موجود در شبکه را می‌توان به آن نسبت داد، بخش عمده‌ای از مطالعات اقتصاددانان کلاسیک و غیر کلاسیک را به خود اختصاص داده است. البته مسأله بسیار مهم دیگری نیز در این متون وجود دارد که دسته دیگری از نظریه‌پردازان را به خود مشغول داشته است. نرخ بهره شبکه اقتصادی، چه تعیین‌کننده‌هایی دارد؟ چه دلایلی برای وجود نرخ بهره پول می‌توان برشمرد؟ بررسی علل اصلی طرح این سؤالات در دانش اقتصاد، موضوع اساسی تلقی نمی‌شود، گرچه شاید بخش عمده‌ای از آن را بتوان به علت فشارهای ناشی از تعالیم ادیان، به‌ویژه مسیحیت به جا مانده از تسلط کلیسای قرون وسطا دانست. تا قبل از رنسانس، شاید منقورترین اصطلاحی که ممکن بود به کسی اطلاق شود، یوزریر (Usurer)، یعنی رباخوار بود. در آن دوره، عمل رباخواری (Usury) به شدت نکوهش می‌شد. خاتمه قرون وسطی مقارن با شروع عصر روشنگری (رنسانس) است. رنسانس، عصر بازنگری عقاید کلیساست. در دوران حاکمیت کلیسا عقایدی نظیر دنیاگریزی ترویج می‌شد. ولی در رنسانس این تفکر به شدت نکوهش شد. نتیجه آن،

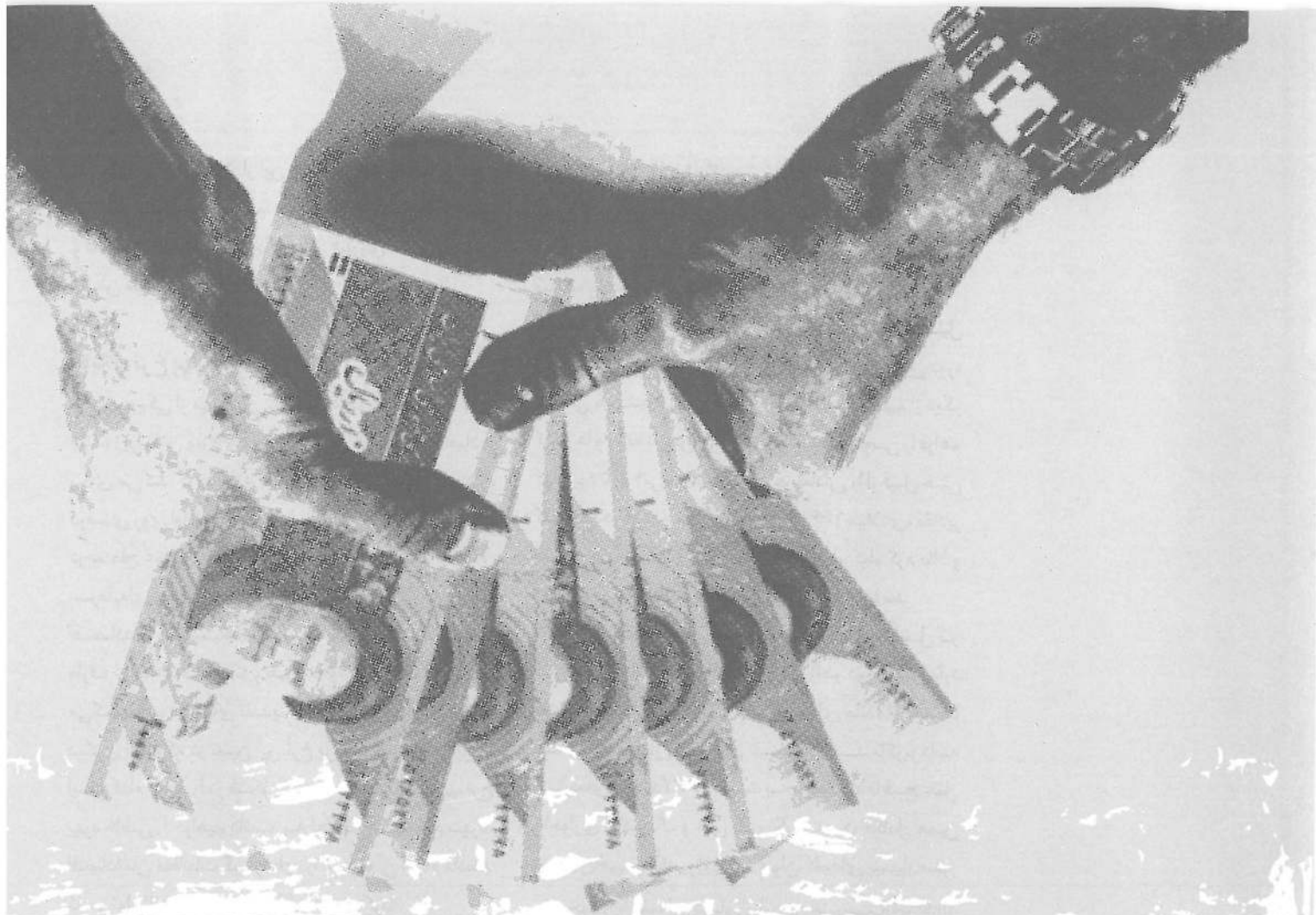
خروج از مرزهای اروپا و گسترش روابط ماورای محیطی بود. خروج از این مرزها، کشف مناطق بکر و دست نخورده، بر خورد با جوامع پایین دست‌تر و... قدرت ویژه‌ای را مبنی بر استفاده و انتقال منابع مولد به اروپاییان بخشید.

به سادگی می‌توان اسناد تاریخی متعددی را پایه تحلیل قرار داد. اولین بانکداران، مربوط به تکوین همین دوره تاریخی هستند. در این فرایند، خروج منابع عظیم از دیگر کشورها و روانه نمودن آن به اروپا، پشتوانه خوبی را فراهم کرده بود تا اثر آتی برهم خوردن هر تعادلی را از قبل خنثی کند. فقط در فاصله سالهای ۱۵۰۳ تا ۱۶۶۰ میلادی، مقادیر بسیاری فلزات با ارزش که حدود ۱۸۰ هزار کیلو گرم طلا و ۱۷ میلیون کیلو گرم نقره تخمین زده‌اند وارد اروپا شد.

صرافان یگانه عواملی بودند که می‌توانستند با توسل بر نرخ سود (ربا) این حجم فلزات با ارزش را در دور گردش وارد کنند. ولی هنوز اروپا خالی از ذهنیت به‌جای مانده از کلیسا نشده بود و هنوز رباخواری تقبیح می‌شد. ناگزیر دامنه گسترده‌ای از استدلالات دست به کار شدند تا قبح عمل رباخواری را کمرنگ و حتی بی‌رنگ کنند. در تکامل همین دوره تاریخی بود که یوزری، به‌عنوان کلمه‌ای بسیار منقور جای خود را با کلمه‌ای بسیار زیبا، یعنی اینترست (Interest)، به‌معنای علاقه، جذابیت و از آن به بعد «بهره» عوض کرد!

اهمیت موضوع مورد بررسی هنگامی افزون می‌شود که در همین گذار تاریخی، با تحولات نظری سده بیستم برخورد کنیم. کینز (۱۹۶۳) معتقد است نرخ بهره پول، نقشی ویژه در محدود کردن سطح اشتغال ایفا می‌کند. توبین (برنده جایزه نوبل - ۱۹۶۵) در نظریه رشد پولی خود بیان می‌کند تا هنگامی که نرخ بهره پولی بزرگتر از صفر است، تمام آنچه در شبکه پس‌انداز می‌شود به سرمایه‌گذاری تبدیل نخواهد شد. فریدمن (برنده جایزه نوبل - ۱۹۶۹) لازمه اینکه به کار گرفتن یک قاعده رشد پولی منجر به تورم نشود را شرایطی می‌داند که در آن، نرخ بهره پولی درست برابر یا صفر باشد! در نظر اقتصاددانان، سطح فعالیت‌های اقتصادی تحت تأثیر نرخ بهره‌های پولی است. نرخ بهره یا از طریق محدود کردن سطح اشتغال، یا از طریق تورم و یا تأثیر بر بهینگی تخصیص منابع، بر شبکه اقتصادی تأثیر می‌گذارد. کینز از جمله اقتصاددانانی است که به جنبه‌های رکودی نرخ بهره توجه ویژه‌ای مبذول داشته است و شاید مهمترین بخش از نظریه عمومی او، به شناخت این جنبه از نرخ بهره اختصاص دارد. به‌طور خاص او در فصول ۱۳ و ۱۷ نظریه عمومی، نقش ویژه‌ای برای نرخ بهره به منظور تأثیرگذاری بر سطح تقاضای کل اقتصاد قایل می‌شود.

**نرخ بهره یکی
از مهمترین
شاخص‌ها در
شبکه اقتصادی
است، زیرا نقش
ویژه‌ای در تعیین
سطح فعالیت‌های
اقتصادی بازی
می‌کند.**



پاداش امتناع یا انتظار، مطالعه شود. از این رو برای اینکه بشر بتواند بر این بی‌صبری و ناشکیبایی طبیعی‌اش غلبه کند، باید به او قیمتی پرداخت. انسان طبیعی ناشکیبا دارد. آینده را تهی از اطمینان می‌داند. با این خوی او ناگزیر است حال را بر آینده مقدم بداند و چشم‌پوشی از مصرف حال را صرفاً در گرو مصرف بیشتر در آینده خواهد پذیرفت. این جملات چارچوب اصلی تفکرات اقتصاددانانی نظیر بوم باورک و فیشر را از نظر سامولسن (۶) تشکیل می‌دهد.

نظریه کلاسیک، بهره را به عنوان عنصری که به وسیله نیروهای عرضه و تقاضا تعیین شده است، ملاحظه می‌کند. در نظریه کلاسیک اگرچه بهره برحسب پول روی دارایی‌ها و وام‌های پولی پرداخت می‌شود، سطح آن هیچ ارتباطی با حجم پول و سطح قیمت‌ها ندارد. به عنوان مثال، اگر عرضه پول به دو برابر افزایش یابد، یگانه اثر آن افزایش سطح قیمت‌ها به همان نسبت خواهد بود و قیمت چای، پارچه، ماشین‌آلات، زمین و... نیز دو برابر خواهد شد. همچنین قیمت سهام و اوراق قرضه در تعادل جدید دقیقاً دو برابر می‌شوند. با این نتیجه که درصد عواید پولی به اصل پول که مبین نرخ بهره است، دقیقاً متناسب با قبل خواهد بود و تغییری نخواهد کرد. دیوید ریکاردو و نات ویکسل، نویسندگان قرن ۱۹، به‌طور صریح بر این دیدگاه پافشاری

جیمز توبین دیگر اقتصاددانی است که در زمینه تأثیرات نرخ بهره پولی بر مولفه‌های رشد اقتصادی مطالعه نموده است. اقتصاددان دیگری به نام موریس اله Maurice (برنده جایزه نوبل - ۱۹۴۷) معتقد است برای اینکه تخصیص بهینه منابع به بهینگی نایل شود، باید نرخ بهره اسمی صفر باشد.

۴- اگرچه به طور سطحی به نظر می‌آید، بهره به عنوان یک اندازه درصدی روی ارزش‌های پولی است، ولی برای اقتصاددانان کلاسیک، در سطح عمیق‌تری نمایانگر بهره‌وری واقعی چرخه تولید برای تولیدات زمان‌بر دستگاه‌های صنعتی و کالاهای ناتمام در فرایند تولید است. کالاهای سرمایه‌ای در مقدار محدود هستند و کمیابی آنها فقط می‌تواند به وسیله چشم‌پوشی از مصرف حال جبران شود. فرایندهایی که چرخه تولید طولانی‌تری دارند، ممکن است بیشتر بهره‌ور باشند، اما متضمن انتظار بیشتر مصرف‌کنندگان هستند. عدم مطلوبیت کار، کار را کمیاب می‌کند و دستمزد مولد را بالا می‌برد و بنابراین دستمزد می‌تواند از یک نظر پاداش مشقت باشد. بر همین اساس مطلوب نبودن امتناع از مصرف حال و مطلوب نبودن ناشی از دست زدن به انتظار بیشتر، دلیل کمیاب بودن و مولد بودن ابزارهای سرمایه است. بنابراین بهره می‌تواند به عنوان

**تضاد عمیق
موجود بین
مسیر
دستاوردهای
علمی و
داده‌های اقتصاد
ایران، جای خالی
فناوری نظری را
پیش از پیش
هویدا می‌سازد.**

می‌کردند. از این نظر بانک‌های تجاری صرفاً راه‌هایی برای جهت‌دار کردن کارآمدتر پس‌اندازها به بهترین مخارج سرمایه‌گذاری هستند و به استثنای وضعیت‌های انتقالی، که در آن، شبکه از یک تعادل بلندمدت به تعادل بلندمدت دیگری حرکت می‌کند، بانک‌ها سطوح نرخ بهره را متأثر نمی‌کنند.

از نظر آنها، هنگامی که اقتصاد در اشتغال کامل است، انبساط پولی فقط به یک افزایش در قیمت‌ها منتهی می‌شود و اگرچه ممکن است نرخ بهره را در ابتدا کاهش دهد ولی قیمت‌ها را افزایش خواهد داد. با افزایش قیمت‌ها، قیمت کالاها، سرمایه‌ای و ارزش بازاری آنها افزایش خواهد یافت و به تبع آنها را گرانتز خواهد کرد. در وضعیت جدید که کالاهای سرمایه‌ای گرانتز شده‌اند، تملک آنها فقط در گرو عواید مورد انتظار بالاتری تحقق خواهد یافت و این‌گونه است که نرخ بهره مجدداً به سطح کلاسیکی قبلی‌اش باز خواهد گشت. از این‌رو از نظر کلاسیک‌ها نرخ بهره تحت تأثیر متغیرهای پولی نیست. دلیل این اظهارنظر، فرض پایه‌ای آنها در مورد وجود شرایط اشتغال کامل برای اقتصاد است. اگر این فرض را از تحلیل کنار بزنیم، متغیرهای پولی نیز در شمار تعیین‌کننده‌های بهره قرار خواهند گرفت. در اقتصاد کینزی با افزایش حجم پول می‌توان نرخ بهره را تا حد دام نقدینگی کاهش داد و از ثمره آن، تولید بیشتری را محقق کرد.

شرایط اشتغال ناقص این فرصت را برای پول فراهم می‌آورد که از وضعیت ابرخثایی کلاسیکی فاصله بگیرد و با تأثیرگذاری بر نرخ بهره، سبب تحرک اقتصاد شود. اینکه در دام نقدینگی، دیگر امکان تأثیرگذاری پول وجود ندارد ناشی از آن است که نرخ بهره باقی‌مانده در دام، تعیین‌کننده پولی ندارد و وجود آن ناشی از شرایط مبهم دیگری است که هنوز توضیح داده نشده‌اند. از این‌رو صرف‌نظر از وضعیت اشتغال کامل دو دسته تعیین‌کننده عمده برای نرخ بهره، در نظر اقتصاددانان وجود دارد:

۱- تعیین‌کننده‌های واقعی نرخ بهره

۲- تعیین‌کننده‌های غیرواقعی نرخ بهره از نظر اقتصاددانان متقدم، تعیین‌کننده‌های واقعی نرخ بهره، یا در طرف عرضه اقتصاد هستند و یا از طرف تقاضای اقتصاد ناشی می‌شوند. در طرف عرضه، مهمترین عوامل تعیین‌کننده، بهره‌وری موجود در کالاهای سرمایه‌ای و جمعیت است. ساختار شیوه مصرف یا برحسب آنچه ایروینگ فیشر مطرح می‌کند، میزان بی‌صبری مصرف‌کنندگان، از عوامل مهم دیگری است که در طرف تقاضا، در تعیین نرخ بهره تأثیرگذار است. از تعیین‌کننده‌های طرف تقاضا، به‌عنوان عوامل ذهنی نیز نام می‌برند.

شرایط اقتصاد ایران و جایگاه نرخ بهره

در ایران اختلاف‌نظر عمیقی درباره علل تورم بین صاحب‌نظران وجود دارد. این اختلاف‌نظر را می‌توان به‌گونه‌ای مفید در چهار گروه نظریه اصلی طبقه‌بندی کرد: نظریه اول - طرفداران دیدگاه فشار تقاضا: معتقدند علت تورم، فزونی تقاضای کل بر عرضه کل است. زیرا دولت از دهه ۴۰ تا کنون، کسری بودجه خود را از طریق استقراض از بانک مرکزی جبران کرده است. این مسأله طی سالیان اخیر موجب افزایش حجم نقدینگی در گردش و بروز تورم شده است. بهترین راه برای مبارزه با آن افزایش نرخ بهره بانکی است تا از طریق آن نقدینگی مازاد جمع‌آوری شود.

نظریه دوم - طرفداران دیدگاه فشار تقاضا: معتقدند که علت تورم، فزونی تقاضای کل بر عرضه کل نیست، بلکه کاملاً برعکس، پایین بودن عرضه کل از تقاضای کل اقتصاد موجب پیدایش تورم است. به عبارت دیگر طرف عرضه در اشتغال کاملاً ناقص قرار دارد و بهترین روش برای مبارزه با این تورم، کاهش نرخ بهره‌های بانکی است، تا از طریق آن سرمایه‌گذاری افزایش یابد و بیکاری کاهش یافته و در نهایت عرضه کل افزایش پیدا کند و تورم مهار شود.

نظریه سوم - طرفداران نظریه نرخ بهره طبیعی: در این نظریه، نرخ بهره می‌تواند دلیل اساسی برای بروز تورم و بیکاری باشد و لازم است برای مبارزه با این دو مشکل نرخ بهره را کاهش داد. ولی نرخ بهره یک پدیده پولی نیست که هر وقت لازم باشد، بتوان آن را با سیاست‌های پولی، بالا یا پایین برد. بهره یک شاخص اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی است. بهره عنصری دو شخصیتی است. از یک طرف علتی برای ایجاد بیکاری و تورم است و از طرف دیگر شاخصی است که وجود آن، معلول شرایطی از جمله کیفیت شیوه مصرف، چگونگی توزیع بین نسلی، تحولات جمعیتی و... است.

برای نمونه، هر چه اسراف در مصرف بیشتر باشد، نرخ بهره بالاتری بر اقتصاد تحمیل خواهد شد و نرخ بهره بالاتر، در مرحله بعدی، بیکاری و تورم بیشتری را گریبانگیر اقتصاد خواهد کرد. بنابراین بهره ریشه‌هایی دارد که نمی‌توان بدون ملاحظه آنها، ریشه‌هایی دارد که نمی‌توان بدون ملاحظه آنها، نرخ بهره را کاهش داد.

نظریه چهارم - نظریه عوامل غیرواقعی (پولی): در این

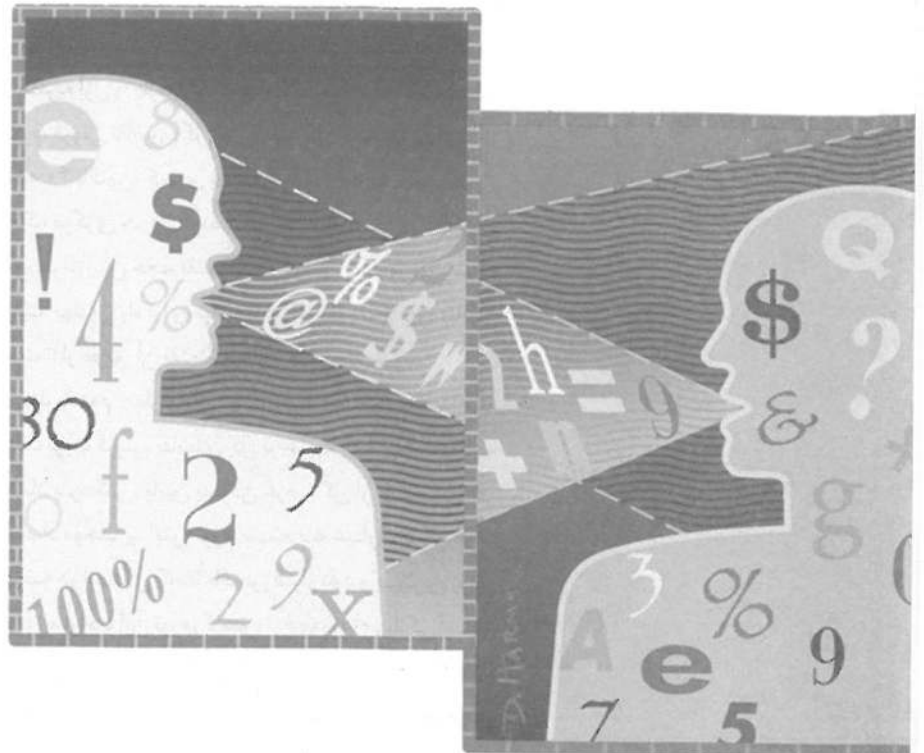
هر چه اسراف در مصرف بیشتر باشد، نرخ بهره بالاتری بر اقتصاد تحمیل خواهد شد و نرخ بهره بالاتر، در مرحله بعدی، بیکاری و تورم بیشتری را گریبانگیر اقتصاد خواهد کرد. بنابراین بهره ریشه‌هایی دارد که نمی‌توان بدون ملاحظه آنها، نرخ بهره را کاهش داد.



توضیح

انتشار گزارش «بررسی مسائل اجتماعی مناطق حاشیه‌نشین با تأکید بر محله عرب‌های ملک‌شهر» در شماره ۲ و ۳ حسنات، بازتاب‌های متفاوتی را در مخاطبان برانگیخت، صرف‌نظر از اهداف نشریه که با توجه به دامنه انتشار آن در میان مسوولان و کارشناسان استان قصد دارد در هر شماره، توصیفی از وضعیت یک منطقه و موقعیت جغرافیایی استان ارائه دهد. گروهی کثیر از انعکاس بیطرفانه و دلسوزانه واقعیت‌های موجود، آن هم در قالب یک پیمایش علمی استقبال کردند و گروهی (به‌خصوص تعدادی از اهالی محترم محله عرب‌ها) انتشار این گزارش را حمل بر تضعیف جایگاه اجتماعی و فرهنگی محل نمودند. اکنون و همواره به اطلاع عزیزان همراه می‌رساند، اولاً رسالت حرفه‌ای حکم می‌کند مطبوعات، پل ارتباطی و منعکس‌کننده واقعیت‌ها و تنگناها برای دولتمردان باشد تا آنان را به چاره‌اندیشی وادارد. ثانیاً پیشاپیش در همین راستا از هر گونه اسائه ادب یا خدای ناخواسته ظن احتمالی بی‌حرمتی به شهروندان محترم پوزش می‌خواهد. امید که خداوند ما را در انجام رسالت خود بیشتر از پیش موفق بدارد.

مدیر مسوول



نظریه، نرخ بهره صرفاً ریشه‌های غیرپولی ندارد، بلکه عوامل پولی نیز در تعیین این نرخ تأثیرگذار است. از نظر این دیدگاه بخش زیادی از نرخ بهره موجود در بازار در شرایط کنونی اقتصاد ایران، ناشی از عوامل پولی است. در این دیدگاه پیشنهاد می‌شود با برداشتن محدودیت از روی منابع پولی، نرخ بهره کاهش یابد، زیرا بخش زیادی از نرخ بهره بازار ناشی از پایین بودن عرضه پول نسبت به تقاضای آن است.

منابع

- ۱- بخشی دستجردی، رسول. بررسی آثار و ریشه‌های نرخ بهره با تأکید بر نظریه بهره حیاتی بل ساموئلسن...، رساله دکتری، دانشگاه اصفهان، دانشکده اقتصاد، ۱۳۸۳.
- ۲- بخشی دستجردی، رسول و حسن کلیبایی. دستاوردهای علمی پیرامون نرخ بهره و بررسی شرایط اقتصاد ایران، فصلنامه تخصصی اقتصاد اسلامی، ۱۳۸۱.
- ۳- بدن، لویی. تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه هوشنگ نهاوندی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۵۰.

4- Friedman T.M. (1969). "The Optimum Quantity of Money and the other Essays", Adeline Press.

5- Maurice Allias. (1947). "Economie et Interet

6-Samuelsom, P.A. (1972). "Money, Interest rates and economic activity ..." Samuelson collective papers.